روابط ادبی ایران وهند

یا

تأثیر روابط ایران وهند در ادبیات دورهٔ صفویه:

مشتمل بر قدیمترین روابط ادبی و سیاسی ایران و هند و روابط جدید بعد از اسلام وبیان تأثیراین روابط در دومملکت واشاره بتأثیر اوضاع جغرافیائی و اقلیمی هند در عقائد و آداب و اشعار آنان ـ و ذکر چگونگی ادبیات ایران دردورهٔ تیموریان وترکمانان (پیش از صفویه) و در دورهٔ صفویه و بیان علل وعوامل انحطاط ادبی در عصر مذکور وشرح ادوار دوگانه عصر صفوی.

نگارش

علی اکبر شهابی - خراسانی

لیسانسیه از شعبه ادبیات

دانشسرای عالی

و دانشکدهٔ علوم معقول و منقول

و دبیر فلسفه و ادبیات

اسفند ماه ۱۳۱۶

بهاء شش ریال

....

چاپخانه وکتابفروشی مرکزی ـ طهران

فهرست کلیات واصول این رساله

فهرست محتویات ومطالب هریك ازفصول

مراجع و کتبی که درگرد آوری این رساله مورد توجه بوده و توضیح مختصری در بارهٔ هریك

۱ ــ کتاب « **ماللهند من مقولة ...** » تألیف ابوریحان بیرونی ــ چاپ لیپزیك

۲ ــ کتاب « **جوك هندی** » دربارهٔ عقائد و آداب هندیان از هندی بفارسی ترجمه شده است. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار

۳ ــ کتاب **تاریخ گلشن ابراهیمی** معروف به **تاریخ فرشته** تالیف محمد قاسم فرشتهٔ استر آبادی در دو جلد چاپ بمبئی .

٤ ــ کتاب **ترکتازان هند** در تاریخ هندوستان تألیف نصرالله پور محمد حسین خوشنویس اصفهانی (ساکن حیدر آباد دکن) که درسال ۱۳۰۳ نوشته شده است و در پنج جلد (کاخ) میباشد ، چاپ هندوستان

۵ ــ کتاب « **عالم آرای عباسی** » تألیف نویسندهٔ زبردست اسکندر بیك منشی شاه عباس کبیر ـ چاپ ایران

۶ ــ تذکرهٔ **آتشکده آذر بیگدلی** ـ چاپ بمبی

۷ ــ « **مجمع الفصحاء** ـ تألیف رضا قلیخان هدایت ـ چاپ طهران

۸ ــ « **هفت اقلیم** ـ تألیف امین احمد رازی ـ خطی کتابخانهٔ مجلس شوری نمره : ٤٥٦

۹ ــ تذکرهٔ **دولتشاه** ـ تألیف علاءالدوله سمرقندی معروف بدولتشاه چاپ اروپا

۱۰ ــ تذکره **مرآة الخیال** ـ تألیف امیرشیرعلیخان اُودی ـ چاپ بمبی

۱۱ ــ تذکره **سفینه خوشگو** ـ خوشگوی هندی (درعهد محمد شاه) مؤلف آن و دُرّی شاعر ؛ جامع آن است بفارسی ــ خطی کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار .

۱۲ ــ تذکرهٔ **تحفهٔ سامی** ـ تألیف سام میرزا فرزند شاه اسمعیل ـ خطی کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار

۱ - **ترجمهٔ تاریخ ادوارد برون** - قسمت عصر صفوی - چاپ اصفهان
۱ - کتاب **سبحةالمرجان** (عربی) تألیف سید غلامعلی آزاد بلگرامی
خطی (هندی) چاپ هند.
۱ - **تاریخ خلد برین** . تألیف میرزا طاهر وحید (منشی و دبیر
در صفوی) خطی کتابخانه مجلس شوری نمره : ۲۵۲
۱ - **تاریخ صفویه** (عربی) یا **سفرنامه سید علی** نوهٔ سید علیخان
خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار
۱ - **تاریخ انتخاب منتخب**. خلاصه و مختصر **منتخب التواریخ**. خطی کتابخانهٔ
مجلس شوری نمرهٔ : ۲۱۸ ،
۱ - کتاب **نورس چمن** (درفن انشاء) تألیف یکی از مترسلان زمان
شاه عباس ثانی خطی کتابخانهٔ مجلس نمرهٔ: ۳۰۹
۱ - **دیوان صائب تبریزی** - خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار
۲ - **دیوان میرزا عبدالقادر** بیدل هندی - خطی کتابخانهٔ مدرسه
عالی سپهسالار
۲ - **شاهنامهٔ حکیم فردوسی**
۲ - **دائرة المعارف بزرگ فرانسه** Grande encyclopédie
۲ - **دائرة المعارف اسلامی** Encyclopédie de l'islam
۲ - **لاروس بزرگ** Grand Larousse
۲ - **لاروس کوچك** Petit Larousse
۲ - **جزوه های خطی ومجله های متفرقه .**

تذکر

غلطهای ذیل ، در موقع چاپ ، رخ داده است مقتضی است اصلاح شود :

۱ - از صفحهٔ ۲۶ تاصفحهٔ ۴۲ درسر صفحه « فصل سیم » درست است .
۲ - صفحه ۳۱ سطر ۷ لفظ رواج درچاپ نگرفته است
۳ - درسطر (۱۷) از صفحهٔ ۴۲ کلمهٔ « تا » زیاد است
۴ - در سطر یکم از صفحهٔ ۱۱۷ « فلن یقبل منه » درست است

غلطهای دیگری هم شاید دیده شود که چون خواننده خودمتوجه میشود بیادداشت نیازی نیست.

برادر ارجمندم آقای علی اکبر شهابی که اکنون در خراسان پارهٔ ازامور معارفی را عهده‌دار است درسال تحصیلی (۱۳ـ۱۳۱٤) که آخرین سال تحصیلی ایشان در دانشکده معقول و دانشسرایعالی بوده بموجب مقررات دانشگاه (که بایستی دانشجو پس از پایان دورهٔ تحصیل خود رسالهٔ بعنوان ختم تحصیل بنویسد و بنظر هیئت ممیزه برساند) رساله‌ای درشرح احوال و آثار دانشمندشهیر محمّدبن جریرطبری برای دانشکده واین رساله را برای دانشسرا نوشته و هردو رساله در همان تاریخ بنظر استادان دانشمند رشتهٔ مربوط رسیده و مقبول افتاد.

اینك این رساله را همچنان که از زیردست نویسنده بیرون آمده بدست خواننده میسپارم وهیچگونه تغییری رادر آن روا نمیدارم چه‌آنکه در حقیقت آثار هرکسی درهر دورهٔ آینهٔ حقیقت نمای اوست که اگر فی المثل بخواهیم از ادوار مختلف حیات عکسی برداریم باید آثار آن ادوار را گرد آوریم ازاینروی شایسته چنان دیدم که این رساله بهمان سیاق که روز نخست تألیف یافته است چاپ شود تایادگاری از روزگار تحصیل مؤلف و نموداری از کار محصلین عالی باشد.

درخاتمه دوست ارجمندم آقای سبّوحی مدیر محترم چاپخانه و کتابفروشی مرکزی راکه‌از مساعدت مادی در بارهٔ چاپ این کتاب دریغ نداشته‌است سپاسگزارم.

تهران ـ ۳ اسفند ماه ۱۳۱٦ **محمود شهابی**

بسمه تعالی

دیباچه

ادبیات هر ملتی همچون آئینه‌ایست صافی و روشن که درجهٔ ذوق و هوش و کمال معنوی آن ملت وچگونگی هریك در آن نمایانست. میان ذوق و ادبیات همیشه رابطهٔ مستقیم وجود داشته است یعنی هر گاه ذوق مردمان سرزمینی بی آلایش و بی‌غش باشد و فکرشان مستقیم و سالم؛ بالطبع ادبیات آن مردم نیز دارای روح و معنی و نفوذ واثر خواهد بود. و اگر ذوقشان آلوده و مغشوش و فکرشان کج و پست باشد بیشك ادبیاتشان نیز؛ که از سرچشمهٔ همان ذوق و هوش آبیاری میشود؛ بیروح و بی اثر و غیر دلچسب خواهد بود وچنانکه برای ذوق وفکر نمیتوان حد و درجهٔ معین کرد همچنان برای ادبیات؛ که زادهٔ ذوق وفکر است؛ نمیتوان حدّی معین و انواع و اقسام محدودی بیان کرد. کسانی که‌دائرهٔ ادبیات را محدود بفنون سخن و سخنوری: نظم یا نثر؛ و علوم‌مربوط به آنها از قبیل: معانی، بیان، بدیع، قرض‌الشعر، اشتقاق، نحو وصرف و نظائر آنها؛ کرده‌اندبیقین پی بروح و حقیقت ادبیات‌نبرده‌اند. روح ومعنی ذوق‌وادب یارب‌النوع زیبائی، نازك‌کاری و لطافت‌چنانکه‌گاهی‌درقالب‌الفاظ فردوسی و حافظ جلوه میکنند. هنگامی نیز در زیروبم نواهای دل‌انگیز و آهنگهای دلچسب موزون **باربد ودرویش**[۱] خود نمائی می نماید وزمانی در صورت‌خطوط‌زیبا ودلکش **یاقوت** و **میر** و رسوم ونقوش‌خامهٔ حقیقت نمای **مانی** و **رضاعباسی**، برروی کاغذ نقش‌می‌بندد و باهمه زیبائی و ظرافت درصفحات «ارتنك مانی» و «کتیبه‌های رضا عباسی»

---

(۱) - باربد بزرگترین موسیقی دان دورهٔ ساسانیان و نوازندهٔ مخصوص خسروپرویز بوده است.

درویش تارزن معروف قرن اخیر ایران بوده که در طهران نیز بوده‌است

خودرا آشکار میسازدگاه نیز براثر زبردستی و هنرمندی و نکته سنجی گویندگان و بازیگران ، افکار و خیالات را ، در نزد شنوندگان وبینندگان درصحنهٔ نمایش مجسم میدارد و در نتیجه، نفوذ و تأثیر بسزا می بخشد

خلاصه آنکه ادبیات همارهباذوقیات همدوش بودهاست . در هرج و هرزمان که از ذوق و زیبائی نمونهٔ وجود داشته نا گزیر از ادبیات نیز اثری بوده است. ازاینرو ، بتقریب ، میتوانیم حدود و موارد ادبیات ر بدینگونه بیان کنیم :

هر گفتار — منظوم یامنثور — یاکرداریکه دارای بهرهئی از ذوق و زیبائی ، ظرافت و موزونی لطافت و نازك کاری باشد و بدین زیورخدادادی آرایش وپیرایش یافتهباشد ، ازاینجهت ، داخل در مقولهٔ ادب خواهد بود . (۱)

یك تن فیلسوف ، ریاضیدان، شیمیدان ، گیاهشناس ، معدن شناس که علاوه بر دانستن قضایا ومسائل وفورمولهای علم مخصوص خود ، دارای استعداد و ذوقی است کهمیتواند در آموختن وگفتن و نوشتن آنها مراعات بهترین نظام و روش کند و هر مسئله را درجای خود آورد و تناسب و ارتباط معنوی آنهارا منظور دارد و الفاظ و عبارات را رسا و مطابق معانی ایراد کند ؛ البتهدارای روح و ذوق ادبی نیز میباشد واگر فقط یکمشت اصطلاحات و فورمولهای خشك یادگرفته وازارتباط دادن آنها بیکدیگر وآوردن هریك درمحل خود وریختن در قالب الفاظسلیس ورسا ، عاجز است عالمیاست سطحی وجامد وابداً بهرهٔ از ذوق وادب نیافته است ؛ ازینروی نه خود ازچند مشت معلومات درهمو برهم وغیر منظمخویشتن

(۱) **ابوعثمان جاحظ** علامه و ادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) درتعریف ادب گفتهاست : « الاَدَبُ، الاَخذُ مِن کُلِّ شیئی بَطَرَف ـ ادبچیدن ا هرخرمنی خوشهئیو ازهربوستانی غنچه ایست .

نتیجهٔ میبرد و بتحقیق میرسد ونه دیگران ازوی استفاده میکنند .

گفتیم ادبیات هر ملت نمایندهٔ درجه افکاروفضائل وکمالات معنوی وزادهٔ هوش وذوق مردمان آن ملت است وچون درجهٔ هوش وذوق در ادوار مختلف ، براثر اسباب وعوامل گوناگون؛ درانقلاب وتغییر است؛ ادبیات نیز پیرو آن است : گاهی از بلندی و خوبی سربرآسمان میرساند و هنگامی از پستی وزشتی روی بنابودی و نیستی می آورد . زمانی نیز درحد وسط متوقف است .

در ادبیات ایران بعداز اسلام ــ که قسمتی از آن مورد بحث ما است ــ این حالات سه‌گانه بخوبی دیده میشود وازاین حیث میتوان آنرا بدریای بیکرانی مانند نمود که گاهی براثر بادهای تند وطوفانهای سهمگین درجوش وخروش افتد وموجهای کوه‌وش آن درسطح پهناوردریا پیوسته بلند گردد وهمی برروی هم غلتد و باز ازسرگیرد ، و هنگامی نیزدرنتیجهٔ اعتدال هوا ونبودن اسباب محرك ؛ درغایت آرامش وسکون باشد وبرهمین حال ثابت ، زمانی نیز ازتعدّی وتطاول خس وخاشاکهای مجاور ، صفا و روشنی آب آن‌روی به تیرگی وسیاهی گذارد وطعم شیرین وخوشگوارش مبدّل بشوری وتلخی گردد .

ازآسمان دانش وفرهنگ ایران نیز ، براثر وجود اسباب وعواملی زمانی اختران فروزانی مانند : **فردوسی ،سنائی ،نظامی ،سعدی ،حافظ ، صائب** طلوع کرده وازخودفروغ خاموش نشدنی بجای گذارده اند . همچنین نابغه هائی درفلسفه وحکمت چون **ابوریحان ، ابن سینا ، محمد زکریا ، خواجه نصیرالدین طوسی** ظهور کرده پرده‌ازروی بسیاری از مجهولات بشری برداشته اند . هنگامی نیز، درسایهٔ آرامش وآسایش ، روش متوسطی درعالم علوم وادبیات برقرار بوده واوج وحضیضی مشهود ، درمیان نبوده است .

زمانی هم؛ درنتیجهٔ هرج ومرج وآشوب وگرفتاری مردمان وتاخت وتاز ترکان و مغولان و دیگر ستمکاران و باتوجه نکردن پادشاهان وامیران بعلوم وادبیات وصنائع، نور وفروغ ذوق وهوش روبخاموشی گذارده و ادبیات راه پستی وزشتی گرفته است.

مطالعه دراحوال سه‌گانهٔ فوق وتحقیق دربارهٔ عوامل واسباب آنها و پیدایش سبکها وروشهای گوناگون درادبیات دوره های مختلف، از دلاویزترین موضوعات فکری ومباحث ذوقی است ولی درعین حال تشخیص دادن عوامل حقیقی و تمیز دادن سبکهای مختلف ازیکدیگر و بدست آوردن ارزش واقعی ادبیات هرعصر ازمشگلترین مسائل بشمار می آید، زیرا مقصود اصلی ازتاریخ ادبیات ــ در اصطلاح امروز ـ تنها ذکر شرح حال وایراد برخی ازاشعار و آثار چندتن شاعر وسخندان ودبیر وهنرمند نیست بلکه غرض حقیقی پی‌بردن بعلل واسباب ترقی وتنزل ادبیات و مقدار تأثیر آنها دراخلاق وعادات اجتماعی و چگونگی ارتباطات آنها با ادبیات دیگران ونفوذ دریکدیگر وامثال اینها میباشد وچون این امور بستگی کامل باروحیات ومعتقدات مردمان هردوره و محیط وآب وهوا و خصوصیات جغرافیائی واقلیمی وتاریخی وهمچنین اوضاع سیاسی، اقتصادی و مذهبی و نظائر اینها دارد، ازاینرو کسی که درصدد تحقیق ادبیات است باید درامور مذکوره نیز کنجکاوی بکند و ارتباط وتناسب آنهارا با ادبیات بدست آرد. اینگونه تحقیق بخوبی مستلزم مطالعات زیاد و تتبع واستقصاء بسیار است ومعذالك کسی که درین رشته‌کار میکند باید دارای ذوق سلیم و فکر مستقیم باشد و تاریخ ادبیات را در هر عصری چنان مطالعه کند که گوئی خود از مردمان آن عصر بوده است یعنی وقتیکه میخواهد دربارهٔ روحیات و اخلاق شخصی وعقائد و افکار شاعری؛ مثلا؛ سخن راندو اظهار نظر کند باید کیفیت اوضاع و احوال سیاسی و مذهبی

زمان شاعر را درنظرآ ورد نه اوضاع عصر خودرا .

خطای بیشتر مؤلفین تذکره ها و تاریخ ادبیات از مراعاة نکردن همین نکته است . حتی برخی باندازهٔ کم فکر وسطحی و مقهور اوضاع خود هستند که بهیچوجه وضعیات و مقتضیات عصری را که موضوع بحث شاعر یانویسندئی قرارداده‌اند درنظر نمی آورند و ازینرو بعضی نسبتها با آن شاعر یانویسنده میدهند که اصلاً درعصروی هنوز بوجود نیامده بوده‌است .

چنانکه در عصر حاضر علوم و فنون بشعبه‌های بسیار تقسیم شده و از هرشعبه شاخه‌های گوناگونی جدا گشته است و یك تن نمیتواند در همگی علوم و بلکه دریك شعبه از آن تحقیق کند و تخصص یابد ، همچنین ادبیات برشته هـای زیادی انقسام یافته واز راههای گوناگونی موردبحث و مطالعه گردیده‌است و ازینرو یك تن را توانائی نیست که درهمهٔ رشته‌های آن بحث و تحقیق کند .

از جمله تقسیماتی که در ادبیات ــ ازجنبهٔ تاریخی ــ شده است ، تقسیمات اعصاری است . منشاء وعلت پیدایش اینگونه تقسیم ازاختلافات و امتیازاتی است که درادبیات هریك ازعصرهای ادبی ، ازجهت ترقی وتنزل و وجود سبکهای مختلف در ادبیات و خصوصیات و مزایای دیگر ، روی داده است . لیکن چون ادبیات دوره‌های مختلف همچون دانه‌های یك رشته بهم بستگی و پیوند دارد و بسا که آثار ادبی یك دوره در دورهٔ بعد ظاهر میشود وازاینرو ناگزیر کسی که میخواهد در ادبیات یك عصر مخصوص بحث کند . باید در اوضاع و چگونگی ادبیات دوره‌های قبل و بعد نیز مطالعه وتحقیق کند تا گسیختگی درمیان رشته‌های ادبیات روی ندهد و درنتیجه ، حقائق روشن گردد .

* * *

روی سخن ما درین رسالهٔ کوچك بسوی ادبیات دورهٔ صفویه

وخصوصیات ومزایای آن (بطورعموم) و تأثیر ارتباطات ایران وهند در ادبیات ایندوره (بطور خصوص و تفصیل) میباشد.

موضوع خصوصی وتفصیلی که بیشتر بحث و تحقیق ما در بارهٔ آن میباشد، خودکلّی‌است‌مرکب‌ازاجزاء ومفرداتی‌که ناگزیر برای روشن شدن‌موضوع و بدست آمدن نتیجه، باید‌پیش ازشروع‌باصل مقصد مختصر آگاهی ازاجزاءومفردات‌موضوع بدست‌آید، ودرواقع باصطلاح‌،موضوع و قضیه تحلیل‌وتجزئه گردد تافهم‌حقائق ونتائج روشن‌و آسان شود.

مثلامیگوئیم یکی از نتائج ارتباطات ایران و هند پیداشدن وشیوع یافتن سبك مخصوص‌هندی‌است دراشعار فارسی و طرز افکار و خیالات‌هندیان در میان شعرای‌ایرانی. خود این‌موضوع مجمل‌مستلزم توضیحاتی است از قبیل شرح و تعریف سبك هندی و فرق آن بادیگر سبکها و مزایا و خصوصیات آن و علت شیوع یافتن آن در اشعار فارسی دورهٔ صفوی واینکه چرا مردمان هند دارای آن سبك و خیالبافیهای مخصوص‌بخود هستند، وبیان تاثیر آب و هوا و عادات و مذاهب وامور غریب وعجیب هنددر پیدایش آن سبك در میان هندیان ونظائر اینها. ازینرو ناگزیر؛ برای مطالعهٔ تحقیقی، درادبیات، باید در بارهٔ امور مذکوره ونظائر آنها نیز بحث و کنجکاوی بشود. بهمین جهت درین رسالهٔ کوچك‌نیز پیش از شروع در مقصود اصلی، بوضعیت جغرافیائی واقلیمی‌هندوستان وعادات واخلاق وعقائد ومذاهب ودیگر خصوصیات‌آن سرزمین؛ از جنبهٔ ارتباط آنهاباادبیات‌و تأثیر آنهادرافکار وخیالات مردمان هند؛ مختصر اشارهٔشده‌است.

تهران – شب پنجم اردیبهشت‌ماه ۱۳۱٤

علی اکبر شهابی - خراسانی

فصل اول

اشاره بوضعیت جغرافیائی و اقلیمی هندوستان و برخی از امور غریب‌وعجیب آن سرزمین

غرض‌ما ازنگارش این‌فصل نه ازجنبهٔ بحث تاریخی یاجغرافیائی است بلکه از آنجهت است که عوامل‌مذکورارتباط با ادبیات داردو تأثیر در افکار و خیالات. چنانکه در مقدمه اشاره شد، ادبیات هر ملت با اوضاع‌جغرافیائی و اقلیمی و سوابق تاریخی‌وافکار فلسفی و عقائدمذهبی و عادات و آئینهای اجتماعی و نظائر اینها کاملا ارتباط مستقیم دارد ازاینروی‌نا گزیر برای تعریف و تحقیق ادبیات هرملت بایدنخست شمهٔ ازعوامل مذکور بطور مقدمه بیان گردد تا معلوم شود که‌چرا ادبیات موضوع‌بحث، دارای خصائص و مزایای معینه‌ایست وادبیات ملت دیگری دارای خصوصیات دیگر.

همچنین هرگاه خواسته‌باشیم‌روابط‌ادبیات ملتی‌را با ادبیات خود بدست آوریم و تأثیر هریك را در دیگری معین کنیم لازمست که قبل از شروع بمقصود مختصری در چگونگی و خصوصیات ادبیات هر یك از دو ملت‌سخن‌رانیم و باسباب وعوامل طبیعی و اجتماعی اشارتی‌بکنیم.

چنانکه بیان خواهد شد یکی از تأثیرات مهم ادبی ایران‌وهند پیدایش‌سبك‌هندی‌است درادبیات ایران‌براثر آمیزش با هندیان‌و آشنائی بافکار وخیالات آنها. ازینرو مقدمةً باسباب‌وعواملی که‌در کیفیت‌مخصوص شعر و فکر هندی تأثیر بخشیده است‌اشاره میکنیم سپس بچگونگی‌تأثیر آن در ادبیات فارسی میپردازیم.

آب و هوا و وضعیت جغرافیائی هند

هندوستان سرزمینی است بسیار وسیع و متنوع و مهد یکی از تمدنهای قدیم بشری که دارای جنگلها و بیشه های انبوه[1] و کوههای بزرگ و بلند و سواحل گوناگون میباشد در جنوب آن اقیانوس هند قرار گرفته و در شمالش بزرگترین کوههای دنیا، هیمالیا[2]، سر بر آسمان کشیده است آب و هوای این سر زمین بزرگ مانند همه چیز آنجا بسیار مختلف و متغیر است و رویهمرفته همهٔ اقسام آب و هوا هاي گوناگون در آن سر زمین وجود دارد: در جنوب هوا در نهایت گرمی و سوزندگی است چنانکه زندگی در آنجا مخصوص خودبومیان آنجااست، در شمال دامنهٔ کوه هیمالیا سردی هوا باندازه ایست که قابل سکونت نیست، در حقیقت سه فصل مشخص در هندوستان وجود دارد: فصل گرما. فصل باران، فصل سرما. محمد قاسم فرشتهٔ استرابادی در تاریخ خود نوشته است: «.... و از خصائص هند فصول ثلثه است و هر فصل چهار ماه دارد و آنرا تابستان و برسات و زمستان خوانند»

در این سرزمین عجیب انواع و اقسام درختهای جنگلی و نباتات و گیاههای طبی و معطر و گلهای رنگارنگ و محصولات صنعتی وجود است همچنین همه گونه حیوانات اهلی وطیور و سباع غریب و عجیب در آنجا یافت میشود و بعضی از آنها مخصوص آنسرزمین است.

مردمان بومی هند ازنژاد آریائی هستند و درزمانهای ماقبل تاریخ

---

(۱) ½ سطح سرزمین هند پوشیده از جنگل است ـ دائرةالمعارف بزرگ فرانسه

(۲) هیمالیا بزرگترین کوههای عالم است که قلهٔ معروف آن «اورست» میباشد که ارتفاع آن از سطح دریا ۸۸٤۰ گز است

با ایرانیان هم مسکن و همزبان و هم مذهب بوده اند ولی هندیان بعداز اسلام براثر آمیزش بانژاد مغول ، عرب ، ترك حبشی یا سومالی ونژادهای دیگر ، بدسته‌های بسیار مختلف از حیث صورت و شکل ظاهری و آداب و اخلاق و مذهب و زبان و دیگر شئون بشری تقسیم گشته اند. درمیان مردمان هند ۱۰۶ زبان مختلف وجود دارد و هر دسته بزبانی مخصوص سخن میگوید[۱] از روی همین اختلاف زبان میتوان باختلاف دیانتهای اصلی و مذاهب و مسلکهای فرعی رائج در آنسرزمین پی برد قدیمترین مذاهب بشری و نیز جدیدترین آنها در هندوستان وجود دارد. خرافات و موهومات و کارهای غریب و عجیب و رسوم و آئین هائی که در بین مردمان بومی هند از قدیم معمول بوده و برخی از آنها هنوز باقی مانده است درهیچ سرزمین دیگری وجود نداشته وندارد.

ازعادات غریب وزشتی که در میان هندوان معمول بوده سوختن انسان با آداب و رسوم خاصی بوده‌است : وقتیکه شوهر هند و زنی میمرده است زن بیچاره خویشتن را آرایش تمام میکرده و عطرهای زیبائی بخود میزده‌است ودر مجمعی عظیم که از شمنها (علمای بودائی) و خویشاوندان خودش و دیگر مردمان فراهم‌شده و آتشی فراوان در آنمیان افروخته بوده است ، خودرا باهمهٔ زینت و زیور در آن آتش مشتعل میانداخته و در پیش چشم گروهی بیخرد و دانش و موهوم پرست ، بفجیع‌ترین صورتی جان میداده است و آنمردمان ابله بوی مینگریسته و دررامرضای معبود خودشادی وخرسندی میکرده‌اند .ازهمه بدتر آنکه گمان میکرده‌اندآن زن بدبخت درآنحال درنهایت خرسندی ونشاط است وازعالم مغیبات خبر میدهد

(۱) دائرة‌المعارف بزرك فرانسه

نیز جمعی از جوکان برای تکمیل مراتب نفسانی و وصول بدرجات ملکوتی خویشتن را در آتش بیداد خود میسوزانیده اند، برخی دیگر درحبس نفس ریاضت میکشیده وکاررا بدانجامیرسانیده اندکه هرچندروز یکبار نفس برمی آورده و این شیوه را کمال تکمیل و نهایت تحصیل می انگاشته اند از آنجمله در بنارس جوکی بوده است که در ریاضت مذکور زحمت ها کشیده و خودرا بدرجهٔ کمال رسانده بوده است چنانکه خان زمان یکبار زیاده از ده روز در زیرخاکش داشته و بار دیگر لنگروار قریب ده روز در ته آبش داشته و معهذاابداً باو آسیبی نرسیده است !! در ولایت پنجاب شوریدهٔ بوده است که دل از عالم بر کنده و گوشهٔ زمینی را شکافته و پهلوی چپ رادر آن شکاف نهاده و دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پوشیده و سالها بدین روش بسر برده است . ناقل (محمد یوسف نامی) نوشته است که من آنشخص را دیده ام و ازمردمی که در آن نواحی بودند شنیدم که مدت بیست و دو سال است که آن بیچاره برهمین نسق بوده : در اینمدت نه پا کشیده و نه دست افکنده و نه غذائی خورده و فقط ببوی طعام قناعت کرده است . /۱/

اگر خواسته باشیم یکی یکی از امورغریب و عادات عجیب مخصوص هند را در اینجا نگارش دهیم باید از مقصود اصلی صرف نظر کنیم و در بارهٔ خود این موضوع کتاب بزرگی گرد آوریم . غرض از نگارش چند حکایت فوق اشارهٔ بود بمختصری از مفصل و بدست دادن نمونهٔ از غرائب سرزمین هند، در حقیقت میتوان هندوستان را بواسطهٔ آن همهٔ

(۱)تذکرهٔ هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

امور شگفت انگیز و رسوم عجیب که در آنجا رائج است، « سرزمین اسرار و غرائب » نام گذارد .

لازمهٔ وجود این گونه امور غریب و عجیب در تمام اطوار زندگانی و وضعیت عوامل طبیعی یك مملکت آنست که افراد آن در هنگامی که پا بروی آن زمین میگذارند و چشم باز میکنند و دارای تمیز و ادراك می‌شوند خود را در محیط غرائب و اسرار می بینند و از انیروی خود نیز دارای اندیشه ها و خیالات پیچ در پیچ و دور از محیط طبیعت میشوند و در نتیجه، سبك مخصوص هندی و طرز افکار و خیالات غریبه هندیان که میتوان برآن نام « **خیالبافی** » گذارد - در ادبیات هندی ظاهر میشود و براثر ارتباطات ایران و هند در قرون مختلفه که بعداً بتفصیل بیان خواهد شد، رشحهٔ از آن سبك و طرز کم وبیش، داخل ادبیات ایران و فکر شعرای ایرانی میگردد و هر چند روابط و مبادلات ادبی دو مملکت زیاد تر میگردد این تأثیر فزونی می‌یابد و آشکار تر میشود.

تاثیرات کیفیت اقتصادی درفکر و سبك ادبی هندیان

یکی دیگر ازعوامل محیط هندوستان که در طرز فکر وساختمان دماغی شاعر، نویسنده و **فیلسوف هندی** تأثیر زیاد بخشیده است عامل اقتصادی است .

باید دانست که عامل اقتصادي یعنی کیفیت وسائل زندگانی ازحیث فراوانی و کمی و از جهت سختی و آسانی تحصیل آن تأثیر زیاد در روحیات و افکار افراد یك مملکت می‌بخشد و تأثیر مذکور در طرز فکر یك تن

شاعر و ادیب ، که حساس ترین افراد جامعه است ، شدید تر و آشکار تر است . بآسانی از اثر یك شاعر و چگونگی اشعارش که آیینهٔ کیفیت درونی و نمایندهٔ وضعیت اجتماعی اوست ، می توان بکیفیت زندگانی او از حیث فراخی معیشت یا تنگی آن پی برد .

مردمان هند برای تحصیل روزی و تهیهٔ وسائل زندگانی کمتر دچار رنج رکوشش و زحمت میشده اند : در آن سر زمین پهناور همه گونه نعمت واسباب معیشت فراوان وتحصیل آن بر همه کس آسان ووسائل عیش و خوشی برای همگی مردم آن دیار مهیا بوده است در نتیجهٔ این عامل روح جدیت و کوشش و حرارت درهندیان و بالملازمه در آثار فکری آنان کمتر وجود داشته است مردمان هند اغلب بر اثر عامل مذکور ضعیف المزاج سست اراده متمائل به‌بیکاری واستراحت بوده‌اند و این کیفیات بخوبی در آثار فکری آنها مشهود است

یك تن هندی بی‌آنکه با خود زاد و توشهٔ همراه بردارد میتوانسته است بهر ناحیهٔ هند مسافرت کند و بخوبی و آسانی امرار معاش نماید :
« . . . یکی ازخوبیهای هند آنستکه مسافر را احتیاج بزادو همراه‌نیست چه در هرمنزل خوراك وعلیق چارپا و محل آسایش موجود است‌وسلسله آمد و رفت‌در هیچوقت از یکدیگر گسسته نمیگردد . خصوص در زمستان از غایت اعتدال هوا تردّد بیشتر است :

ای‌خوشافصل دی بهندستان　　که شود خانه‌وچمن بستان
نه نی‌از برف، پنبه پشت‌شود　　نه زسرماشکنج ،مشت‌شود
نشود سبزه کم زدشت فراخ　　نه زپوشش برهنه گرددشاخ

و دیگر هر نوع کسیکه باشد منعی و تکلیفی نمیباشد در استیفای لذت نفسانی. آنچه هوا پرستان وجوانان را در هند میسر است در هیچ دیار نیست (۱)

همین فراوانی وسائل زندگانی وآسانی تحصیل زر و سیم در هندوستان بسیاری از دانشمندان و سخنوران نامی ایران را در قرون مختلفه بسوی آنجا کشید که بعداً شرح آن داده خواهد شد و نیز از همین راه است که مردمان سیاسی قرون اخیره خاك آن سر زمین را «طلاخیز» میدانند

(۱) امین احمد رازی در تذکرهٔ هفت اقلیم .

فصل دوم

نمونهٔ از عقائد و فلسفه و عادات و عرفان و شعر هندیان

مقدمه - تمدن و معارف هندیان ازقدیمترین آثار فکری بشر است . خود مردمان هند آغازتاریخ تمدن خویش را بزمانهای بسیارقدیم و دور نسبت میدهند ودر این زمینه داستانها و افسانه های شگفت انگیز دارند . ولی با اینکه بیشتر گفتارآنان دراین‌زمینه جنبهٔ اساطیری دارد(همهٔ ملل کم و بیش ازین داستانهای اساطیری یا میتولوژی Mytologie دارند و خود آنها نیز قسمتی از ادبیات محسوب میگردد و ارزش فکری هر ملت را معین میکنند) معذالك این اندازه مسلم است که برخی از کتب دینی و آثار علمی و ادبی هندیان از باستانی ترین آثار فکری انسان است . از آن جمله است: کتاب مذهبی و مقدس ودا [۱] و دو کتاب منظوم

---

(۱) ودا Vébas کتاب مقدس هندوان است که بزبان سانسکریت (زبان اصلی مردم هند) نوشته شده است بعقیدهٔ هندوان آیات این کتاب مقدس بر براهما الهام و وحی شده است . ودا مجموعه ایست مرکب از دعا ها مناجات ها . آیات قربانی ، آیات وعد و وعید ، و غیره (این کتاب را ابو ریحان بنام بید درکتاب ماللهند . . . نام میبرد و شاید اصل سانسکریتی آن بید یا بید بوده و بعد ها بصورت ودا در آمده است - تبدیل واو بیا وبالعکس در زبانهای قدیمی آریائی زیاد بوده است چنانکه وارات و وزرك پهلوی، باران و بزرك شده است .

مذهبی و ادبی مهابها راتاوراما ینا [۱] ،

دربارهٔ معتقدات فلسفی و مذهبی هندوان کتابهای بسیاری بفارسی، و عربی نوشته شده است خود هندیان نیز در این زمینه کتابهائی بفارسی تألیف کرده اند . از بهترین منابع و نزدیکترین آنها بحقیقت و واقع یکی کتاب **ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة** تالیف دانشمند بزرك و خوش ذوق ایرانی ابو ریحان بیرونی است [۲] . در این کتاب نویسندهٔ محقق آن از رو حیات مردمان هند و عادات و اخلاق و مذهبشان و نیز از عقائد فلسفی آنان در بارهٔ آفرینش و آغاز و انجام جهان و همچنین از معتقداتشان در بارهٔ هیئت و نجوم و از کتب مذهبی و علمی و ادبی و شعر آنان بتفصیل و تحقیق سخن رانده است و گویا یکی از علل

---

(۱) مهابهار اتا mahabharata کتاب داستان قدیم هندوان دارای اشعار مذهبی و رزمی است که بسانسکریت نوشته شده است و عدد اشعارش بالغ بدویست هزار شعر میشود و در آن جنگهای کراوا Karava و پانداوا Pandava و پس از آن فتوح کریشنا Krichna و آرجونا Ardjouna شرح داده شده است - (قرن ۱۶ یا ۱۵ ـ قبل از مسیح) . Ramayna اشعار سانسکریتی که هم مذهبی است و هم رزمی و اشعار آن بالغ بر ۵۰۰۰۰ هزار شعر میشود . در این کتاب فتحهای راما Rama بیان شده است .

(۲) احمدبن محمدبن احمد بیرونی (بنا بنقل صاحب روضات، صاحب طبقات النحاة اسم ابوریحانرا محمدبن احمد ضبط کرده) از بزرگان دانشمندان اسلامی و چنان است که صلاح‌الدین صفدی در باره‌اش گفته : خوش معاشرت و حاضر جواب و نیك کردار بوده و روزگار مردی چنو دانشمند و با فهم نیاورده است» . شمارهٔ مؤلفات وی که همه سودمند و مهم میباشد بسیار است . یاقوت گفته است : تصانیف ابوریحان ، در نجوم و هیئت و منطق و حکمت بیشتر از آنست که شماره شود و من خود فهرست کتابهای ویرا بجامع مرو دیدم که برشصت ورق نوشته شده بود» وفاتش بنا بانچه ازریاض‌العلما نقل شده در چهارصدوسی واندی واقع گردیده است

مسافرت وی بهندوستان تحقیق از حالات و عقائدهندوان بوده است.

دیگر کتاب جوك‌هندی است که دربارهٔ معتقدات و آراء هندیان تألیف شده و بفارسی ترجمه گشته‌است.

محمد قاسم‌فرشته‌نیزدر کتاب‌تاریخ‌خود موسوم بگلشن‌ابراهیمی معروف بتاریخ فرشته فصلی در اینخصوص نوشته وخلاصهٔ عقاید هندیان را در آن‌فصل ذکر کرده‌است و مأخذاوترجمهٔ کتاب مهابهارات بوده است. مینویسد که مبسوط ترین کتابی که دراینعصر ازهندوان در دست است کتاب مهابهارات است و آنراشیخ ابوالفضل فیضی ابن شیخ مبارك در زمان جلال‌الدین‌محمد اکبرپادشاه‌ازهندی بفارسی ترجمه کرده‌است و ازیك‌لك بیت متجاوز است.

چون غرض اصلی ما دراین رساله بحث ازعقائد و عادات هندیان نیست و فقط‌ازجنبهٔ ارتباط آن باادبیات وتأثیراتی که درافکار وخیالات‌شاعر هندی بخشیده است، نظرداریم ازاینروی محض‌بدست‌دادن نمونه قسمتی از کتاب تاریخ فرشته‌رادراینجا باختصارنقل میکنیم برای‌تحقیق‌مفصل تر بمراجع مبسوط مراجعه‌شود:

« در چگونگی آفرینش سیزده‌طریق‌درکتاب مهابهارات مذکور است که‌همهٔ آنها نزد استدلالیان قابل‌قبول‌نیست. مدار گردش روزگار نزد هندوان بر چهار دور است: اول **ست‌یوك** . دوم — **ترتایوك** . سوم — **دوآپریوك** . چهارم — **کلیبوك** . هرگاه‌دور «کلیبوك» تمام‌شود‌باز ازسر دور «ست‌یوك» آغازمیشود وبکلیبوك‌منتهی‌میگردد. همیشه منوال جهان برین بوده‌و از انجام آن‌نشانی پیدانیست و از گفتهٔ‌برخی از براهمه‌چنان

بر می‌آید که این جهان بپایان میرسد وروز حشر ونشری میآید بهر حال مدت «ست یوك» باعتقاد هندوان هفده لك وبیست وهشت هزار سال متعارف است !! و در این دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سعادت و امن و امان است و عمر طبیعی انسان در این عهد یك لك سال عرفی است (!)

امتداد دور ترتایوك دوازده لك ونودوشش هزار سال متعارف است ودر این زمانه سه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است وعمر طبیعی انسان ده هزار سال عرفی است (!) .

دور سوم هشت لك و شصت وچهار هزار سال متداول است و در این دور روش جهانیان بر درست گفتاری وراست کرداری باشد و عمر طبیعی مردم هزار سال معمولی است . وعمر بابا آدم و نوح وامثال ایشان را که هزار و قریب بهزار سال نشان میدهند اهل هند قبول می کنند ومی گویند چون ایشان در اواخر عهد «دوآپر یوك» بوده اند ، عمر شان بآن اندازه بوده است (!)

مدت دور چهارم چهار لك و سی ودو هزار سال عرفی است و در این دور سه حصهٔ از اطوار مردمان برنا راستی ونادرستی است وعمر طبیعی در این دور صد سال است . ضابطهٔ ایام هر دور آنست که مقدار «کلیبوك» هر گاه مضاعف شود مدت ایام «دوآپر بوك» است وهرگاه مدت ایام دو آپر یوك اضافه گردد مدت «ترتایوك» باشد و هرگاه مدت ترتایوك زیاده شود مدت «ست یوك» است وبحساب اهل هند الحال که تاریخ هجرت به ۱۰۱۵ رسیده از دور کلیبوك چهار هزار وششصد وهشتاد وچهار سال سپری گشته است .

باتفاق اهل هند ، حضرت باریتعالی نخست پنج عنصر آفریده: چهار،

معروف و یکی دیگر **آ کاس** . . عوام هند میگویند مراداز آکاس آسمان است ولی خواص ایشان اینعقیده را تکذیب میکنند و میگویند حکماء قائل بوجود آسمانی نیستند و آنچه مرئی میگردد هواست . وستارگان که دربالا بنظر میآیند ذات قدسیه بزرگان سلف میباشند که بوسیلهٔ ریاضات نفسانی و عبادات قدسی، نورانی هیکل و روحانی پیکر شده اند . . . برخی که بدرجهٔ کمال رسیده اند ستاره های بزرگ شده اند و هرگز بعالم پائین بر نمیگردند و بعضی که دون مرتبهٔ کمالند بقدر حال بر آسمان بلندی و سروری صعود نموده باز بعالم سفلی مراجعت می کنند(۱)» .

روش هندوان در فلسفه و عرفان بیشتر جنبهٔ ریاضت و اعمال شاقهٔ بدنی دارد طریق وصول بحق و کمال را در تکمیل و تقویت قوای نفسانی میدانند و عموماً برای نیل باین مقصود راه را منحصر در تمرین ریاضات بدنی و تحمل مشقات و رنجهای سخت جسمانی تصور می کنند و چنانکه بتواتر در کتابها نوشته اند و کسانی درعصر ما نقل کرده اند، کسانیکه در اثر ریاضات بدرجهٔ از درجات کمال نفسانی رسیده اند کارهای شگفت انگیز و خارق العاده مینمایند . باری فلسفه و عرفان هند، رویهمرفته، جنبهٔ اشراق دارد نه مشّاء یعنی راه وصول بکمال و حقیقت را در تکمیل نفس میدانند نه در استدلال وبرهان و طریق تجربه و استقراء از طبیعت .

بعضی از کارهای غریب و ریاضات شگفت انگیز هندوان، در راه تحصیل کمال و تکمیل نفس، درفصل گذشته بطور نمونه ذکر شد از اینرو در اینجا بتکرار آن نمیپردازیم .

روش تصوف و عرفان هند در اشعار خود هندیان و در اشعار سبك هندی

(۱) خلاصهٔ از تاریخ فرشته . جلد ـ ۱ .

بخوبی دیده میشود چنانکه عارف و مرتاض هندی برای رسیدن بکمال بدن خود را معرض مشقات و رنجهای گوناگون و غریب و عجیب از قبیل : نفس نکشیدن چندین ساعت غذا نخوردن چندین هفته وماه، روی یکپا ایستادن چندین ماه و سال ، دراز کردن یکدست وحرکت ندادن آن در مدت زیاد و امثال اینها قرار میدهند همچنین شاعر هندی خیالات پیچ درپیچ و اندیشه های غریب و عجیب و افکار دوراز طبیعت را در اشعار خود ظاهر میسازد . همیشه در شعر خود راههای پرپیچ و خم عوالم وهم و خیال و دنیای مجرد و کمال را میپیماید . از مظاهر زیبا و آثار دل انگیز طبیعت لذت نمیبرد و خلاصه چنان در عالم وحی و تحصیل غرق است که مجال استفاده و استلذاذ از جهان محسوس پیدا نمیکند .

معارف و شعر هندیان ابوریحان در کتاب ماللهند ... شرحی مبسوط در باره کتب نحو وصرف و شعر هندیان ایراد کرده است . در اینجا بترجمه و اختصار قسمتی از آن میپردازیم .

« ... بیذ (گویا همان ودا védas باشد) معنیش علم بآنچه غیر معلوم است می باشد و آن کلامی است منسوب بخدا از زبان براهم . براهمه این کتاب را تلاوت میکنند ولی معنی آنرا نمیفهمند و همچنین در بین خود آنرا بعضی از بعضی دیگر فرا میگیرد .... برای طبقهٔ بیش و شودر(۱) روا نیست آنرا گوش بدهند چه رسد باینکه آنرا

(۱) هندیان از آغاز ورود بسرزمین هند افرادخودرا بچندین طبقه تقسیم کرده بودند که در رأس طبقات طبقهٔ برهمنها یا طبقهٔ متبرك و مقدس قرارگرفته بود . بعد طبقات اشراف و نظامیان و اصناف و تجار . طبقات پست را نجس وپلید میشمردند و پاریا Paria میگفتند و بهیچوجه معاشرت با آنان را روا نمیدانستند وآن بیچارگان راداخل درشئون اجتماع و تمدن نمیکردند ـ طبقه بیش وشودر از طبقات غیر عالیه بوده است. شاید علت عمده در توقف تمدن هندوستان همین طبقه بندی افراد بوده است .

تلفظ وقرائت کنند و اگر اتفاقاً چنین کاری از یکی ازآن دو طبقه سر زند براهمه اورا بوالی و حاکم میسپارند و او بقطع زبان آن بیچاره فرمان میدهد . بیذ مشتمل است بر آیات : اوامر ، نواهی ، ترغیب ، ترهیب ، ثواب عقاب و اکثر آن مخصوص است بتسابیح و قربانیهای آتش که از حیث شماره لایتناهی است . استنساخ و کتابت بیذرا هندوان جائز نمیدانند زیرا مقروء باهنگها و الحانی است که قلم عاجز از بیان آنهاست وعلاوه برای جلو گیری از وقوع زیادت و نقصان در آن . . . . چنان گمان دارند که برخی از فقرات و آیات آنرا نباید در آبادانی بخوانند زیرا میترسند که زنان و حیوانات آبستن بچهٔ شکم خود را سقط کنند از اینرو برای قرائت آن فقرات بصحرا میروند . . . . و کتاب مذکور دارای اوزانی است نظیر اراجیز (وزن اشعار رزمی در عربی . جمع ارجوزه) و بیشتر آیات آن بوزنی است که هندوان آنرا شلوك مینامند .

اما کتابهای پران (پرانها ـ پران یعنی اول و قدیم) هیجده است وبیشتر آنها با سامی حیوانات و انسان و ملائکه است زیرا مشتمل بر قصص و اخبار آنها است .

همچنین هندوان را کتابهائی است درفقه و در کلام و درزهد و تأله و طلب خلاصی از دنیا مثل کتاب گود(بنام نویسندهٔ آن) و کتاب سانك (درالهیات) و کتاب پاتنجل (در طلب خلاصی از دنیا و اتحاد نفس بمعقول خود) وغیر اینها . » (۱)

کتب اهل هند در هر موضوع که باشد ، چنانکه از گفتهٔ ابوریحان ودیگران بر میآید بیشتر منظوم بوده است وهندوان بکتب نثری چندان

(۱) ماللهند .... ص ٦٠ چاپ لیپزیك .

علاقهٔ نداشته‌اند. اوزان شعری آنها بیشتر جنبهٔ رزمی (ارجوزه) داشته‌است برائر توسعهٔ نظم در میان هندوان علم عروض وقرض الشعر وقواعد مخصوص اوزان نیز در زبان و ادبیات هند بسط زیاد داشته وهر شاعر و نویسنده نا گزیر از تحصیل آنها بوده‌است. ابوریحان درماللهند ۰۰۰ فصلی مخصوص برای صرف و نحو و شعر وعروض هندیان آورده و در آن کیفیت صرف و نحو وعلل پیدایش آنرا در زبان هند و نیز قواعد و دستورات شعری و علائم و اشاراتی که در عروض برای تعیین افاعیل ؛ یا هجاها و تکیه ها (سیلاب) بکار میبرند بتفصیل بیان کرده است در اینجا مختصری از آن کتاب نقل میشود:

«... چُند عبارت است از اوزان شعر مقابل علم عروض (درنزد ما) هندوان نا گزیر از تحصیل آن میباشند زیرا کتابهای آنها منظوم است و قصدشان از نظم کتب آن بوده است که مقاصد ومطالب آن روشن و ظاهر گردد. مردمان هند کمتر بکتبهای نثری التفات ومراجعه میکنند مگر از ناچاری و ضرورت و این از آنجهت است که طبیعت نفس انسان همواره میل میکند بچیزهائی که دارای تناسب و نظام و موزونیت باشند و دوری و اشمئزاز میجوید از آنچه بی‌نظام است. ازهمین جهت دیده میشود که اکثر هندوان نسبت بمنظومات خود علاقهٔ زیاد دارند و از خواندن و شنیدن آنها اظهار خوش آیندی میکنند و بقرائت آنها رغبت شدید دارند هرچند معنی آنها را نفهمند و گاه از شدت شادی و خوش آیندی انگشتان خودرا فشار میدهند که از آنها صدا برمی آید، ولی بکتب نثری هیچ تمایل و رغبت ندارند هرچند فهم آنها آسان باشد و اکثر کتب آنها شلوك میباشد (نوعی شعررزمی).

نخستین کسیکه صنعت عروض را در میان هندوان ، استخراج کرد پنگل و چلت بردند و مشهورترین کتب آنها در این فن کتاب **کیست** (بنام نویسندهٔ آن) میباشد که از کثرت معروفیت و اشتهار ، علم عروض معروف بآن شده است

هندوان برای شماره حروف (هجاها) (در علم عروض) تصاویر و علاماتی میکشند نظیر آنچه خلیل ابن احمد (۱) و عروضیون ما برای ساکن و متحرك وضع کرده اند. اشکال متحرك و ساکن در عروض هندیان چنین است : > ۱ علامت چپ (بر وفق کتابت هندیان که از چپ بوده است **الك** نامیده میشود و نمایندهٔ خفیف است و علامت راست **گر** نامیده میشود و نمایندهٔ ثقیل است و وزن آن در اندازه گرفتن ضعف خفیف است چنانکه دو خفیف بمنزله یك ثقیل است ....

و کتابهای هندیان در علوم منظوم است بانواعی از وزن موافق ذوقشان وقصد ایشان آن بوده است که کتب همچنان بر صورت نخستین محفوظ بمانند زیرا چون دارای وزن مخصوصی هستند اگر زیادت یا نقصانی در آنها رخ دهد بزودی آشکار می گردد و خلاصه آنکه اعتماد ایشان بر نظم است نه نثر . » نقل و ترجمه از ماللهند ... ابوریحان

(۱) خلیل بن احمد نحوی واضع علم عروض و استاد سیبویه و مؤلف کتاب نفیس « العین » که در سال ۱۰۰ هجری متولد ودرسال ۱۷۷ یا ۱۷۵ یا ۱۷٤ دربصره وفات یافته است .

*

فصل سیم

قدیم‌ترین روابط ایران و هندوستان و آغاز پیدایش روابط جدید ادبی وسیاسی بین دو مملکت و نفوذ ادبیات و زبان فارسی در آن سرزمین .

روابط قبل از اسلام

پس از آنکه مردمان آریائی نژاد هند وارو پائی از سواحل رود دانوب و بحر بالتیك ویا ازماوراء رود جیحون و جبال هندو کش هر یك بسر زمینی سرازیر شدند و از هم جدا گردیدند بـازجسته و گریخته روابط و مناسباتی بین آنان موجود و مبادلات سیاسی و ادبی بر قرار بود این روابط ومناسبات بین دوشعبه هندی وایرانی زیادتر بوده است زیرا مردمان این دو سر زمین ازهمان قدیم دربسیاری ازشئون از قبیل زبان ومذهب و عادات و اخلاق باهم مشترك بوده و پس از جـدائی نیز باز مسکن ایشان زیاده از هم دور نبوده است .

برخی از محققین معتقداست که تا حدود ۱۳۵۰ قبل از مسیح، ایرانیان و هندوان هنوز همکیش و هم آئین بوده اند و ممکن است که ما بین قرن ۱۹ و ۱٤ قبل ازمیلادبین آنان جدائی مذهبی حاصل شده باشد نیز بعضی از علمای زبان شناس چنان عقیده دارند که نژاد آریائی درزمان های بسیار قدیم بزبان سانسکریت (زبان اصلی هندیان) سخن میگفته اند و زبانهای شاخه‌های مختلف نژادآریائی از آن‌زبان جداشده است قدر مسلم آنست که زبان پارسی قدیم و زبان اوستائی وزبان سانسکریست خیلی

بهم نزدیك بوده وباحتمال قوی دراصل یکی بوده اند.

افسانه‌های ملی وداستانهای باستانی این دو قوم در بسیاری ازموارد با هم آمیخته وشبیه بهم است همچنین اخبار وروایات دورهٔ تاریخی بسیاری از روابط قدیمی هند و ایران را بیان میکنند. از قدیمترین داستانها که روابط ادبی هند و ایرانرا میرساند یکی داستان طلب کردن بهرام گور است ده هزار لوری از هندوستان براي نوازندگی و سازندگی و فراهم کردن وسائل خوشی و شادمانی در میان مردمان درویش و کم مایه استاد سخن فردوسی طوسی این داستان را بتفصیل درشاهنامه بنظم آورده و باعث آن را نیز شرح داده است. در اینجا چند بیت از آن نقل میشود:

خواندن بهرام لوریان را از هند

وزان پس بهر مؤبدی نامه کرد ... کسی را که درویش بد، جامه کرد.
بپرسیدشان گفت: بیرنج کیست ... بهرجای درویش وبی گنج کیست
زکار جهان یکسر آگه کنید ... دلم را سوی روشنی ره کنید
بیامدش پاسخ ز هر موبدی ... ز هر نامداري و هر بخردی
که آباد بینیم روی زمین ... بهر جای پیوسته شد آفرین
مگر مرد درویش کز شهر یار ... بنالد همی و از بد روزگار
که چون می گسارد توانگر همی ... بسر بر ز گل دارد افسر همی
برآواز رامشگر ان می خورند ... چو ما مردمان را بکس نشمرند
تهی دست بی رود وگل می‌خورد ... شهنشاه از این در یکی بنگرد
بخندید از آن نامه بسیار شاه ... هیونی برافکند پویان براه
بنزدیك شنگل فرستاد کس ... چنین گفت کای شاه فریاد رس

از آن لوریان برگزین ده هزار	نرو ماده بر زخم بربط سوار
که استاد بر زخم دستان بود	وز آواز او رامش جان بود
فرستی بر من ، مگر کام من	بر آید از آن نامدار انجمن
چو نامه بنزدیك شنگل رسید	بر از فخر بر چرخ گردون کشید
هم آنگاه شنگل گزین کردزود	ز لوری کجا شاه فرموده بود
براه بیابان برون آمدند	که داند کز آن راه چون آمدند

دیگر داستان برزویهٔ طبیب ودانشمند است که در عهد انوشیروان بفرمان آن شهنشاه عظیم الشان ، برای بدست آوردن **کلیله ودمنه** بار سفر هندوستان بست و بدان سر زمین شد وبا رنج و زحمت بسیاربمقصود نائل گردید و ترجمهٔ پهلوی کتاب مذکور را بایران‌آورد. ودیگرداستان شطرنج و نرداست که بنا بر آنچه نوشته اند ، پادشاه هند شطرنج را برای انوشیروان فرستاد و بزرگمهر (بوزرجمهر) مهین دستور آن شاهنشاه در مقابل آن بازی نرد اختراع کرد و خسرو انوشیروان آنرا برای پادشاه هند فرستاد .

بعضی از محققین چنان عقیده دارند که ایرانیان قدیم حکمت و فلسفه و مخصوصاً مبادی واصول تصوّف وعرفان را از هندیان فرا گرفته اند و دورنیست که این‌فرض‌در قسمت‌تصوف وعرفان نزدیك بحقیقت باشد. از جمله قرائن و اماراتی که آشنائی ایرانیان را بعلوم هندیان ثابت میکند آنستکه در زمان هرون‌الرشید که کتب‌ملل ممالك مفتوحه بزبان عربی ترجمه می‌شد، و از جمله کتابهای هندیان بود ، مترجمین کتب هندی بیشتر ایرانیان بودند که علوم هندی‌را از زبان اصلی هندیان

(سانسکریت) یا پهلوی بعربی ترجمه و نقل میکردند.

« با این وصف ، روابط ایران و هند قبل از اسـلام و مخصوص نزدیکهای ظهور اسلام و چند قرن بعداز آن چندان زیاد نبوده وعمومیت نداشته است . بویژه روابط ملّی و ادبی ؛ چنانکه بعد از اسلام پیدا شد؛ بسیار نادر و شاید هیچ وجود نداشته‌است و نمونهٔ که‌ازروابط بین دو مملکت ذکر شد در میان چند قرن یك بار روی میداده و آن هم ادبی و ملّی نبوده است »

شاید علت عمدهٔ این امرهمان اخلاق و عادات و افکار مخصوص هندیان بوده است که پس‌از سکونت در سرزمین اسرار آمیز هندوستان کم کم ، براثر تاثیر آن محیط در آنان ، از حیث آداب و اخلاق و افکار از برادران و همنژادان ایرانی خود ممتاز شدند و دارای عادات وافکار غریب گردیدند چنانکه سرزمین ، شهر ، علوم ، آداب ومذهب را منحصر بهمان خود میدانستند و از اینرو خود پسندی و غروری مخصوص پیدا کرده بودند و بالنتیجه با دیگر ملل آمیزش نمیکردند. بعلاوه حرص و اصرار زیادی درحفظ معلومات‌خود داشتند واز آموختن بدیگران‌امساك و بخل میکردند : « .... وحماقت دردی است‌که برای آن داروئی‌نیست چه‌آنکه اهالی هندگمان دارندکه زمین منحصر است بزمین آنها ونژاد بشر منحصر است بنژاد هندوان و پادشاهان منحصرند در ملوك ورؤسای آنها و دین منحصر است بدین آنان و علم فقط همان است‌که درنزد آنان می باشد از اینرو بسی مقام خود را بلند میدانند و خود پسندی و نخوت و غرور زیاد در دماغ خویش راه میدهند و در نتیجه همچنان در حال

نادانی باقی میمانند.

همچنین از طبیعت هندیان بخل ورزیدن و امساك کردن است از آموختن معلومات خود بدیگران، چنانکه هرگز علوم خود را بمردمان سرزمین خودکه آنان را نا اهل گمان کنند نمی آموزند چه رسد بمردم سرزمین های دیگر. علاوه بر این، هندوان چنان گمان دارند که در دنیا غیر از شهرهای آنان شهر دیگری نیست و بجز ساکنین هندوستان مردمان دیگری وجود ندارند و از برای مردمان غیر از علوم آنان علوم دیگری نمیباشد و بهمین جهت اگر بشنوند که در خراسان علومی غیر از علوم آنان و دانشمندانی بجز علمای آنان وجود دارند، گوینده را نسبت بجهل میدهند و سخنش را تصدیق نمیکنند در صورتیکه اگر بنواحی وممالك دیگر مسافرت میکردند و با مردمان غیر ملت خود آمیزش مینمودند همانا از این اندیشهٔ ناروای خود بر میگشتند واز جهل خود بیرون می آمدند. ولی مردمان پیشین هندوستان باین درجهٔ از غفلت و غرور نبودند چنانکه **براهمهر** که یکی از دانشمندان و فضلای آنان بوده است هنگامیکه امر بتعظیم برهمنان میکند میگوید: یونانیان، با اینکه پلید و نجس هستند، چونکه ممارست و تدرّب در علوم کرده اند و ازاینروی برغیر خودشان برتری وسرفرازی جسته اند، برما واجب است که آنان را بزرگ بشماریم و تعظیم کنیم . . . . و نیزاعتراف داشتند باینکه آنچه را یونانیان از علم دریافته اند بیشتر و بهتر است از آنچه بهره و نصیب آنان گشتهاست.» (نقل وترجمه ازماللهند ابوریحان ص ۱۱ چاپ لیپزیك

روابط بعد از اسلام

پس ازدست یافتن مسلمین برحدود وثغور مملکت وسیع هندوستان و لشگر کشیدن بشهرها و نواحی آنجا وگشودن یکی یکی از آنها، روابط ایران

و هند صورت دیگر میگیرد وروز بروز رو بفزونی میگذارد و رفته رفته کار بجائی میرسد که هندوستان یکی از مراکز مهم ادبیات و زبان فارسی میگردد و حتی در مدت چند قرن رواج و شیوع ادبیات و شعر فارسی در آن سرزمین بیشتر از ایران میشود چنانکه شرح آن داده خواهد شد .

نخستین حملهٔ مسلمانان بحدود هند در زمان عثمان اتفاق افتاد که تاحدود شمالی و غربی هندوستان پیش رفتند و با راضی « سند » دست اندازی کردند ولی بضبط و نگهداری آن نپرداختند و حکام و عمالی از خود در آنجا برقرار نکردند.

در دورهٔ سلطنت اُمویان ، حجاج بن یوسف ثقفی که ازطرف عبدالملك ابن مروان، چهارمین خلیفهٔ اموی ، عامل کوفه بود و برعراقین حکومت میکرد چندین بار لشکر بسوی سند فرستاد . اولین سردار نامی و رشید او که داخل زمین سند گردید، محمدبن قاسم بن منبّه ثقفی (برادر زاده و داماد حجاج) بود (۹۲ هجری) که ازطرف سیستان وارداراضی سند گردید وشهر **بمهنو** را گشود و **منصوره** نام گزارد و همچنین شهر **مولستان** را بنام **معموره** مبدل کرد (۱) سپس داخل سرزمین هندوستان گردید و رایات او تا آخر **قنوج** پیش رفت (۹۵ ه) در زمین **قندهار** و حدود **کشمیر** قدم گذارد. (۲)

مسلمین بواسطهٔ اینکه خاك هند ازمراکز اسلامی دور بود چندان خودرا مشغول گشودن شهرهای آن نکردند و غازیان وجنگجویان عرب از حدود **کابل** و آب سند فراتر نرفتند .فتح عمدهٔ هندوستان و رواج

۱ — ماللهند . . . ابوریحان ص ۱۱ چاپ لیپزیك .

۲ — سبحة المرجان .

و نفوذ دیانت و آداب اسلام در آن مملکت بوسیلهٔ ترکان از اواخر دورهٔ سامانیان شروع گردید و دنبالهٔ آن امتداد پیدا کرد وروز بروز روبوسعت گذارد . ولی در حقیقت فتح هندوستان و نفوذ و رواج زبان و ادبیات فارسی در آن ملك بوسیلهٔ ایرانیان واقع شد زیرا اگرچه قائدین و پادشاهان که بهندوستان لشکر کشیدند ازنژاد ترك بودند ولی ازسرسلسلهٔ آنها که بگذریم دیگران تربیت شده باخلاق و آداب ایرانی بودندوبزرك شدهٔ در میان دانشمندان و شعرا و فضلای ایرانی . علاوه در میان لشگریان آنان نیز ایرانیان زیاد بودند وبلکه میتوان گفت اکثریت افراد لشگری ، ایرانی بودند و از اینروی می بینیم پس از آنکه غزنویان اهمیتی یافتند و بر غزنه مسلط گشتند و بجانب هندوستان لشگر کشیدند و بفتوح پی در پی نائل شدند رفته رفته مرکز سلطنت خود را منتقل بهندوستان کردند و در آنجا بترویج آداب و علوم و زبان فارسی پرداختند و یکی از مراکز علم و ادب فارسی را مملکت هندوستان قرار دادند

اولین کسی که از امراء ترك بعد از اسلام بسوی هندوستان لشگر کشید امیرناصرالدین سبکتکین پدرمحمودومؤسس سلسلهٔ غزنویان بود که در اواخر سال ۳۶۷ هجری بعنوان غزای با کفار هند بدان سر زمین تاخت **وچند قلعه بگشود و در آنجا مساجد بنا فرمود و غنائم** بسیاری بدست آورد . و در جنگی که با **جیپال** راجهٔ **لاهور** کرد برو فائق شد و تا کنار نهر **نیلاب** (سند) جلو رفت **وپیشاور** را گرفت ازآن موقع اسلام درآنجاراه یافت وخطبه بنام سبکتکین

خواندند و سکه بنام اوزدند .

فاتح بزرگ هندوستان درواقع سیف الدوله پسر وجانشین سبکتکین است که ازسال ۳۹۲ تا سال ٤۱٦ هجری دوازده بارلشکر بهندوستان کشید و هر بار شهر های بسیار بگشود و جواهر و نفائس گرانبها و بی نظیر از آنجا بدست آورد بیشتر بتکده‌ها را خراب کردو بجای آنها مساجد و معابد اسلامی بنا نهاد تا آنکه در سال ٤۱٦ بر بزرگترین و مقدسترین بتکده های هندوستان یعنی **سو منات** دست یافت و بت بزرگ آنجارا شکست وجواهر وغنائم غیر محدودی‌از آنجا بایران آورد (۲۰ ملیون دینار)

در این لشگر کشیها گروه زیادی‌از دانشمندان ، شعرا وفضلای ایرانی در رکاب محمود بودند که ازمشاهیر آنها فرخی ، عنصری‌عسجدی میباشد که هر یك قصیده یا قصائدی‌مطول در فتح سومنات و درتوصیف قلعه های محکم هندوستان وکوههای‌عظیم وسایر مناظر آنجا و کیفیات مسافرت و جنگ بنظم آورده اند (۱)

از این زمان زبان فارسی کنونی کما بیش گوشزدمردمان هند گردید و گروهی از آنان رغبت بآموختن این زبان کردند جمعی ازایرانیان و فارسی زبانان که در این‌سفرهاشرکت داشتند هوا و وضعیات سر زمین

(۱) فرخی را در فتح سومنات دو قصیده است بمطلعهای ذیل :

۱ -- فسانه‌گشت‌وکهن‌شدحدیث اسکندر   سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر

۲ -- یمین دولت، شاه زمانه بادل شاد   بفال نیك کنون سوی خانه روی نهاد

عسجدی را نیز قصیده‌ایست بدین مطلع :

تا شاه خسروان سفر سومنات‌کرد   کردار خویش را علم معجزات کرد

هند را خوش کرده و در آنجا سکونت اختیار کردند و خلاصه اینکه ازاین هنگام تخم زبان و ادبیات فارسی در خاك هندوستان افشانده شد وطولی نکشید که ثمرهٔ آن ظاهر گردید وبسرعتی عجیب روبنموّ و از دیاد گذارد چنانکه در عصرهای بعد، زبان فارسی یگانه زبان علمی وادبی و درباری هندو ستان گردید.

محمود خود در هندوستان توقف نمیکرد و مرکزی را در آنجا برای اقامت و سکونت خویش اختیار نکرده بود ولی اعقاب وی پس از آنکه رو بضعف گذاردند و مورد تهاجم و حملات پادشاهان غوری گردیدند ناچار هند را پناهگاه خود ساختند و در گوشه و کنار آن بتصرف پرداختندچنانکه **خسرو شاه** پس از مرگ پدرش **بهرام شاه** از ترس سلاطین غوری بهندوستان گریخت **ولاهور** را مرکز خود قرار داد و پسر وی **خسروملك** نیز در **لاهور** اقامت داشت تا آنکه در سال ۵۸۲ **معزالدین محمد سام غوری** لاهور را نیز از چنگ **خسرو ملك** آخرین دودمان غزنویان بدر آورد و سلسلهٔ این خاندان را که قریب دو قرن در ایران و هندوستان فرمانروائی کردند منقرض ساخت و از آن پس نفوذ غوریان در هندوستان رو بفزونی گذارد و در سال ۵۸۹ معزالدین محمدسام غوری **دهلی** را نیزمسخر کرد وپایتخت قرار داد و از آن زمان شهرهاي مختلف هند کما بیش تحت استیلای سلاطین مسلمان در آمد(۱)

غزنویان اگرچه تا اواخر قرن ششم بر قسمتی از هندوستان

(۱) سبحة المرجان

فرمانروا بودند ولی این سلسله را از فرمانروایان مستقل هندوستان نمیتوان شمرد فقط افتخار فتح هندوستان و راه یابی ایرانیان بدان سر زمین نصیب این خاندان شد .

سلاطین و فرمانروایانی که بعد از اسلام در سرزمین هند حکومت و سلطنت کرده اند شش طائفه اند که در دارالملك **دهلی** اقامت داشته اند و در عصر هریك ازین سلسله ها روابط ادبی و سیاسی هند و ایران کم و بیش دائر و مهاجرت شعرا و بزرگان ودانشمندان ایرانی بدان سرزمین درمیان بوده است وگاهی فرمانروایان فضل پرور هندوستان شعرا و فضلای ایرانی را بدربار خود دعوت میکرده و از اظهار هرگونه لطف و بذل مال نسبت بآنان دریغ نمیکرده اند .

سلسله های ششگانه بطور فهرست ؛ عبارتند از : (۱)

۱ — **غوریان** که سلسلهٔ غزنویان را منقرض ساخته و **دهلی** را پایتخت قرار دادند . از این سلسله ده تن درهند فرمانروائی کردند که از معروفترین آنها **شمس‌الدین ایلتمش ، معزالدین وعلاءالدین** میباشند.

۲ — **خلجیان یا قطبشاهیان** که بعد از **غوریان** فرمانروای دهلی گردیدند و ایشان سه تن بودند: **سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی — سلطان علاءالدین — سلطان قطب الدین مبارکشاه.**

۳ — **تغلقیان** که ۸ تن بودند واز معاریف آنان : **غیاث الدین تغلقشا — سلطان فیروز شاه — و سلطان علاءالدین** میباشد

٤ — **سادات عظیم الشان** که چهارتن بودند: **خضر خان — سلطان معزالدین ، سلطان محمد شاه و سلطان علاءالدین**

(۱) انتخاب منتخب

۵ — **افغانان لودی** که شش تن بودند و ازمعاریف آنان : **سلطان بهلول** و **سلطان اسکندر** و **شیر خان سوری** می‌باشند.

۶ — تیموریه یاسلسلهٔ **مغولان هند** که اززمان **تیمور** بهندوستان راه یافتند و تا استیلای انگلیسان بر آن سرزمین در آنجا فرمانروائی می کردند و ازمعروفترین این سلسله **ظهیرالدین محمد بابر پادشاه** (مؤسس این سلسله) **نصیرالدین محمدهمایون پادشاه**- **جلال‌الدین اکبر پادشاه** و **نورالدین جهانگیر پادشاه** می‌باشند.

تشکیل سلطنت تیموریان درهندورواج ادبیات فارسی دراین عصر

مهمترین و بزرگترین سلسله هائی که درهندوستان فرمانروائی کرده‌اند تیموریان می باشند . درعهد این سلسله رواج ادبیات وزبان فارسی در هندوستان بمنتهی‌درجه ترقی واعتلا رسید چنانکه متجاوز بریک دوقرن کانون ادبیات و شعر فارسی هندوستان بود و از این جهت از ایران‌هم گذشته بود. پادشاهان تیموری اغلب شیفتهٔ ادبیات فارسی بودند و دربار خود را بوجود سخنوران و شعرای فارسی گوی که از ایران بهند مهاجرت کرده و یا هندی الاصل بودند ، زینت داده بودند . و اغلب ایشان از ذوق وفهم وطبع شعر بی بهره نبودند.

بملاحظه اهمیت فوق الذکر در اینجا مختصری از آغاز لشکر کشیدن **تیمور** بهندوستان و حکومت یافتن اعقاب وی در آنجا و آخر الامر تشکیل سلطنت مغولان تیموری بوسیلهٔ **بابر** در آن سرزمین و کیفیت شیوع ورواج ادبیات فارسی دراین عصر درهندوستان یاد می‌کنیم:

تیمور در سال **۸۰۰ هجری** بسوی **هندوستان** بالشکری انبوه **تاخت**

وپس از یکسال بدر **دهلی** رسید ومیان وی و حکام آنجا؛ **سلطان محمود و ملو خان** ؛محاربهٔ عظیمی درگرفت و سر انجام پیروزی نصیب تیمور گردید . و چنانکه شیوهٔ وی بود بسیاری از مردم بیچاره هند را از دم تیغ گذراند و باغنائم و اموال بیشمار مراجعت کرد اولاد و اعقاب تیمور بسه شعبه گردیدند : (۱)

۱ - **میرزا شاهرخ** پسر تیمور . از این شعبه در خراسان و ماوراء النهر چهارنفر باستقلال حکمرانی کردند و مدت سلطنت آنها چهل وهشت سال وکسری بود (۸۰۷ - ۸۵۵) . پادشاهان این شعبه عبارتند از : میرزا شاهرخ - میرزا الغ بیك پسراو - میرزا عبداللطیف پسر وقاتل میرزا الغ بیك - عبدالله سلطان ابن ابراهیم ابن شاهرخ.

۲ - **عمرشیخ بهادر** پسر دیگر تیمور . این شعبه هرات را مرکز خود قرار داده و در آن شهر ابنیه و عمارات و مدارس و مساجد زیبائی ساخته بودند. افراد این خاندان اغلب و فاضل و فضل پرور بودند و بادبیات و شعر فارسی توجهی خاص داشتند و در بارشان همواره محل رفت و آمد شعرا و سخنگویان فارسی زبان بود چنانکه در دورهٔ ایشان هرات یکی از مراکز مهم زبان و ادبیات و علوم فارسی محسوب میشد. مخصوصاً در زمان سلطنت سلطان حسین با یقرا و وزارت امیر علیشیر نوائی که رواج و شیوع ادبیات و شعر فارسی در در بار هرات بحد اعلی رسید و در حقیقت یکی از و سائط نفوذ و تاثیر سبك هندی در ادبیات و شعر ایران، دربار هرات و شعرای آن سامان که در فصول بعد مختصری در بارهٔ آن شرح داده خواهد شد .

(۱) نقل باختصار از تاریخ «انتخاب منتخب» (خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)

حکمروایان این شعبه عبارتند از : عمر شیخ بهادربن تیمور، رستم میرزاابن عمرشیخ - بایقرا میرزاابن عمرشیخ - سلطان حسین بهادربن سلطان منصور وبدیع الزمان میرزا - این سلسله بدست محمد خان شیبانی اوزبك منقرض شد .

۳ **اولاد میران شاه** بن امیر تیمور که برهندوستان دست یافته اند و سالهای دراز در آن کشور پهناور حکمرانی میکردند تا بدست انگلیسان از میان رفتند .

مقدمات تشکیل سلطنت این خاندان بدینقرار است که جلال الدین میران شاه گورکانی پسر امیر تیمور ، در زمان پدر حکومت عراق عجم و عرب و آذربایجان ودیاربکر و شام بوی وا گذارشده بود. چون تیمور بسوی هندوستان لشگر کشید تمام ممالك مذکوره بعهدهٔ اووا گذار شد پس از مرگ تیمور در ۱۷ شعبان از سال ۸۰۷ ھ (۱۹ فوریه ۱۴۰۵ میلادی) ابابکر میرزا پسر بزرگ میرانشاه متصدی رتق وفتق امور ممالك پدر خودگردید. میرانشاه را هشت پسر بود واز آن جمله سه تن معروف شده اند :

۱ - **سلطان خلیل** که پس از تیمور در ماوراء النهر بحکمروائی پرداخت و سلطنتی برای خود تشکیل داد ولی سرانجام بدست عم خود شاهرخ مقتول گردید. ۲ - **عمر میرزا** اونیز بدست شاهرخ میرزا کشته شد . ۳ - **ابابکر میرزا** - وی در محاربهٔ که باقرا یوسف ترکمان کرد در حوالی تبریز بقتل رسید.

پسر هشتم میرانشاه **سلطان محمد میرزا** بود که دو پسر داشت : یکی **ابوسعید میرزا** دوم **منوچهر میرزا** . ابوسعید میرزا در سال ۸۵۴ در سمرقند بفرمانروائی برقرار گردیدو ۱۹ سال پادشاهی کرد وسرانجام

مقتول شد . **سلطان عمر شیخ** پسر سلطان ابوسعید پس از مرگ پدر در **اندجان** و ترکستان قدیم برتخت پادشاهی نشست و مدت ۲۴ سال پادشاهی کرد .

پسر سلطان عمر شیخ ، **ظهیرالدین محمد بابر** (۱) پادشاه غازی است که مؤسس سلسلهٔ تیموریان هندوستان است . بابر در ششم محرم ۸۸۸ ه متولد شد و جامی در تاریخ تولدش گفته است :

چون درشش محرم ، زاد آن شه مکرم
تاریخ مولدش هم ، آمد«شش محرم»

بابر در دوازده سالگی سال ۸۹۹ در اندجان برتخت پادشاهی نشست و آشفتگی و اختلال را که درامور هندوستان بود برطرف ونزاع و کشمکش را که در میان اعقاب تیمور بود از میان برد و در مدت کمی بر اغلب شهرهای هندوستان دست یافت و چند مرتبه نیز از شاه ایران ، شاه اسمعیل صفوی ، مؤسس دولت صفویه ، دردفع اوزبکان کمك خواست و بیاری آن پادشاه عظیم الشان شهرهائی راکه اوزبکان ازوی گرفته بودند دوباره بدست آورد(۲) خلاصه سخن آنکه ، بابر پادشاه، مؤسس سلطنت بزرگی در هندوستان گردید ودهلی را دارالملك خود قرار داد . اعقاب وی متجاوز برسه قرن در هندوستان سلطنت کردند .

نهایت ترقی زبان و ادبیات فارسی در هند در عصر این سلسله بود چنانکه در این عصر مرکز بزرگ ادبیات فارسی،هندوستان گردید و از این جهت بر ایران نیز برتری یافت . پس از انقراض این خاندان

---

(۱) دائرة المعارف اسلامی کلمهٔ بابر را چنین ضبط کرده است: Babur .
(۲) کاخ دوم ترکتازان هند.

بدست انگلیسیان، دورهٔ انحطاط و ضعف ادبیات و زبان فارسی در هندوستان شروع گردید و روز بروز بر ضعف و محدودیت وی افزوده میشد، و در مقابل زبان انگلیسی شروع باهمیت و توسعهٔ قهری گذارد و جانشین زبان فارسی شد و چنانکه زبان فارسی در عصر تیموریان و بلکه در دوره‌های پیش نیز زبان علمی هندوستان بود و در مکاتب و مدارس تدریس میشد از عصر استیلای انگلیسان زبان انگلیسی، زبان علمی و مدرسی گردید.

(کیفیت رواج زبان فارسی در هند و ادوار آن

چون موضوع نفوذ و شیوع ادبیات و زبان فارسی در هندوستان یکی از دلایل بزرگ خوبی و پر مایگی زبان فارسی و از مفاخر فراموش نشدنی ادبیات ایران است از ینرو مناسب است که دربارهٔ این موضوع و چگونگی رواج ادبیات فارسی در هندوستان دامنهٔ سخن را درازتر کنیم و تا آنجا که شایسته و در خور این رسالهٔ کوچك است، بشرح و بسط و تحقیق این قسمت بپردازیم.

برخی از محققین چگونگی رواج ادبیات فارسی را در هندوستان ـ بعد از اسلام ـ بدو دوره تقسیم کرده‌اند؛ از حیث رواج و شیوع؛ و این تقسیم دور از نظر تحقیق نیست:

دورهٔ اول از استیلای محمود تا تشکیل سلطنت اعقاب تیمور

از آغاز این دوره راه نفوذ زبان و ادبیات فارسی بکشور وسیع هندوستان بازمیگردد و روابط و مبادلات فکری و ادبی بین دو مملکت شروع میشود و روز بروز این روابط رو بفزونی میگذارد. شعراء، نویسندگان و دانشمندان ایرانی و فارسی زبان در این

عصر گاهی بمیل خویش و زمانی بدعوت پادشاهان مسلمان هند بدان مملکت مسافرت و یا مهاجرت کرده‌اند و از طرف پادشاهان هند از آنان حسن پذیرائی بعمل آمده است. چنانکه محمد عوفی صاحب **لباب الالباب** در اواخر قرن ششم بهندوستان رفت و سالها در دربار **ناصرالدین قباجه** وپس از آن **شمس‌الدین ایلتمش** اقامت جست وکتاب **لباب‌الالباب** را بنام‌وزیر ناصرالدین و کتاب‌دیگر خود **جوامع‌الحکایات** را بنام **ایلتمش** تألیف کرد. اغلب عرفا و سیاحان در این دوره سفر هندوستان را بر خود لازم میشمردند و در بلاد مختلفهٔ آن اقلیم سیاحت و با عرفا و دانشمندان آن بلاد معاشرت و مصاحبت میکرده اند چنانکه **سعدی** در سیاحت سی سالهٔ خود سالی چند در هندوستان بسربرد و زبان هندی را بیاموخت ومانند **ابراهیم عراقی** شاعروعارف معروف که در نیمهٔ دوم قرن هفتم بهندوستان مهاجرت کرد و در شهر مولتان قریب ۲۵ سال در خدمت **شیخ بهاء الدین ذکریا**، که از عرفاومشایخ بزرگ‌هند بوده‌است؛ریاضت کشید تابمقام ودرجهٔارشادرسید

سلاطین هند در این مدت علاوه بر آنکه روابط سیاسی با پادشاهان ایران داشتند، باعرفاوشعرا ودانشمندان‌ایران نیزارتباطات ادبی‌داشتند و گاه آنان را بهندوستان دعوت می کرده اند چنانکه **محمودشاه‌بهمن** پادشاه **دکن** و**غیاث‌الدین**بن‌اسکندر**پادشاه‌بنگاله**هردو**خواجه حافظ** را بهندوستان‌دعوت کردند. هم چنین **سلطان‌احمد** بهمنی، **بشاه‌نعمت‌الله** ارادت و عقیدت زیاد داشت و برسر قبر او عمارت و بقعه‌ئی‌عالی بنا نهاد

پادشاهان مسلمان هند در این دوره اغلب ترویج ازشعر وادب

فارسی میکردند و جوائز و صلات بسیار بفضلا و شعرای فارسی زبان میدادند و در این خصوص حکایات زیاد در تواریخ و تذکره ها موجود است. از جمله حکایتی است که درتذکرهٔ هفت‌اقلیم نوشته است وخلاصهٔ آن این است که مولانا **جلال الدین** قصیدهٔ در مدح **سلطان محمد** پسر سلطان غیاث الدین تغلقشاه گفته بود باین مطلع:

الهی تاجهان باشد، نگهدار این جهان بانرا
محمد شاه تغلقشاه؛ سلطان بن سلطان را

چون مطلع‌را بخواند سلطان اورا منع کرد که باقی قصیده را بخواند وگفت که من از عهدهٔ صلت جمیع اشعار برنمی آیم. و فرمود تاصره‌های زر آوردند ودرگرداگرد او گذاشتند چون نزدیك بسراورسید برخاست وبایستاد، سلطان‌را خوش‌آمد فرمود تا باردیگر زر آوردند وگرداوچیدند تا بقداو رسید. خود این سلطان نیز در سلاست کلام و لطائف بیان و انشاء و اختراع مضامین ضرب المثل بود(۱)

در این دوره از بین سکنهٔ اصلی‌هند یاتولد یافتگان در آنجا نیز نویسندگان و شعرای زبر دست بر خاسته اند که بفارسی شعر گفته و یا کتاب تألیف کرده اند از آن جمله**امیرخسرو دهلوی** است (۶۵۱ـ۷۲۶) که از اساتید بزرگ شعر در هندوستان بشمار می آید و فی الحقیقه درنظم فارسی بپایهٔ اساتید رسیده و منظومات گوناگونی‌نظیر منظومه ها و مثنویهای نظامی و دیگر استادان سخن فارسی گفته‌است، و اغلب آنها بطبع رسیده است.

خلاصهٔ سخن آنکه از قرن پنجم هجری ادبیات فارسی در

(۱) تذکرهٔ هفت اقلیم ـ خطی

هندوستان رواجی روز افزون یافت و دامنهٔ آن بقرنهای بعد کشیده شد و روابط فکری و ادبی دانشمندان ایران و هند روز بروز بیشتر و محکمتر میشد و مخصوص در اواخر این دوره که این روابط رو بزیادتی گذارد و هندوستان مرکز زبان و ادبیات فارسی گردید. لیکن با این وصف در مدت این دوره مرکز اصلی ادبیات فارسی ایران بود و هندوستان دومین و یا سومین حوزهٔ شعر و ادب فارسی محسوب می گردید.

دورهٔ دوم از تشکیل سلطنت مغولان تیموری تا استیلای انگلیسان

این دوره بتشکیل سلطنت تیموریان در هند بدست بابر پادشاه شروع و بمنقرض شدن این خاندان بدست انگلیسان و تسلط ایشان بر سر زمین هندوستان ختم می گردد.

در این دورهٔ طولانی زبان و ادبیات فارسی در هندوستان و در دربار سلاطین تیموری بمنتهی درجهٔ عظمت میرسد و رواج و شیوعی بسزا پیدا می کند چنانکه مرکز شعر و ادب فارسی، هند می گردد و ایران از این حیث در درجهٔ دوم قرار می گیرد.

پادشاهان تیموری هند همگی توجه خاصی بزبان و ادبیات فارسی داشته‌اند و در ترویج شعرا و سخنوران فارسی زبان و جلب دانشمندان و فضلاء، از جاهای دور، بمملکت هندو دادن انعام و صله‌های بیشمار بایشان خود داری نمیکرده و اغلب خود نیز از شعر و ادب فارسی بی‌بهره نبوده‌اند وگاهی قطعه و غزلی میگفتند چنانکه در تذکره های ایرانی و هندی اشعار منسوب بآنان نوشته شده است از جمله بابر، مؤسس این سلسله:

بنا بر آنچه در تذکره ها نوشته اند؛ بزبان فارسی و ترکی هردو شعر میگفته است و ازآن جمله این دو بیت منسوب بدوست:

نوروز ونو بهار ومی و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالـم دو بار نیست

باز آی ای همای که بی طوطی خطت

نزدیك شد که زاغ برد استخوان ما (۱)

همچنین پسر وی **همایون شاه** نیز گاهی شعر میسروده است ازجمله در موقعیکه از **شیرخانی** افغان شکـست خورده و از ملك خود متواری گردیده وپناه بایران آورده این شعر را بدیههٔ گفته است :

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست

لیك چون سازم که درپستان قسمت' شیر نیست (۲)

جلال الدین محمد اکبر پادشاه نیز که از بزرگترین افراد این خاندان و ترویج کنندکان آداب و زبان فارسی در هند است داراي طبع شعر بوده و این ابیات منسوب باوست :

من بنگ نمیخورم ' می آرید — من چنگ نمیزنم ' نی آرید

دوشینه ز کوی می فروشان — پیمانهٔ می بزر خریدیم

و اکنون ز خمار سرگرانم — زردادم ودردسر خریدم« ۱ »

این رباعی لطیف نیز منسوب بدوست :

«مینار» که خون شددلم ازدوری او — من بارغمم ز دست مهجوری او

(۱) — مجمع الفصحاء ج — ۱ . (۲) — انتخاب منتخب - خطی نسخهٔ کتاب خانهٔ مجلس شورای ملی . (۳) — مجمع الفصحاء — ج — ۱

در آئینهٔ چرخ نه قوس قزح است عکسی است نمایان شده از چوری او (۱)

(مینار اسم معشوقهٔ وی بوده و چوری خلخالی است که از بلور سرخ و سبز و دیگر رنگها و بسیار شفاف است که از چین می آورده اند وزنهای هند در دست میکرده اند ـ در ایران نیز تا همین اواخر معمول بود)

بابر پادشاه ـ مؤسس این خاندان، پس از آنکه اساس سلطنت خویش را محکم کرد بر اغلب شهرها و ولایات هندوستان دست یافت و دهلی را دارالملك خود قرار داد، همت بترویج زبان و ادبیات فارسی گماشت و در تشویق و انعام شعرا و سخنوران فارسی زبان کوشید و گروه زیادی از دانشمندان وسخنوران فارسی گوی را دردربار خود جمع کرد، اعقاب او نیز شیوهٔ پسندیدهٔ اورا سر مشق قرار داده و تا آنجا که میتوانستند از ترویج شعر و شعر گویان فارسی زبان دریغ نمیکرده اند و در این شیوه چنان شهرت یافتند که اغلب شعرا و دانشمندان این عصر در هر جا که بوده ، شوق زیارت هند داشته و آرزوی سفر هندوستان را در سر می پخته واغلب بهر طور بوده خود را بهند میرسانده اند.

استیلای بابر بر هندوستان مقارن بود باایامی که **شاه اسماعیل** در ایران پایهٔ سلطنت صفویان را بنیان واساس مذهب تشیع را محکم میکرد. پس ازوی نیز سلاطین دیگر صفوی بیشتر وقت خود را صرف ترویج مذهب شیعه و یا زدو خورد با همسایگان و مجاورین میکردند و از نیرو مجالی برای تشویق شعرا و ترویج ادبیات و زبان نداشتند. علاوه، چنانکه بعداشاره خواهد شد، روی همرفته چندان تمایلی هم بترویج شعر و شاعری نداشتند.

(۱) — سفینه خوشگو ـ خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار .

این اسباب بانضمام آبادی و رواج شعر و ادب در دربار هند، شعرا و نویسندگان ایرانی آن‌عصر را که اغلب پروردهٔ دربار تیموریان هرات بودند -و چنانکه بعداً اشاره خواهد شد، تیموریان هرات نیز فضل دوست و شاعر پروربودند- از ایران دلسرد کرده بطوریکه این محیط را مناسب برای زندگانی ادبی خود نیافتند و اغلب رهسپار هندوستان گردیده و مورد انعام و نوازش بابر و اعقاب وی گشتند. سفر هند در این عصر یکی از آرزوهای هر شاعر ایرانی بودو اغلب بمفاد این بیت انوری رفتار میکردند:

بهر دیار که در چشم خلق خار شدی   سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر

بزرگان، دانشمندان. عرفا و متصوفه نیز که اغلب دارای ذوق و طبع شعر بودند و در ایران بر اثر نفوذ فقهاً و مجتهدین از یکطرف و اختصاص مسند ارشاد و پیری بشخص پادشاه صفوی از سوی دیگر مجال و موقعی برای نشر آثار و احکام خود نمی یافتند و بالعکس در کشور هندوستان مقتضیات را از هر جهت موجود و موانع را مفقود میدیدند بیدرنك روی بهندوستان میآوردندو درآن زمین رحل اقامت می‌افکندند تیموریان مقدم این گروه را نیز گرامی میداشتند و در ترفیه‌حال وارضای خاطر آنان می کوشیدند چنانکه **رکن‌الدین مسعود مسیح** که -بگفتهٔ آذر بیگدلی - عارفی عاشق وعاشقی عارف بود و گویند قریب صد هزار بیت گفته بود چون از شاه عباس ماضی‌کم التفاتی دید مطلع ذیل را گفت و از ایران بهندوستان رهسپار شد:

گر فلك یکصبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش

پادشاهان تیموری مقدم او را در هند گرامی داشتند و نوازش بسیارش کردند و او از معتبرین آن دیارشد تا در زمان **شاه‌صفی** بایران بر گشت.

در نتیجهٔ این دو عامل متضاد، اجتماع شعرای پارسی‌گوی در هندوستان بدرجهٔ رسیدکه‌تنها در عهد**محمد اکبر پادشاه**؛ ۵۱ تن‌شاعر ایرانی الاصل بهندوستان رفتند و در دربار آن پادشاه بخوبی پذیرفته شدند. باقی ازمنه را نیزمیتوان بر همین منوال قیاس کرد.

دوارد برون(۱) در بارهٔ دربار اکبر شاه وشیوع و رواج ادبیات و زبان فارسی در آنجا و تردد شعرای ایرانی بدانجا و ترویج و تشویق آن پادشاه از شعر فارسی و شعرای فارسی گوی شرحی نوشته که‌چون با این مقام‌مناسب است‌ما در اینجا بنقل آن می پردازیم(۲)

«کتاب منتخبات التواریخ **بداونی** یکی از بهترین منابع موثقه برای جمع آوری اطلاعات راجع بعلماء، زهاد، فلاسفه، ادبا وشعرای دربار **اکبرشاه** هندی است ولی متأسفانه در این کتاب ضیق صفحات مانع از تتبع و تحقیق در اطراف آنان است و من در اینجا فقط بنقل بیانات **مستر اسمیت** (۳)؛ نگارندهٔ تاریخ دوره سلطنت‌اکبر شاه راجع بشعرای دربار سلطان مذکور اکتفا می‌کنم:

دوره‌سلطنت این پادشاه را **می توان دورهٔ طلائی ادبیات فارسی در هندوستان دانست**. دربارش ملجأفضلاو مأمن شعرا وادباء

---

(۱) Edvard brovn

(۲) نقل ازترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون (گلزار ادبیات ایران‌درعصر صفوی)

(۳) Smith

بود هزاران شاعر از اقصی‌نقاط عالم بسوی‌وی‌روی آورده‌و کاملامشمول عواطف و احساساتش میگردیدند در میان‌شعراء دربار، ۵۹ نفرهمیشه در صف‌اول قرار میگرفتند و **عرفی** یکی از آنها بود، ۱۵۰ نفردیگرهم بودند که در دربار حضورداشتند ولی‌اشعار خودرا بتوسط دیگران بحضور شاه فرستاده و در عوض صلات و جوائز ثمین و گرانبهـا در یافت می داشتند.

ابوالفضل وزیر، منتخبـات زیادی از اشعار شعرای مذکور را در کتاب خود ذکر نموده و بالجمله راجع ببرادر خود، **فیضی ملک‌الشعراء دربار اکبر شاه**؛ تذکر داده‌واشعار وی را «**فوائدادب**» دانسته. من ترجمهٔ انگلیسی بعضی ازاین منتخبات را مطالعه نموده‌ام ولی متأسفانه آنها را فاقد لطافت و زیبائی که ابوالفضل بدان اشـاره می نماید یافتم!.

بداونی در جلد سوم **منتخبات‌التواریخ راجع بشرح حال ۳۸ نفر شیخ، ۶۹ نفر مجتهد، ۱۵ نفر فیلسوف و حکیم و ۱۶۷ نفر شاعر که بیشتر آنها بزبان فارسی شعر میسروده و یاآنکه ایران وطنشان بوده تذکر میدهد**. غالب اشخاص مذکور در دربار حضور داشته و متنعم بنعماء آن سلطان ادب پرور بوده اند».

خلاصهٔ سخن آنکه در عصر سلطنت تیموریان هند، زبان و ادبیات فارسی‌در آن کشوربانداز‌هٔ روبترقی‌وشیوع گذاردکه سفرهندوستان، یکی از ارمانهای هر شـاعر و فاضل ایرانی شده بود و این معنی‌بخوبی از اشعارشعرای آن عصر آشکار است.

کسانی که در این دوره توانائی رفتن بهند داشتند بیدرنگ رخت‌سفر بدان‌صوب برمی‌بستند و کسانیکه توانائی نداشتند دراشعار خود اظهار میل واشتیاق بسفر هند میکردند چنانکه **صائب** گوید :

همچون سفر هند که در هر سر هست

رقص سودای تودر هیچ سری نیست که نیست

ابوطالب کلیم گوید: اسیر هندم وز این رفتن بیجا پشیمانم ...

و نیز همو در توصیف هند گوید :

توان بهشت دوم گفتنش بدین معنی   که هر که رفت ازاین بوستان پشیمان شد

براون ــ درتاریخ ادبیات‌خود ــ از قول **شبلی** نقل میکنند که علاقهٔ **کلیم** بهندوستان باندازه بود که زبان هندورا آموخته و اشعاری بدان زبان سروده است‌وقتی سلطان عثمانی از روی غرور وتکبر مراسلهٔ تحقیر آمیزی **بشاه جهان** نوشته و اورا سرزنش کرده بود که چراخود را شاه جهان خوانده با اینکه قلمرو پادشاهی او فقط هندمیباشد، کلیم ازجانب ولینعمت خود بیت ذیل را در جواب گفت :

«هند» و«جهان» زروی‌عددهردوچون یکی‌است

شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

علی قلی سلیم گوید :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال

تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

تشویق زیاد پادشاهان هند از شعرا و فضلای فارسی گوی وترویج ایشان اززبان وادبیات فارسی،باعث‌شدکه‌بسیاری‌ازدانشمندان‌هندی‌الاصل

پاسا کن درهند، رغبت زیادی بآموختن زبان پارسی پیدا کردند و رفته‌رفته از بین آنان نیز نویسندگان وشعرای زبردستی همچون **فیضی** ، **امیر خسرو دهلوی** ، **عبدالقادر بیدل** وغیر اینها بظهور رسیدند وبا ادبا و شعرای ایرانی رقابت ورزیدند و بالنتیجه روابط ادبی وفکری دو مملکت زیاد تر ورواج و شیوع ادبیات و زبان فارسی در هند بیشتر گردید.

بی مناسبت نیست این نکته رادراینجا متذکر شویم که یکی دیگر از علل و عوامل نفوذ زبان فارسی و آداب و اخلاق ایرانی در هندبعداز اسلام ، همانا مهاجرت عدهٔ زیادی از مردمان ایرانی بود بدان‌سرزمین پس از فتح آنجا بدست محمود غزنوی. چنانکه از این پیش‌نیز یادآور شدیم ، تحصیل وسائل زندگانی و تهیه‌زرو سیم‌که بزرگترین هدف‌آمال و نتیجهٔ اعمال هر انسان است ، در هند بسیار آسان بوده و انواع واقسام نعمتها و لوازم زندگانی فراوان و ارزان بدست می‌آمده است از اینروپس از آنکه راه آن مملکت برروی بیگانگان باز شد دسته دسته از مردمان تازی ایرانی ، افغانی ، حبشی یا سومالی و غیر هم بدانجا کوچ کردند ودر آن سرزمین سکونت اختیار نمودند . در بین دسته های مهاجرین که از حیث عدد نسبت بدیگر مهاجرین کمتر ولی از حیث نفوذ و تأثیر آداب و علوم و زبان و ادبیات خود در آن مملکت از سایرین مهمتر و قویتر بودند ، ایرانیان را باید نام برد « ... علوم و تربیت اسلامی در کشور هند بطور محسوس و آشکار تحت تاثیر ونفوذ ایرانیان بوده است. مقدسین، حکمای الهی ، شعرا ، علما و همچنین مردمان لشکری و بزرگان کشوری هندوستان همارہ ترویج از لطافت وحسن ذوق و بلندی و استحکام

فکر ایرانی میکرده‌اند ـ بازرگانان خلیج‌فارس از ابتدای قرن‌نهم درشهر **گجرات** ساکن شدند ـ غوریان و اعقابشان (تاجیکها) نیز از نژاد ایرانی بودند .. . بعلاوه ممالك شیعی مذهب هند و امرای آنجا بالطبع متمائل بایرانیان بوده و پیوسته بسیاری از مردم ایران را بسوی خود میکشیده اند . همچنین در عصر حاضر ، حکومت ایرانی (رژیمان) نواب کامبیه،(۱) بوسیلهٔ جلب بازرگانان ایرانی بر قدرت و قوت خود می‌افزاید . » (۲)

تیموریان مغول هند تا اواخر قرن ۱۸ میلادی در هندوستان باستقلال پادشاهی کردند از اوائل‌قرن ۱۹ نفوذسیاسی و تجاری‌انگلیس در آن سرزمین رو بوسعت گذارد . در سال ۱۲۱۷ هجری(۱۸۰۳ میلادی) دهلی را گرفتند وماهی یك لك روپیه برای شاه عالم (آخرین پادشاه مهم و مستقل تیموری) که نابینا بود معین کردند و وی در ۱۲۲۱ بمرد .

پس از او چندتن دیگر از تیموریان در هندوستان نام و نشانی از پادشاهی داشته اند تا آنکه آخرین افراد این خاندان **بهادرشاه** که شاه زادهٔ شاعر و فاضل و ادیب و موسیقی دان‌و خوانندهٔ بود ، بجهاتی‌که‌در تواریخ نوشته اند تا بدست انگلیسها بازنش **زینت‌محل** و پسر کهترش بکشور **برمه** تبعید شد و در آنجا به بیماری تزعند درگذشت (۱۲۷۹ هجری= ۱۸۶۲ میلادی) وچراغ پادشاهی تیموریان که بیش ازسیصد سال درکشور هندوستان روشن بود یکباره خواموش شد (۳)

۱ — Cambay ۲ — دائرةالمعارف اسلامی . ج — ۲

۳ — ترکتازان هند . کاخ چهارم صفحات : ۴۶۳ — ۴۶۹

فصل چهارم

چگونگی ارتباطات دو مملکت در عصر صفوی و تاثیر آن در ادبیات فارسی

مقدمه تاریخ ادبی کاملا با تاریخ سیاسی ارتباط داشته و هر یك از این دو در دیگری مؤثر میشده است. نسبت بین تاریخ ادبی و تاریخ سیاسی در ممالك مختلف، متفاوت بوده است.

نظر باین علاقه و ارتباط شدید که بین تاریخ ادبی و تاریخ سیاسی وجود دارد و علاوه تأثیراتی که وضعیت ادبی هر دوره در دورهٔ بعد می‌بخشد مناسب است قبل از شروع بتعریف و شرح ادبیات دورهٔ صفوی و روابط آن با ادبیات هندی و روابط ایران و هند در آن دوره از جنبهٔ سیاسی و فکری و ادبی مقدمةً مختصری از تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ سیاسی و ادبی دورهٔ قبل آن و تشکیل دولت صفوی، بیان گردد.

اوضاع سیاسی و ادبی ایران پیش از دورهٔ صفویه

اوضاع سیاسی ایران در دورهٔ ماقبل صفویه (یعنی قرن ۹ هجری) بسیار مغشوش و آشفته بود **تیمور** که چون سیلی هائل از ترکستان بطرف اکثر ممالك مشرق زمین سرازیر شد و آسیب و خرابی او با کثر جاهائی که قدم گذارد، کمابیش، رسید در سال ۸۰۷ وفات یافت و جهانی از گزندش رهائی جست پس از مرگ او ایران معرض زدو خورد اعقاب و اولاد او گردید و میدان تاخت و تاز امرا و طوایف ترك و ترکمان و اوزبك شد و در نتیجه مجالی برای

رشد و سر بلندی علوم و ادبیات پیدا نشده مگر در گوشه و کنار، ودربار بعضی از امرای فضل پرور، و اولاد تیمور، ولی در عین حال در این یك قرن آشفته حال، ادبیات فارسی بر اثر حوادث و علل سیاسی و ادبی تأثیرات مهمی داشته است از قبیل نفوذ زبان و اشعار فارسی در مملکت عثمانی آن زمان (ترکیه کنونی) و تاسیس یك مرکز مهم علمی و ادبی فارسی در هندوستان ـ که برخی از کیفیات و خصوصیات آن بیان شد ـ و ظهور شعراء ذواللسانین که هم بفارسی شعر میگفتند و هم بترکی و یا بهندی، و دیگر مزایا و خصوصیات که مخصوص این قرن است .

مقارن ظهور و خروج شاه اسمعیل صفوی چندین خاندان وسلسله در هر گوشهٔ از ایران فرمانروائی میکردند و غالباً با هم در جنك و ستیز بودند : گاهی این بر آن چیره و هنگامی آن برین پیروزی مییافت سلسله های مهم و معروف این عصر عبارت بودند : اعقاب تیمور ؛ ترکمانان (آق قوینلو ـ قره قوینلو) ازبکان ماوراء النهر، مرعشیان خوزستان و امرای مستقل گیلان و مازندران . از بین پادشاهان و امرای خاندان های فوق فقط شاهزادکان تیموری عموما توجهی بزبان و ادبیات فارسی داشتندو تشویق از فضلاو شعرا میکردند و اغلب خودبی بهره ازذوق وطبع شعر نبودند ولی امرای دیگر یا توجهی بعالم علم و ادب نداشته اند و یا اگر هم ندرةً درمیان آنان یك تن فضل پرور علم دوست بوده است چندان معروف نشده و اثری قابل ذکر از او برجا نمانده است

اینك بطور مختصر، وضعیت سیاسی و ادبی ایران رادر قرن مذکور و یا دورهٔ ملوك الطوائفی، در دربار و قلمرو پادشاهان و امرای مهمتر

مذکور شرح میدهیم :

اعقاب تیمور

چنانکه از این پیش گفتیم، پس ازمرگ تیمور میان اولاد او نفاق و کشمکش افتاد و از میانه سه شعبهٔ ازآ نهادر نواحی مختلف متصرفات تیمور چندسالی مستقل ونیمه مستقل حکمرانی کردند: یك شعبه درخراسان و ماوراءالنهر شعبهٔ دوم درهرات و نواحی آن و شعبهٔ سوم تشکیل سلطنت تیموریان هند را در آن سر زمین دادند و فقط این شعبهٔ اساس سلطنت بزرگی ریختند و سالیان دراز پادشاهی کردند.

تیمور در آخر عمر، نواده خود را که **پیر محمد** نام داشت ولیعهد خود کرد ولی چون هنگام مرگ او ، پیر محمد در **قندهار** و از پایتخت یعنی **سمرقند** دور بود ، نوهٔ دیگر تیمور موسوم **بخلیل سلطان** تاج و تخت را تصاحب کرد پیر محمد از قندهار بجانب سمرقند شتافت تا ملك موروثی خود را بدست آورد ولی کاری از پیش نبرد و درجنك مغلوب و پس از چندی مقتول گردید. خلیل سلطان نیز سلطنتش دوام نیافت و سرانجام شاهرخ پسر تیمور بسمرقند شتافت و بر تخت پادشاهی نشست و امرا و بزرگان مملکت فرمان او را گردن نهادند. وی مؤسس خاندانی است که در خراسان و ماوراءالنهر چند سالی فرمانروائی کردند (۸۰۷ـ۸۵۵) اول آ نها شاهرخ و آخرین (چهارمین) آنها عبدالله بن ابراهیم بن شاهرخ بود.

شاهرخ مدت چهل و دو سال سلطنت کرد ودراین مدت خرابیهای پدر را تا آنجا که ممکن بود مرمت کرد. تمام همتش را مصروف آن کرد

که خسارات و صدماتی که از لشکر کشیهای پدرش بر شهرها و مردم وارد شده بود جبران کند. خود مردی سلیم‌النفس وصلح جوی وآرامش طلب بود واز اینروی با سلاطین ممالك مجاور از قبیل هند، روم و چین روابط دوستی و صلح و مسالمت بر قرار داشت و فی‌الحقیقه عهدوی دورهٔ آسایش مردم و فراغ مملکت از گرفتاری بود.

شاهرخ در سال ۸۵۰ مرد و بمرگ وی دورهٔ آرامش و آسایش خاتمه یافت وبار دیگر اختلال وبی انتظامی در امور مملکت و کشمکش بین اولاد تیمور شروع گردید. ایلات و طوائف ترك و ترکمان و ازبك و دیگران نیز که همواره منتظر هرج و مرج بودند از گوشه و کنار بنای تاخت و تاز در خاك ایران گذاردند.

جانشین شاهرخ پسرش **الغ بیك** بود که پس ازسه سال پادشاهی بدست پسر خود **عبداللطیف** کشته شد. عبداللطیف نیز که برای رسیدن بتخت پادشاهی مرتکب بدترین جنایات و شنیعترین اعمال شده بود، از پادشاهی حظی نبرد و پس از شش ماه حکمرانی بدست سپاهیان خویش مقتول گردید (۸۵٤) بعد از عبداللطیف، **عبدالله** سلطان نوهٔ شاهرخ چند سالی در خراسان و ماوراءالنهر حکمرانی کرد و او آخرین شخص این شعبه بود.

شعبهٔ دیگر از اولاد تیمور در هرات، مرکز حکمرانی و مجمع علم و هنر و ادب تشکیل دادند سر سلسلهٔ این خاندان، **عمرشیخ بهادر** پسر تیمور بود و معروفترین افراد این سلسله **بایقرا میرزا** بن عمرشیخ و **سلطان حسین** بهادر میباشند. آخرین افراد این خاندان **بدیع الزمان**

میرزا است که در سال ۹۲۰ از ازبکان شکست یافت و از جلوآنان فرار کرد و **بشاه اسماعیل صفوی** پناهنده شد و مدتی در تبریز بسربرد و از شاه صفوی مقرری ماهیانه برای او مقرر گردید لیکن سرانجام باسلامبول رفت و در آنجا بمرض طاعون بسال (۹٤۰ هجری) درگذشت و این آخرین شاهزادهٔ مستقل تیموری در ایران بود.

جنگهای این خاندان غالباباازبکان بودکه پیوسته بخاک خراسان تاخت وتاز میکردند و این تاخت و تاز بدورهٔ بعد نیز سرایت کرد، چنانکه یکی از گرفتاریهای عمدهٔ شاهان اولیه صفوی، جلوگیری از هجوم و قتل و غارت ازبکان بود در خراسان **سلطان حسین بهادر** که معروفترین این سلسله است جنگهای زیاد با اوزبکان کرد و چند بار آنان را شکست داد واز این رولقب **ابوالغازی** یافت.

شعبهٔ سوم اولاد تیمور در هندوستان تأسیس سلطنت کردند و تا استیلای انگلیس بر آن سرزمین استقرار داشتند چنانکه در فصل پیش بتفصیل بیان شد.

اولاد تیمور در هر جا سلطنت کوچك یا بزرگی تشکیل دادند، جمعی ازعلماء، هنرمندان، شعرا، فضلا را نیزدور خودگرد آوردند وبتشویق هنرمندان و دانشمندان پرداختند. شاهان و شاهزادگان و امرای این خانواده اغلب خود دارای ذوق بوده و با عرفا و شعرا و فضلا معاشرت ومصاحبت میکرده اند وبا اینکه غالبامشغول زدوخورد داخلی وکشمکش خانوادگی بوده اند معهذا ازترویج ادبیات فارسی و فنون‌جمیله وصنائع مستظرفه (معماری، حجاری، نقاشی؛ و تذهیب کاری و نظائر اینها)

خود داری نمیکرده اند، بدینجهت ترقی صنائع ظریفه در دورهٔ تیموریان در ایران بمنتهی درجه رسید.

از پادشاهان این طایفه که دارای ذوق و فهم ادبی بوده اند یکی **خلیل سلطان** است که پس از تیمور تقریبا سه سال سلطنت کرد این شاهزادهٔ شاعر و دارای دیوانی بوده و در اکرام و تشویق شعرا مبالغه زیاد میکرده است. گویند در دم مرگ این شعر را گفته است:

گفتم بجاهلی، نکشد کس کمان ما　　　مرگ آمد و کشید و کج آمد گمان ما

از بزرگترین افراد این خاندان **شاهرخ** است که در عین حال هم متقی و متدین بآداب دینی بوده و هم تشویق از شعرا و فضلا و ترویج از فنون جمیله و صنائع ظریفه میکرده است. همواره جمعی از دانشمندان و هنرمندان را در دربار خود داشت و در زمان او علما و شعرا و تاریخ نویسان نامی از ایران برخاستند. وی بفنون ظریفه از قبیل: حجاری نقاشی، موسیقی، معماری و تذهیب کاری عشق فراوان داشت و این صنائع در زمان او خصوصاً و در دورهٔ تیموریان عموماً رواج بسزا داشت و دامنهٔ آن بزمان صفوی کشیده شد و در آن عصر نیز رواج و شیوع کامل پیدا کرد.

دولتشاه سمرقندی در حالات شاهرخ نوشته است: «چهار هنرمند در پایتخت شاهرخ بوده اند که در ربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته اند، **خواجه عبدالقادر** مراغهٔ درعلم ادوار وموسیقی **وخواجه یوسف** اندگانی در خوانندگی و مطربی **و استاد قوام‌الدین** درمهندسی و طراحی و معماری، و مولانا **خلیل مسعود** که ثانی مانی بود»

شاهرخ پنج پسر داشت که اغلب آنان در تحصیل علم و هنر کوشیده بودند و در نتیجه خود دارای علوم و صنایع بدیع بوده اند و علاوه در ترویج فضلاو هنر وران سعی بلیغ میکردند . از میان پسران وی **میرزا الغ بیك** جانشین او **وبایسنقر میرزا** بانواع کمالات و علوم و صنائع آراسته بودند .

میرزا الغ بیك در علوم هندسه و هیئت و نجوم مهارتی کامل داشت . چنانکه دولتشاه سمرقندی دربارهٔ او می‌نویسد « ... بروزکار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین . . . پادشاهی بحکمت و علوم مثل میرزا الغ-بیگ بر مستقر سلطنت قرار نیافته . در علوم ریاضی و قوف تمام داشت چنانکه رصدستارگان بست باتفاق حکمای عهد خود چون مفخر الحکماء والعلماء **قاضی‌زادهٔ رومی ومولانا غیاث‌الدین جمشید کاشانی** و آن دو هر دو بزرگوار فاضل آن کار باتمام نا رسانده وفات یافتند و الغ بیك همگی همت بر انجام آن کار گماشت و باقی رصد را بانجام رساند و زیج سلطانی اخراج نمودخطبه بنام خود نوشت و الیوم نزد حکماء این زیج متداول و معتبراست و بعضی این را به زیج نصیری ایلخانی ترجیح میکنند . و در خطهٔ سمرقندمدرسهٔ عالی بنا فرمودکه دراقالیم بزینت و رتبت و قدر آن مدرسهٔ عالی نشان، نمی‌باشدوالیوم در آن مدرسه عالی زیاده از صد نفر طالب علم متوطن و موظفند . »

الغ بیگ بدست عباس نامی که از طرف پسرش میرزا عبداللطیف مامور قتل وی شده بود کشته گردید . رباعی ذیل را در تاریخ قتل او گفته اند :

الغ بیگ بحر علوم و حکم — که دین نبی‌را همو بود پشت
زعباس شهدشهادت چشید — شدش سال‌تاریخ،عباس کشت(۸۵۳)

بایسنقر (۸۰۲-۸۳۷) بایسنقر پسر دیگر شاهرخ که درحیات پدر بدرودجهان گفت ، از هنرمندان و فضلای عصر خود بوده است مخصوصاً در حسن خط از استادان درجهٔ اول بشمار میرود خط فارسی را بشش قلم در نهایت زیبائی می‌نوشت علاوه دارای ذوق ادبی و شعری نیز بوده ارباب فضل و علم را دور خود جمع می‌کرده و کتب علمی و و ادبی را از جاهای دور خریداری می‌نموده چنانکه گویند که چهل کاتب وخوش‌نویس درکتابخانهٔ او بکتابت و استنساخ کتب اشتغال داشتندو رئیس آنها جعفر تبریزی‌شاگرد **عبدالله** پسر **میرعلی** بوده است . برای تذهیب و تجلید و تصویر کتب خویش صنعتگران و نقاشان و خطاطان را ازهر گوشه وکنار بنزد خود می‌خوانده و برای هر یك حقوق گزاف معین می‌کرده است خلاصه سخن آنکهٔ صنعت کتاب و تصویر نقاشی وتجلیدوتذهیب دردورهٔبایسنقربحدکمال‌رسید ودرحقیقت موجدو مؤسس این صنائع در ایران وی بوده است .

بایسنقربزبان ترکی وفارسی نیز شعرمیسروده و همیشه در مجلس و دربارش گروهی از ظرفا وادباء خوش مشرب حاضر میبوده اند مقدمهٔ شاهنامه که بنام وی معروف است بفرمان او و در زمان او نوشته شده است (۸۲۹)

یکی دیگر از شاهان و شاهزادگان تیموری که خدمت زیادی بعلم و ادب کرده است **سلطان حسین بایقرا است** که در هرات سلطنت

می کرده و در حقیقت آخرین پادشاهان تیموری است که در ایران استقلال داشتند ، این پادشاه ادب پرور ، بکمك و همت وزیر عالم وفاضل وفضل دوست خود **امیرعلیشیر نوائی** در دورهٔ پادشاهی خود خدمات بسیاری بشعر و شعرا و دانشمندان کرده خود وی نیز دارای کمالات علم و ادبی بوده و بزبان فارسی ، ترکی ، عربی آشنائی کامل داشته و بزبان ترکی غزل خوب میگفته این شعر فارسی را در تذکره‌ها بنام او ثبت کرده‌اند :

جانا جفا برای وفا میکشیم ما　　　ترك وفا مکن که جفا میکشیم ما

کتاب **مجالس العشاق** از تالیفات اوست که تاریخ تالیف آن ۹۰۸ یا - ۹۰۹ می باشد و در توصیف و تعریف عشق حقیقی و مجازی و شرح حال عرفای بزرگ واقعی سخن رانده‌است ، در وجه تسمیه آن این بیت را آورده است :

بود چون پرز حرف عشق اوراق　　　نام کردش مجالس العشاق

وفات وی در ۹۱۱ بوده است .

امیر علیشیر نوائی - نیز مانند سلطان حسین ، بانواع فضائل و کمالات آراسته بوده و بفارسی و ترکی چیز مینوشته و شعر میگفته و در تکریم و تعظیم نویسندگان ، دانشمندان و هنرمندان فرو گذار نمیکرده است خود نیز کتابهائی نوشته است که از آن جمله تذکره **مجالس النفائس** میباشد(۱) بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین و محمد مؤمن

۱ — دولتشاه سمرقندی در آخر کتاب تذکرهٔ خود شرح مبسوطی در بارهٔ ابوالغازی سلطان حسین و امیر علیشیر نوائی (که ممدوح و معاصر وی بوده اند) نوشته‌است . چاپ لیدن .

میرزا پسر بدیع‌الزمان نیز دارای ذوق شعر بوده و بنام ایشان اشعاری در تذکره‌ها نوشته اند .

باری خلاصهٔ سخن آنکه اعقاب تیمور همگی ؛ کم و بیش ؛ عشق مفرطی در ترویج و توسعه ادبیات فارسی کوشیدند و اغلب خود نیز دارای ذوق و فهم ادبی بودند و بانواع هنر ها و علوم و آداب آراسته . و اگر بخواهیم نام یکي یکی از آنان را در اینجا ذکر کنیم و آثار و نتائج افکار ایشان را شرح دهیم از موضوع بحث دور میشویم فقط مقصود اشاره مجملی بود بوضعیت ادبیات در قرن پیش ازدورهٔ صفویه و کیفیت رفتار شاهان و شاهزادگان و امراء نسبت بعالم علوم و ادبیات . گوئی زمینهائی را که تیمور ، مؤسس این خاندان که هنوز خود کاملا خوی وروش مغولی داشت از خونهاي هزاران بیگناه آبیاری کرده و جوی ها از خون آن بیچارگان روان ساخته بود فرزندان و احفاد او ثمرهٔ علم و ادب وهنر از آنها بدست آوردند و برای دوره های بعد از خود بیادکار گذاردند ! !

این نکته را لازم است در اینجا یاد آور شویم که یکی از علل و عوامل مهم رواج و شیوع « سبك هندی » در ادبیات فارسی که در دورهٔ بعد (عصر صفوی) ظهور و شیوع زیاد پیدا کرد در بار پادشاهان و شاهزادگان تیموری این قرن است که در قسمتهای شرقی ایران حکمرانی میکردند .

چنانکه قبلا شرح دادیم ، شاهان و شاهزادگان تیموری عموماً ترویج از زبان و ادبیات فارسی میکردند و بالنتیجه در دورهٔ آنها شعرا

وفضلا و مؤلفین زیاددرایران بوجود آمدند وچون یك شعبهٔ مهم ازتیموریان در هندوستان حکمروائی میکردند ـ و پادشاهان آن شعبه نیز حامی و طرفدار ادبیات فارسی بودند ـ از اینروی روابط سیاسی و ادبی بین ایران و هند در این عصر زیاد شد و در نتیجه طرز افکار و خیالات مردم هند ، در بین نویسندگان و شاعران ایران شیوع یافت و در دورهٔ صفوی عمومیت پیدا کرد و بنهایت درجه رسید. نیز باید متذکر باشیم که ترقی و تکمیل صنائع ظریفه و فنون جمیله در عصر صفوی از قبیل : معماری ، حجاری ، گچبری ، کاشی بزی ، نقاشی ، خطاطی ، تصویر ، تجلید . تذهیب ، و نظائر اینها در واقع ارثی بود که از تیموریان بصفویان رسید و بوستان پرگل وسبزهٔ آباد و خرمی بود که گلهای آن بدستیاری شاهان و شاهزادگان تیموری آبیاری و تربیت شده بود .

اوزبکها وترکمانها

مقارن ظهور صفویه و معاصر تیموریان ، دو سلسلهٔ دیگر نیز درایران فرمانروائی میکردند و این سرزمین را مورد کشمکش و تاخت وتاز قرار داده بودند . یکدسته از آنها در سمت شرق ایران و ماوراء النهر مشغول حکمرانی و یا تاخت و تاز و غارتگری بودند و بنام **اوزبك** شناخته میشدند . دسته دیگر در سمت مغرب ایران یعنی حدود آذربایجان و قسمتی از کردستان ، تاسیس سلطنتی کرده بودند ومعروف بترکمان های روم بودند .

۱ - **اوزبکها** ـ طوائف اوزبك ازاعقاب **جوجی خان** پسر چنگیز بودند و کاملا عادات و خوی مغولی داشتند و همواره بغارتگری وهجوم

و کشتار در نواحی خراسان مشغول بودند و علاوه بر آنکه نسبت بعلوم و ادبیات فارسی از اینطائفه خدمتی نشده و هیچ اثری باقی نمانده است در امورسیاسی و مملکتداری نیز؛ جزخرابی عمارت، بناهای آباد دیگران و کشتار و غارت و اسیر گرفتن؛ اثر دیگری از آنان در تاریخ ضبط نشده است. از معاریف این طائفه و امیران اولیه آنها یکی **شاهی بیك خان** یا **شیبك خان** است که مدتها مزاحم تیموریان هند و ایران بود ودر سال ۹۰٤ با **بابر** جنگ کرد و او را بهندوستان فرار داد.

همچنین مدتها با **سلطان حسین بایقرا** میجنگید و سلطان براو غلبه یافت ولی نتوانست ماوراءالنهر را از او پس بگیرد. پس از مرگ، سلطان مذکور شاهی بیك، چنانکه عادت عموم این طایفه نیمه وحشی بود باز بنای تاخت و تاز را بهرات و خراسان گذارد **وبدیع الزمان میرزا** پسر و جانشین سلطان حسین بایقرا را شکست داد وآن بیچاره فرار کرده بشاه اسماعیل صفوی پناه برد وخاندان تیموریان هرات را منقرض کرد و بجای سلیمان اهرمن برتخت شاهی نشست وبر خراسان استیلا یافت تا آنکه **شاه اسماعیل** پادشاه رشید و جوان صفوی؛ اوزبکها را در مرو شکست داد **و شاهی بیك** را در جنك بکشت (۹۱۵). جانشینان وی هماره بتاخت و تاز و قتل و غارت در صفحات خراسان مشغول بودند و ازمعروفترین و سفاکترین آنان **عبیدالله خان** اوزبك (یاعبدالله خان) و پسر وی **عبدالمؤمن خان** میباشند که درزمان صفویه آفت بزرك خراسان بودند و چندین مرتبه مشهد و بعضی از شهرهای دیگر را قتل عام کردند و بر حرم مطهر تاختند و کوچك و بزرك و زن و مرد و

پیر و جوان را از دم تیغ بیدریغ گذراندند و کارهای اجداد خود چنگیز و هلاکو را دوباره از سر گرفتند . از کارهای بسیار زشت و جنایاتی که پادشاهان وامرای اوزبك مرتکب میشده اند؛ کشتن بسیاری از دانشمندان و فضلا و شعرا بوده است بجرم تشیع ، از آن جمله- بگفتهٔ صاحب آتشکده- **هلالی جغتائی** شاعر معروف قرن دهم هجری که دارای ذوقی عالی و طبعی گهر بار و حسن و جمالی دلفریب بود و در جوانی بهرات رفته و مثنوی های **شاه و درویش و صفات العاشقین ولیلی مجنون** بنظم آورده بود بجرم تشیع کشتهٔ تیغ بیدریغ **عبدالله خان** ظالم سفاك گردید (۹۳۹) ونیز حزینی(**سید حسن قاضی**) بحکم عبدالله خان مذکور در هرات ، بجرم تشیع بقتل رسید. این شعر ازاوست :

توان بهجر توآسان وداع جان کردن ولی وداع توآسان نمیتوان کردن

برای بدست آوردن درجه سفاکی و بی باکی این امراء و قاضیان دربار آنها بهترین شاهد کتابهائی است که در هنگام محاصره شهر مشهد بین علمای خراسان و علمای ماوراء النهر رد و بدل شده است (رجوع شود بعالم آرا) .

۲ - **ترکمانهای روم**- این طایفه اصلا در دیاربکر و نواحی آسیای صغیر سکونت داشتند و در دورهٔ تیموری بجانب ایران آمده و در آذربایجان سکونت اختیار کردند . طوائفی که از آنها در ایران امارت و حکمرانی کرده اند دو دسته بودند : **آق قوئینلو** و **قره قوئینلو** یا **بایندریان**. از معاریف طائفهٔ اول **قرایوسف** است که در آذربایجان

باستقلال برخاست و تبریز را پایتخت قرار داد ولی از سپاهیان **تیمور** شکست خورد و بجانب مصر گریخت و تا تیمور زنده بود در آنجادرحبس سلطان مصربود.پس از مرگ تیمور اززندان رهائی یافت و بجانب موطن اصلی خود (دیاربکر) شتافت و پس از چندی بایران آمد و آذربایجان را بگرفت و پس از آن برسامره و قزوین و سلطانیه تسلط یافت و پس از ۱۴ سال سلطنت بمردو ازخود دوپسر گذاشت : **اسگندروجهانشاه**. اسگندر جانشین پدر شد و باتفاق برادر چندین بار با **شاهرخ** جنگ کرد و شکست یافت وسر انجام بدست پسر خود کشته شد شاهرخ پس از آنکه بر اسگندر فیروزی یافت برادر او جهانشاه را والی آذربایجان کرد ولی اوپس از مرگ شاهرخ اوای استقلال بر افراشت و چندین بار با تیموریان جنگ کرد و اغلب ولایات ایران را بجز خراسان تسخیر کرد ولی سر انجام درجنگی که با **اوزون حسن** آق‌قوئینلو کرددستگیر و کشته گردید. پس از او پسرش **حسینعلی** لشگر بجنگ اوزون حسن کشید و اونیز دستگیر و مقتول شد و این سلسله بقتل او منقرض شد (۸۷۳ هـ.)

ترکمان های آق قوئینلو که به بایندریان نیز معروفند تازمان شاه اسمعیل صفوی در آذربایجان و قسمتی از ایران پادشاهی می کردند . این طایفه نیز اصلا در دیاربکر سکونت داشته و اول کسیکه از ایشان شهرت یافت **قراعثمان** نام داشت که اورا **قرا ایلوك** (زانو سیاه)می گفتند وی در لشگریان تیمور داخل شد وخدماتی بوی کرد و ازینرو بحکومت دیاربکر منصوب شد قراعثمان در سال ۸۳۸ بمرد و پسرش علی بیك

بجای او نشست و پس از علی حکومت دیار بکر بپسر وی **جهانگیر** رسید جهانگیر برادر دیگری داشت موسوم به **حسن بیک** که بواسطهٔ بلندی‌قامت لقب **اوزون حسن** یافته بود ، درسال ۸۵۷ اوزون حسن ، برادررا مغلوب ساخت و خود در دیار بکر بفرمانروائی پرداخت‌وچنانکه قبلا اشاره شد طائفهٔ قره قویونلو را منقرض ساخت در زمان او این طائفه اهمیت‌و اعتباری پیدا کردند و بر بیشتر متصرفات تیموریان استیلا یافتند . اوزون حسن در سال ۸۸۲ بمرد و پسرش **خلیل** جانشین او گردید و پس از شش ماه بدست برادرخود **یعقوب** کشته گردید .

یعقوب ۱۳ سال پادشاهی کرد و این همان پادشاه است که **شیخ حیدر** پدر شاه اسمعیل‌صفوی‌را کشت و پسر های او ، **سلطان علی**، **اسمعیل و ابراهیم** را حبس کرد یعقوب در سال ۸۹۶ وفات کرد و بمرگ او باز اغتشاش و اختلال در بین اولاد او افتاد و درهرجا امیری بدعوی شاهی برخاست و ایران دچار فتنه و آشوب این امرا و میدان تاخت و تاز گردنکشان گردید تا اینکه شاه اسمعیل خروج کرد و این امرا و دیگر گردنکشان و امرای ملوك الطوائفی‌ایران را یکی بعد از دیگری از میان برداشت و بحالت هرج و مرج وفتنه‌و آشوب خاتمه‌داد .

امرای ترکمان چون‌غالباً مشغول نزاعهای‌داخلی‌وجنگهای‌خارجی بودند از نیرو مجالی نیافتند که بفکر ترویج‌علم و ادب و تأسیس درباری مشحون بوجود فضلاء و علماء بیفتند . علاوه ، آن ذوق و عشقی که در شاهزادگان وشاهان تیموری نسبت بترویج و اشاعهٔ علوم و ادبیات فارسی وجود داشت در آنان یافت‌نمیشد ولی‌معهذا درمیان آنان جسته‌و گریخته

کسانی بودند که بهرهٔ از شور و ذوق ادبی داشتند و خدمتی بادبیات کردند.

مهمترین و معروفترین امیران **قره قوئینلو** ؛ **جهانشاه** پسر **قرا یوسف** است وی امیری تند خوی و بی اعتماد و سختگیر و جبار بود و با این وصف نباید انتظار فضل پروری و علم دوستی از وی داشت ولی معهذا چنانکه از تاریخ زندگانی وی ؛ که تذکره ها نوشته اند ؛ برمی‌آید از ذوق و طبع شعر و ادب بکلی بی بهره نبوده‌است از جمله آنکه **طوسی** که‌ازشعرای معروف‌عهد **بابر** سلطان بود ، پس از شکست‌بابر ، بآذربایجان نزد جهانشاه رفت **و** او و پسرش **پیربداق** از او نگهداری کردند و وی مدتی در آن دیار در سایه حمایت و تربیت آنها بسر برد و باز درشرح حال او نوشته اند که چون پسرش پیر بداق بر او عاصی‌شد و از شیراز ببغداد رفت ، **جهانشاه** براي سر کوبی او آهنگ بغداد کرد و یکسال ونیم بر در آنشهر بود و آنجا رادر محاصره داشت ودر ایام محاصره این ابیات را بفرزند نوشت:

(مثنوی)

ای خلف ، از راه مخالف بتاب — تیغ بیفکن که منم آفتاب

شاه منم ملك خلافت مراست — توخلفی ازتو خلافت‌خطاست

غصب مکن منصب پیشین ما — غصب روا نیست در آئین ما

ای پسر ارچه بشهی درخوری — با پدر خویش مکن همسری

تیغ مکش تا نشوی شرمسار — شرم‌منت‌نیست زخودشرم‌دار !

تیغ که سهراب برستم کشید — هیچ شنیدی‌که ز گیتی‌چه‌دید؟

با چو منی تیغ فشانی مکن — دولت من بین و جوانی مکن

گر سپهم پا برکاب آورد — ریگ بیابان بحساب آورد

کوه بجنبد چو بجنبم زجای — چرخ نخیزد چو بخیزم زپای
گرچه‌جوانی‌است‌نه‌فرزانگی‌است — این‌نه‌جوانی‌است‌که دیوانگی‌است
کودکی ارچند هنر پروراست — خرد بود گر همه پیغمبر است
کی رسد این مرتبهٔ من بتو — از پدر من بمن از من بتو

چون ابیات به **پیربداق** رسید ، اشعارذیل را درجواب آنها فرستاد:

مثنوی

ایدل دولت بلقای توشاد — باد تورا شوکت و بخت و مراد
نیستم آن طفل که دیدی نخست — با لغم و ملك ، ببالغ در ست
شرط ادب نیست مرا طفل خواند — بخت چو بر جای بزرگم نشاند
هر دو جوانیم : من و بخت من — با دو جوان پنجه بهم بر مزن
با منت از بهر تمنای ملك — خام بود پختن سودای ملك
تیغ مکش بررخ فرزند خویش — رخنه مکن گوهر دلبند خویش
پختهٔ ملکی دم خامی مزن — من زتو زادم تو نزادی زمن
شاخ کهن علت بستان بود — نخل جوان زیب گلستان بود
کشورمن‌نیست‌کم ازکشورت — لشکر من نیست کم از لشکرت
خطهٔ بغداد بمن شد تمام — کی دهم از دست بسودای خام ؟!
چون توطلب میکنی‌ازمن‌سریر — من ندهم گر بتوانی بگیر

از این حکایت و نظائر آن که در تواریخ ضبط است برمی آید که امیر مذکور و پسرش توجهی بشعر و ادب داشته و خود نیز دارای‌ذوق ادبی بوده‌اند . **جهانشاه** درسال ۸۷۲ درجنگ با **اوزون‌حسن** آقوقوئینلو کشته گردید،

ازمشاهیر و بزرگان امرای طایفهٔ آق قوئینلو حسن بیک یا اوزون حسن سابق الذکر است که طایفهٔ قره قوئینلو را منقرض ساخت و خود باستقلال در آذربایجان و قسمتی دیگر از ایران بحکمرانی پرداخت. درحالات او نوشته‌اند که چون درتبریز بتخت پادشاهی نشست دانشمندان، فضلا و شعرارا بدور خود جمع کرد و در تکریم و انعام آنها کوشید، همچنین بساختن ابنیه و عمارات از قبیل مساجد و مدارس و دیگر بناهای خیریه پرداخت.

یکی دیگر از ترکمانان آق قوئینلو که معروف بفضل وفضل پروری بوده است سلطان یعقوب پسر اوزون حسن است واین همان کسی است که باداشتن خویشاوندی با دودمان صفویه، پسران سلطان حیدر: سلطان علی، اسمعیل و ابراهیم را گرفتار کرد و با صطخر فرستاده و در آنجا حبس نمود و تاوی حیات داشت آنان محبوس بودند.

سام میرزا پسرشاه اسمعیل مؤلف تحفهٔ سامی با اینکه در کتاب مذکور بد رفتاری و ستمکاری ویرا نسبت بدودمان صفویه نوشته است در عین حال منکر مقام فضل و شعر دوستی وی نشده وحقیقت را بیان کرده است: «... علی ای حال در زمان او اختر شعر از حضیض هبوط باوج ثریا رسیده و شیوهٔ شعر و شاعری، چون ملت سامری در میانهٔ بنی اسرائیل، شیوع تمام داشت. این رباعی از جمله اشعار اوست ـ رباعی:

دنیا که در او ثبات کم می بینم — در هرفرحش هزار غم می بینم
چون کهنه رباطی است که در هر طرفش — راهی به‌بیابان عدم می بینم

در شهور ۸۹۴ از دنیا رفت» (۱)

(۱) تحفهٔ سامی

از آنچه در بارهٔ امرا و سلاطین ترکمان ذکر شدو علاوه مطالب دیگری که در کتب تواریخ و تذکره ها در بارهٔ آنان نوشته اند چنان برمی آید که پادشاهان مذکور ، از جنبهٔ ترویج علوم وادبیات وصنائع ظریفه و فنون جمیله و تشویق از دانشمندان و هنرمندان و نویسندگان وشعراء ، بپایهٔ شاهان و شاهزادگان تیموری نبودند ولی از حیث عکس آن نیز بدرجهٔ از بکان نمیرسیدند و میتوان گفت که رو یهمرفته امرای مذکور مخالف باعلوم و فضائل و عمران و تمدن نبوده و بلکه برخی از آنان ؛ کما بیش ؛ خدماتی نیز بعلوم و ادبیات کرده اند .

در این قرن امرای مستقل و نیمه مستقل دیگری نیز در گوشه و کنار ایران وجود داشتند از قبیل **مرعشیان در خوزستان و کیایان در گیلان** . مرعشیان بیشتر جنبهٔ مذهبی داشتند و از ایشان چیزی در بارهٔ علوم و ادبیات وصنائع وعمران شان نداریم .ولی در میان امرای گیلا ن کسانی فضل پرور بوده اند که در زمان آنان و بنام ایشان کتابهائی تألیف شده است .

رویهمرفته از مطالعهٔ اوضاع سیاسی و ادبی قرن نهم چنان برمیآید که ادبیات فارسی و صنائع و فنون ظریفه و جمیله در ایران رواج و ترقی بسزا داشته است وقرن مذکور با آنکه ازجهت سیاسی آشفته ترین دوره های تاریخی ایران بعد از اسلام است ولی از حیث رواج و شیوع زبان فارسی در داخل ایران و ممالك مجاور (ازقبیل هند و عثمانی) و ترقی صنائع مستظرفه و فنون جمیله که سابقاً بدان اشاره کردیم ، از بهترین عصر های ایران محسوب میشود و کم و بیش این مزایا بدورهٔ

بعد نیز سرایت می کنند .

از امور بسیار شگفت انگیز و یافی الحقیقه از معجزات زبان فارسی آنست که با استیلای شاهان وشاهزادگان و امرای ترك وترکمان و اوزبك در قرن مذکور و قرون قبل از آن در ایران ' و بیگانه بودن آنان نسبت بزبان فارسی و اخلاق و عادات و آئین ایرانی در عین حال زبان شیوا و شیرین فارسی از زیر آن همه ابر های تیره و باد و طوفان های مظلم ' چون خورشیدی نور افشانی کرد و چهرهٔ زیبای خود را آشکار ساخت و روز بروز برنور و فروغ خود بیفزود : شب پرگان همه ازمیان رفتند وآن‌هم‌چنان برجای بماند ' وخلاصه آنکه زبان فارسی و عادات و اخلاق ایرانی ' بیگانگان را همرنگ خود کرد و خود کمتر رنگ بیگانگان گرفت مگر بندرت و در زمانهای کوتاه و جاهای کمی .

تشکیل دولت صفویه

از آنزمان که دولت عظیم ساسانیان منقرض شد تا زمان تشکیل دولت صفوی ' ایران روی استقلال کامل بخود ندید وحدودش بطور کلی بسرحدات قبل از اسلام نرسید و حکومت و سلطنتی مبتنی بر اساس ملیت در این سرزمین تشکیل نگردید : متجاوز بر دو قرن ؛ پس از فیروزی عربها بر ایرانیان ؛ ایران بکلي تحت نفوذ عربی بود و درهرایالت وولایتی ازآن عاملی از جانب خلیفه حکمروائی میکرد و چون ' پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) احکام و دستورات مقدس وی چنانکه بایدعمل نشده گروهی از جاه طلبان؛ دیانت و خلافت را دستاویز ساخته و در حقیقت بمصداق

گفتهٔ حکیم طوسی :

زبان کسان ازپی سود خویش | بجویند ودین اندر آرند پیش

رفتار نموده و نسبت بممالك مفتوحه و ملل مغلوبه گاهی رفتار هائی می کردند که بهیچگونه با روح و حقیقت شریعت مهذب پیغمبر اسلام درست نمی آمد چه آنکه گاهی حس نژادی بنیّت جهاد آمیخته شده و حس برتری و بهتری نژاد عرب بر دیگر نژاد ها محرك سرداران لشکر و بلکه خلفا یا سلاطین اسلامی می شد نتیجهٔ همین احساسات شوم بود که مقداری از آثار ایرانیان نابود شد و درقرون اولیه اسلام و مخصوص دورهٔ زشت امویان با آنان همچون بندگان(موالی) رفتار می‌شد.

ایرانیان؛ بشهادت تواریخ معتبر و صحیح : اغلب از روی میل و رضا بدین اسلام گرویده بودند و مخصوصاً طبقه متوسط و پست که از ستم و جور اشراف و آزادگان بستوه آمده و از امتیازات وطبقه‌بندی که در دورهٔ ساسانیان معمول شده بود سخت در رنج وعذاب بودند و از دین وآئین آمیخته بهزاران موهومات وشاخه و برگ، که نشانی از گفتار زردشت نداشت بیزاری داشتند؛ دیانت اسلام را بهترین راه نجات خود دیدند و ازینرو آنرا استقبال کردند و آزادی و مساوات و اختیاردر تحصیل دانش و هنر را - که پیش از آن نداشتند برای خود خریدند - لیکن چون بدرفتاری خلفاء و عمال ایشان را نسبت بخود دیدند و ازرفتار نکردن آنان بدستورات واحکام اسلام آگاه‌شدند بعناوین مختلفی درصدد قیام بر ضد عرب وخلیفه بر آمدند که‌یکی از آن قیامها نهضت‌ابومسلم خراسانی بود برای از بین بردن خلافت ظالمانهٔ بنی امیه و بر قرار

کردن خلافت حقهٔ آل علی - که از همان آغاز امر، میل ایرانیان بجانب ایشان بود و از ایشان نیز در بارهٔ ایرانیان طرفداری و حمایت درمواقع بسیار میشد. ولی ابومسلم بمقصد واقعی خود نرسید و کشتهٔ خیانت عباسیان گردید!

از اواسط قرن سوم هجری امرای مستقل و نیمه مستقلی شروع به نهضت کردند که مقدم ایشان صفاریان و ساسانیان و دیلمیان هستند که هر سه سلسله ایرانی خالص بودند این امرا نیز نتوانستند بر تمام خاك ایران حکمروائی کنندوسرحدات خود را بسرحدات دورهٔ ساسانی برسانند علاوه در ظاهر نیز مطیع وقائع دربار بغداد بودند و بنام خلیفه خطبه می خواندند و از او فرمان میگرفتند و لقب می یافتند ولی درعین حال بیشتر آنان از هرگونه خدمت بزبان وادبیات فارسی خود داری نکردند و در حقیقت زبان و ادبیات فارسی کنونی را آنان بوجود آوردند ودر معرض بسط و توسعه گذاردند مخصوصاً امرای نجیب وفضل پرور سامانی که روزگار نیز تا اندازهٔ بایشان مساعدت کرد و نه تن از ایشان متجاوز بر یکقرن (۲٦۱ - ۳۸۹) در ماوراءالنهر وخراسان پادشاهی کردند و نویسندگان و شعرای زبر دستی را در این مدت پرورش دادند.

بعد از این امرای ایرانی نژاد، پادشاهان و سلاطین دیگری در ایران پیدا شدند و بر تمام ایران استیلا یافتند سرحدات مملکت خود را تقریباً بسرحدات ایران دورهٔ ساسانیان برسانیدند و تمام مردمان ایران را تحت حکومت واحده آوردند ولی چون اغلب آنها از نژاد ایرانی نبودند سعی در ایجاد وحدت ملی نمیکردند.

علاوه براین ، علت عمدهٔ دیگری نیز از وحدت ملی ایران مانع بود ، و آن وجود مرکز خلافت بود در بغداد که لازمهٔ آن تبعیت فکری و مذهبی ایرانیان بود از آنجا بفرمانبری سلاطین مستقل ایران - ازجنبهٔ مذهبی - از خلفا . پس از برچیده شدن دستگاه خلافت هم باز مجالی برای وحدت ایران پیدا نشد زیرا دورهٔ هرج و مرج و آشفتگی کارها و ملوك الطوائفی در ایران شروع گردید و هر خان و خانزاده و امیر و امیرزاده درناحیهٔ از ایران تشکیل سلطنتی برای خودداده بود و بالنتیجه گسیختگی و جدائی بین افراد ایرانی پیدا شده بود . اوضاع ایران همچنان آشفته بود و هر کس درگوشهٔ بفرمانروائي اشتغال داشت و رشته پیوند ملی بین مردمان شهر های مختلف ایران پاره شده بود و التیامی برای آن پیدا نشد و وحدت ملی ایرانیان تجدید نگردید مگر بظهور و بروز **شاه اسماعیل** و تأسیس دولت صفوی ، که یکباره انقلابی عظیم وتغییری مهم دراوضاع سیاسی و اجتماعی و مذهبی ایرانیان پیدا شد و در نتیجه وحدت ملی مذهبی برای ایرانیان فراهم آمدوامتیاز وجدائی ایران و ایرانیان از دیگر ممالك و مردمان پیدا شد و همین امر بزرك موجب حفظ و بقاء ایران گردیدو مانع دست درازی و تصرف بیگانگان در آن شد .

از جنبهٔ سیاست خارجی و روابط ایران باممالك دیگر ، نیز عهد صفوی قابل ملاحظه است ، پیش از تشکیل این دولت ، روابط و مناسبات ایران بیشتر باممالك همسایه و همکیش از قبیل : هندوستان ، عربستان عراق‌عرب ،سوریا ، مصر ، روم آن عصر (آسیای صغیر) ونظائر این ممالك بود و کمتر با ممالك غرب مبادلات و مناسبات سیاسی داشت . در عصر

صفوی روابط ایران با ممالك غیر همسایه از قبیل : پرتقال ، اسپانی ، انگلیس ، فرانسه ،روس و چین نیز آغاز شد و از آن ممالك به‌ایران و بالعکس سفراءو نمایندگانی رد و بدل میشد و باینجهت راه رفت و آمد سیاسی و تجاری بین ایران و آن ممالك باز گردید و روز بروز فزونی یافت تا امروز که ایران با اکثر ممالك معظم‌دنیا ارتباط دارد .

شاه اسمعیل موسس این سلسله در سال ۹۰۵ بسن ۱۳ سالگی خروج کرد و بعزم‌انتقام کشیدن از **فرخ یسار** حاکم شیروان که‌پدرش **سلطان حیدر** را کشته بود با گروهی از مریدان از گیلان حرکت کرد و بنیاد هستی ویرا برانداخت(۱) و از آن هنگام کار وی رو به پیشرفت گذارد در ۹۰۷ بر **الوندبیك** آخرین‌شخص‌دودمان آق‌قؤ ینلو فیروزی بر متصرفات وی استیلا یافت سکه و خطبه بنام ائمهٔ هدی و القاب خود زد خلاصه آنکه در مدت کمی امرا و حکام جزء گیلان و مازندران و شیراز و لرستان را از بین برد و بر **شیبك‌خان** امیر ازبکان که اهمیت یافته‌بود چیره شدو اورا درجنك بکشت‌و ماوراءالنهر را بتصرف در آورد و بدینسان سراسر ایرانرا از وجود امراء و حکام ملوك‌الطوائفی آزاد کرد و تحت حکومت واحده در آورد ، و پس از ۲۵ سال پادشاهی در ۹۳۰ بدرود زندگانی گفت .

آباء و اجداد وی همه از مرشدان و شیوخ تصوف بوده وهر کدام جمعی مرید و معتقد داشتند . نسب وی به شش واسطه بعارف و مرشد مشهور **شیخ‌صفی‌الدین** اردبیلی و به ۱۶ واسطه ـ چنانکه در

(۱) تحفهٔ سامی

نسبنامه این خاندان نوشته اند ـ بامام هفتم **حضرت موسی کاظم** علیه السلام میرسیده است و بواسطهٔ همین شرافت نسب در نزد ایرانیان، بزرگوار و عزیز بوده‌اند و لشکریان ایشان بجنبهٔ مریدی اطاعت پادشاه صفوی را که پیر طریقت و مرشد بزرگ برحق میدانسته اند برخود لازم میشمرده اند.

از طرف مادر نسب **شاه اسمعیل** بامرای ترکمان آق قوینلو میرسیده است زیرا پدرش **سلطان حیدر** داماد **اوزون حسن** بود.

در اینجا باید متذکر باشیم که مفهوم ملیت در آن عصر غیر از مفهومی است که در این عصر پیدا کرده است. درعصر ما ازمصادیق عمدهٔ « وحدت ملی » همنژادی، همزبانی و نظائر اینها است ولی در آن عصر، رکن اعظم ملیت، مذهب بود و از اینروست که می بینیم در دربار شاه اسمعیل زبان ترکی نیز معمول بود و سلاطین عثمانی گاهی بفارسی شعر می گفتند و نامه می نوشتند و خود را جانشین فریدون و جمشید می دانستند (سلطان سلیم پادشاه عثمانی در نامه هائی که بشاه اسمعیل صفوی می نوشت خود را جانشین و وارث جمشید و فریدون یاد میکرد و اورا ثانی و تالی افراسیاب) ولی معذالك در همان زمان براثر امتیاز مذهبی میان دو مملکت ایران و عثمانی، مردمان این دو مملکت باهم در کمال نفاق بودند و در زیر سایه تشیع و تسنن می جنگیدند و ایرانیان بنیروی همان روح قوی در بسیاری از جنگها برعثمانیان انبوه وباشکوه چیره وپیروز می شدند.

باری بزرگترین خدمت صفویان با یران آنستکه پس از ۹ قرن دوباره ملیت ایران را بنام تشیع ودر سایهٔ مذهب زنده کردند و بدینسان

بنیان محکم استقلال ایران را ریختند و روز بروز بر استحکام آن افزودند و آنرا ازخطر فنا و اضمحلال نجات دادند ، فی‌الحقیقه ملیت ایران امروز نتیجهٔ زحماتی است که‌پادشاهان‌صفوی در احیاء آن کشیده‌اند و ما از این جهت مدیون آن پادشاهان نامدار هستیم .

این امر در استقلال ادبیات و رواج زبان فارسی نیز بی اثر نبود چنانکه بعداً اشاره خواهد شد .

بعد از **شاه اسمعیل** اولاد و اعقاب‌او متجاوز بردو قرن (۹۰۶ ـ ۱۱۳٤) بر ایران فرمانروائی کردند در این‌مدت آبادي و عمران داخل و اهمیت و نفوذ خارجی ایران را بنهایت درجه رساندند و درمیان آنان پادشاهانی همچون شاه **طهماسب** اول که در سیاست و تدبیر و سلامت نفس و پاك فطرتی و دینداری در میان سلاطین کمتر نظیر داشته است بوجود آمد و همچون **شاه عباس کبیر** که خدمات او بایران و آبادیهائی‌که در زمان وی شده است هرگز از خاطر ایرانیان فراموش نمیگردد . خلاصه آنکه اغلب‌سلاطین صفوی (جز چندتن از ایشان) درآبادی و ترقی مملکت ایران کوشیدندو براثر حکومت مرکزی، که در زمان ایشان تشکیل شد ؛ همه شهرهای ایران آباد گردید و صنائع ظریفه و فنون جمیله وعمارات و ابنیه زیبا و مستحکم دراین عصرشیوع و تکمیل یافت و آثار آنها بدوره های بعد رسید .

ولی ترقی ادبیات در این دوره بپایهٔ ترقی صنائع و فنون‌وآبادی نرسید و بلکه رو بهمرفته درعالم شعر و شاعری انحطاطی هم حاصل‌شد و برای آن اسباب و عواملی بود که از این پس بیان خواهد شد .

روابط سیاسی وادبی ایران و هند در این عصر

چنانکه اشاره کردیم روابط ومناسبات خارجی ایران در عصر صفوی رو بتوسعه گذارد و با ممالکی که تا آنزمان روابطی نبود نمایندگان و سفرا ردو بدل گردید. این روابط نسبت بهندوستان بجهاتی در این عصر زیادتر و شدید تر شد هم از جنبهٔ سیاسی و هم از جنبهٔ ادبی: اما از جنبهٔ سیاسی؛ چنانکه سابقاً بتفصیل بیان شد؛ روابط ایران و هند از قرون پیش رو بتوسعه گذارده بود و در این عصر بر اثر کمکهائی که در موارد مختلفه از سلاطین صفوی نسبت بشاهان تیموری شد رو بفزونی گذارد. و اما جنبهٔ ادبی که عامل قوی باعث ازدیاد روابط در این عصر گردید: یکی پیدایش درباری علمی وادبی در هند وتشویق زیاد پادشاهان تیموری از فضلا و شعرای فارسی گوی و ترویجشان اززبان و ادبیات فارسی ودیگری عدم توجه زیاد پادشاهان صفوی بشعر وسخنوری و عدم تشویق آنها از فضلا و شعرا و بلکه گاهی جلوگیری کردن ازشعر گوئی بود. چنانکه شرح آن بیاید. خلاصه بودن مقتضی درهند و نبودن مانع در آنجا از هرجهت و نبودن مقتضی در ایران و پیدا شدن مانع در بعضی اوقات، موجب شد که بسیاری از شعرای ایران سفر هندوستان اختیار کردند و در آن کشور بطور موقت یادائم سکونت گزیدند.

گفتیم روابط سیاسی ایران وهند در این عصر رو بفزونی گذارد و در مواقع چندی پادشاهان صفوی بسلاطین تیموری هند کمك کردند اینك نمونهٔ از آنها دراینجا یاد آوری میشود.

در سال ۹۱۶ که **شیبك خان**، (محمد خان شیبانی اوزبك)

قندهار و کابل را از دست **بابر** مؤسس سلسله‌تیموریـان هند بدست‌آورد و او را بهند فرار داد و لشکریان اورا از آن حدود راند **شاه اسمعیل** صفوی از او یاری کرد : شیبك خان را در جنـگ بـکشت و لشکـریانش را در هم شکست و **خانزاده بیگم** خواهر بابر را که شیبك خان گرفته وزن خود کرده بود با احترام نزد برادرش فرستاد معلوم است بابر که از زبردستی و هجوم اوزبـکان آمادهٔ کشته شدن یا آواره گردیدن شده‌بود پس ازدیدن خواهرو تباهی دشمن بآن بزرگی چه اندازه شادو خوشوقت گردید پس از آن رسولان و پیشکشهائی نزد شاه صفوی فرستاد و از او در باز پس گرفتن شهرهای از دست رفته یاری خواست و شاه جوانمرد صفوی چهار سردار بزرگ با چهل هزار سپاه بـکمك او فرستاد و بـابر بیاری لشکریان ایران از آب آمویه گذشت‌وشهرهائی‌که بدست‌اوزبك افتاده همه را بـگرفت .

بار دیگر نیز که از اوزبکان فراری شده بود شاه اسمعیل صفوی لشکری بسر داری **نجم‌ثانی اصفهانی** بیاری او فرستاد ولی نجم ، پس از کشتار زیاد کشته گردید . . .(۱)

نیز **همایون شاه** پسر بابر در نتیجهٔ شکستی که از **شیرخان** یافت از هندوستان فراری شد و بایران روی آورد و از طرف والی سیستان وپس از آن از طرف حاکم هرات **شاهزاده محمد** از وی پذیرائی شایان و استقبال‌مناسب‌بعمل آمد و سپس بدعوت شاه صفوی ، **شاه‌طهماسب‌اول** بسوی پایتخت ایران در حرکت آمدوپس از استقبال با شکوه در حدود

(۱) کاخ دوم ترکتازان هند .

ابهر ملاقات بین دوشاه روی داد و پذیرائی شایان از او بعمل آمد و چند روز مهمان شاه صفوی بود و در مجالس بزم و عیش و شکار و صید حضور می یافت . چند بار باشاه در مجلس خلوت بسر برد و گویند درآن مجالس پیمانها و معاهداتی بسته شد که شاید در خصوص ترویج تشیع در هندوستان و واگذاری قندهار بایران، بپاداش کمك ایران بوی، بوده است هنگام مراجعت از ایران شاه طهماسب **شاهزاده مراد** کودك دوساله خودرا با دوازده هزار سوار از لشکر سیستان بهمراه او کرد و **بداغ خان** قاجار را بسر کردگی آن لشکر نامزد ساخت و گروهی از بزرگان قزلباش را نیز در مصاحبت او فرستاد . شاه تیموری بکمك لشکریان ایران ممالك از دست رفته را دو باره گرفت و دشمنان را از مملکت بیرون کرد و بر مسند پادشاهی خود قرار گرفت .

در تذکره ها نوشته اند که همایون شاه در موقع ورود بایران این قطعه‌را ساخت و بخدمت شاه طهماسب صفوی فرستاد (۱)

پادشاها خسروا عنقای عالی همتم قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگارسفلهٔ گندم‌نمای جوفروش طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده‌است
دشمنم شیر است، عمری پشت برمن کرده بود
این دم از روی عداوت روی برمن کرده است
دارم اکنون التماس از شاه تا بامن کند
آنچه باسلمان علی در دشت ارژن کرده است (۲)

(۱) آتشکده .

(۲) همایون شاه هنگام شکست از شیرخان افغان و رهسپار شدن بایران نامه‌ئی بشاه (بقیه صفحهٔ بعد)

و نیز نوشته اند که هنگام شکست از « شیر خان افغان » بیت ذیل را بدیهةً خواند :

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست

لیك چون سازم که در پستان مادر شیر نیست

در این دوره ، از دانشمندان و بزرگان و شاهزادگان وسرداران لشکر ایرانی نیز گروه زیادی بهندوستان رفتند و در آنجا بمناصب عالیهٔ دولتی سرافراز گشتند و در ترویج زبان و ادبیات فارسی در آن دیار و تشویق و تکریم از فضلا و شعرای مهاجر بهندوستان کوشیدند.

(بقیهٔ صفحهٔ قبل)طهماسب نوشته است که از جنبهٔ تاریخی و از لحاظ ادبی خالی از اهمیت نیست مخصوصاً پی بردن بوضع انشاء در بار سلاطین تیموری هند و در نتیجه فهمیدن طرز فارسی رائج درهند در آن عصر قابل ملاحظه است از ینرو در اینجا بنقل آن می پردازیم :

« بعد از ادای وظایف دعا واخلاص که شیوهٔ مرضیهٔ خاص اصحاب اختصاص است باوجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خودرا ذره مثال در نظر مهر سپهرحشمت وجلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر آگاهی اوصاف کمال است نموده میآید کهاگرچه جهراً خودرا در جملهٔ خدام با احتشام قرار نداده بوداما سراً ربقهٔ محبت واخلاص برقبهٔ قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته بسوی بیسوی حضور موفور السرور آنحضرت که وصول حصول انواع سعادات وکرامات استمیکشید وهرلحظه از توجه توجیه وجه شریف شهد لطیف میچشیدتا آنکه از ممر دور دهر دون وگردش چرخ بوقلمون وازگون ؛ ازفضای سواد اعظم هند بتنگنای اظلم سند رسید

برسر ما چه گذشت آنچه گذشت چه بدریا و چه کهسارو چه دشت

اکنون که مجاهد بال اقبال از بهر مشاهدهٔ جمال نیر عظمت و اجلال درطیران است امید از حضرت رحمان آن است که بعد از در یافتدولت ملاقات ، کهموجب حصول بسی از مرادات است ؛ مقالات و حالات آنچه قابل عرض باشد معروض شود انشاء الله تعالی » (نقل از تاریخ عالم آرای عباسی)

از آنجمله درسال ۱۰۰۱ هجری که **جلال‌الدین محمد اکبر شاه** تیموری در هندوستان برتخت شاهی نشسته بود **رستم میرزا پسر سلطان حسین میرزا**؛ نوهٔ **شاه اسمعیل اول**؛ از ایران رهسپار هند گردیدو بدربار اکبر شاه داخل و از جانب آن شاه بگرمی پذیرفته شد وبمنصب ورتبهٔ پنجهزاری سرافراز گشت.

و نیز در عهد همین پادشاه؛ حکیم **ابوالفتح** و حکیم **همام** وحکیم **نورالدین** فرزند مولانا **عبدالرؤف** گیلانی که در حکمت مشهور و در عصر خود بی‌مانند بود روی بدربار وی آوردند و در آنجامعزّز و محترم میزیستند.[۱]

عارف و حکیم وارستهٔ عصر صفوی **میرزا ابوالقاسم فندرسکی** نیز در زمان **جهان اکبر پادشاه** سفری بهند کرد و ـ چنانکه نوشته‌اند ـ نوبت اول که پادشاه **ظل‌الله** بدیدن وی رفت ، در اثنای صحبت از حکیم بزرگوار پرسیدکه : **پیغمبری را که شما در سایهٔ او هستید ؛ مشهور است که سایه نداشت ؛ حقیقتی دارد یا نه؟** » میرزا بدیههً درپاسخ گفت : **یقین است امید که خداهم سایه نداشته باشد** ! شاه را از این جواب لرزه براعضاء افتاده خودرا درپای حکیم انداخت و دست اورا بوسیده معذرت‌خواست و احترام اورا برخود لازم شمرد و همیشه بدیدن وی میرفت تا آنکه پس از توقف کمی بایران مراجعت کرد .(۲)

خلاصه آنکه دراین‌دوره کمترشاعر وفاضل مشهور یاغیرمشهوری

---

(۱) انتخاب منتخب — خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

(۲) سفینهٔ خوشگو — » » مدرسهٔ عالی سپهسالار

نشان داریم که سفری بهند نکرده و در آنجا بطورموقت یادائم سکونت اختیار ننموده باشد. کسانیکه دربارهٔ شعرای ایرانی ایندوره تذکره نوشته اند[1] در شرح حال اغلب آنها اشاره کرده اند که وی سفری بهند کرد و مدتی در دربار: بابر، همایون، و بیشتر در دربار اکبر شاه، باحترام بسر برد همچنین تذکره هائی که در هندوستان برای شعرای هندوستان ترتیب داده‌شد و یا از شعرای، اقلیم هندنیز در آنها نام برده شده‌است[2] نویسندگان آنها در شرح حال بیشتر از شعرا نوشته اند که اصل وی از: خراسان، تبریز. اصفهان، کرمان، شیراز و حتی شهرهای کوچك ایران ازقبیل قم، جوین، تربت و نظائر اینها بوده است که درعهد: جلال‌الدین اکبر و یا نصیرالدین همایون و یا جهانشاه؛ بهند آمده‌است.

از عوامل مهمی که درروابط ایران و هند و مهاجرت و مسافرت دانشمندان و شعرای ایران بهند در این عصر مدخلیت داشته و از ذکر آن نمیتوان صرف نظر کرد، وجودوزرای بزرك وسرداران لشکر ایرانی است در هند در این عصر ـ که مقامات مهم کشوری و لشکریرا حیازت کرده بودند و بالنتیجه در مسافرت و مهاجرت ایرانیان بهندوستان مؤثر بوده اند از امرا و وزرای مذکور یکی **نواب بیرام خان** پسر **سیف خان** و پدر **عبدالرحیم**، **خان خانان** معروف است. امیر مذکور در آغاز کار در ایران بود و از جانب شاه طهماسب صفوی لقب **خانی** و حکومت **قندهار** یافت. در سفریکه همایون شاه بایران کرد وبملاقات شاه طهماسب

---

[1] از قبیل تحفهٔ سامی، آتشکده، مجمع‌الفصحاء و غیر اینها.

[2] ازقبیل: سفینهٔ خوشگو، تذکرهٔ هفت‌اقلیم، سبحة‌المرجان وغیر اینها.

رسید بیرام‌خان مذکور نیز در خدمت وی بود بعدنیز با او بهندوستان‌شد و از بزرگترین امرای دربار وی گردید. پس از مرگ همایون نیزدر جوانی‌جلال‌الدین اکبر شاه وکیل مطلق او بود و ملقب بخطاب **خان‌بابا** ....

خوشگوی هندی در «سفینهٔ»خود راجع بوی مینویسد:

«... امیری بود نامدار در عقل وفراست و سخاوت وشجاعت. زمانی که در قندهار بود همایون پادشاه این رباعی گفته بدو فرستاد:

ای آنکه‌أنیس خاطر محزونی   چون‌طبع لطیف‌خویشتن موزونی
بی یاد تو من نیم زمانی غافل   آیا تو بیاد من محزون چونی؟

خان این رباعی درجواب او نوشت:

ای آنکه بذات «سایهٔ بیچونی»   ازهرچه ترا وصف کنم‌افزونی
چون‌میدانی که‌بی‌توچون‌میگذرد   چون میپرسی که‌درفراقم‌چونی؟!

وی «واقعات بابری» راکه بابر پادشاه بزبان ترکی گفته بود بفارسی ترجمه کرده اکثر اوقات بمقتضای بلندی طبیعت قصیده و غزل گفتی. این‌قصیده درمدح علی مرتضی ازاو اشتهار دارد:

مطلع:

شهی که بگذرداز نه‌سپهر افسراو   اگر غلام علی نیست خاك برسر او

ایضا از او:

حرفی ننوشتی دل ماشاد نکردی   ما را بزبان قلمی یاد نکردی
آباد شداز لطف‌تو صدخانهٔ ویران   ویرانهٔ ما بود که آباد نکردی

ایضا:

دلا گرغم دلستانی‌نداری   اگرخضر وقتی‌که‌جانی نداری

پسر او میرزا **عبدالرحیم، خان‌خانان** درزمان خود، شأنش ازپدر گذشت»[۱]

عبدالرحیم مذکور نیز ازبزرگترین وزرای پادشاهان **تیموری بوده** و توجه بسیاری بشعرای ایرانی که بهندوستان مهاجرت ویامسافرت میکرده اند داشته‌است. درعهد امارت و وزارت‌وی گروه زیادی ازحکماء، فضلاء وشعرای ایران بهندوستان مسافرت کردند و ازصلات وجوائر این امیر فضل دوست ایرانی الاصل بهره مند شدند وی ممدوح بسیاری از شعرا و فضلای عصر خود بوده وکتابهای زیادی در فنون و علوم مختلف بنام او نوشته شده است.

دیگر از رجال بزرگ ایرانی هندوستان دراین عصر: **نواب ظفر خان احسن** (تخلص شعری) میباشدکه از بزرگترین وزرای تیموریان هند بوده است. نأم وی میرزا احسن‌الله پسر **خواجه ابوالحسن** است‌که مخاطب بآصف خان اکبر شاهی ورکن دولت او واز ولایت **تربت** بوده است (۲) ظفر خان در عهد جهانگیر و شاه جهان اعتبار تمام‌داشته و تشویق زیاد از فضلا و شعرای ایرانی میکرده است. دارای مناصب و درجات عدیده بوده است از جمله؛ **والا پایکی، صوبه داری**کابل و کشمیر ودکن، منصب **هفت‌هزاری** (پنج‌هزار سوار سه‌اسبه ودواسبه) اهمیت وی باندازهٔ بود که وقتی **درلاهور** ترك کار کرد و از منصب خود دوری جست **شاه‌جهان** خود بنزد وی رفت و با صرار و خواهش زیاد

(۱) سفینهٔ خوشگو

(۱) سفینهٔ خوشگو

دوباره بسر کارش آورد

در بارهٔ او نوشته اند که بعد از **عبد الرحیم خان خانان** سپهسالار، امیر و سرداری مانند وي درهندوستان پیدا نشد که از هنر و هنرمندان ترویج و تشویق کند و دل سخنوران را بدست آورد و جوائز و صلات بسیار بفضلا و شعرا وهنرمندان بخشد. ظفرخان در آمدن شعرا بهندوستان کمك و تشویق زیاد میکرد مخصوصاً نسبت **بصائب** چنانکه صائب بخواهش او و همراهی های وی بهندوستان مسافرت کرده واورا مدح گفته است و در زمان وزارت و امارت وی شعرا و فضلای بسیاری از ایران بهندوستان رفتند. خوشگو در شرح حال وی نوشته است:

« .... شعر دانی مخصوص ذات مبارکش بود. در شعرفهمی و شاعر نوازی دست عظیم داشت چنانچه طاهر نصر آبادی نوشته که حضرت میرزا صائب مدتی که درهند بودند مصاحبت خان مشارالیه داشته وهمراه او تادکن سیر میفرمودندو ازاو صفات حسنه بسیار نقل میفرمایند وشعر میرزا نیز از این معنی خبر میدهد:

خان خانان را ببزم و رزم، صائب، دیده ام
در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست

ونیز: من ودل چه فریادو افغان کنیم ظفرخان ظفرخان ظفرخان کنیم

و دیگر چون صائب از هندوستان بایران مراجعت کرد از آنجا این بیت نوشت:

دور دستان را ببخشش یاد کردن همت است
ور نه هر نخلی بپای خود ثمر می‌افکند

پنج هزارروپیه در ایران بصله آن فرستادند.

باری ظفر خان خیلی بزرگ و بزرگ منش بود و طبعی بس بلند داشت . وفات وی در سال ۱۰۷۳ در **لاهور** اتفاق افتاد (۱)

ظفرخان در مقابل ، مدحهائی که صائب از او کرده است گاهی در غزلهای خود نام او را آورده است و از آنجمله مقطع غزل ذیل است:

طرز یاران پیش « احسن » بعد از این مقبول نیست
تازه گوئیهای او از فیض طبع صائب است

در سال ۱۰۳۹ که ظفرخان برای تبریك و تهنیت « **شاه جهان** » بطرف دکن حرکت کرد صائب را نیز همراه خود برد و وی بعد از تشرف بحضور پادشاه بلقب « **مستعدخان** » و منصب « **هزاره** » سرافراز شد

در سال ۱۰۴۲ که ظفرخان بحکومت کشمیر منصوب شد هنگام حرکت صائب را نیز همراه خود برد و شاعر بلند طبع ایرانی زبان در آن کشور خوش آب و هوا بسر برد و از مناظر دلگشا و هوای روح افزای آنجا استفاده کرد و از فیض هوای آن گل زمین نضارتها بچمن طبع رنگینش عارض گردید » .

یکی دیگر از ایرانیان که در هندوستان و دربار تیموریان بمناصب عالیه رسید و در این عصر کمك بایرانیان هند وحمایت از ایشان میکرد **حاج محمد جان قدسی** است وی اصلاً از مشهد مقدس بود وبهمین مناسبت بقدسی تخلص میکرد . درعنفوان جوانی بزیارت حرمین شریفین رفت و از آنجا بصوب هندوستان رخت بربست وبواسطهٔ قابلیت واستعداد فطری و ذوق و هوش خدا دادی درآن کشور بترقیات روز افزون نائل گردید تا سرانجام موردنظر ولطف « شاه جهان پادشاه » شد و بلقب

۱ — سفینه خوشگو

وخطاب **ملك‌الشعرائی** سر بلند گشت

برای اینکه معلوم گردد که شاهان و شاهزادگان تیموری و امرا وبزرگان معاصر ایشان تاچه اندازه در حق شعرا بذل و انعام میکرده و چگونه صلات و جوائز گرانبها در مقابل اشعار و مدائح آنها نثار میکرده‌اند حکایت ذیل را که در بارهٔ حاج محمد خان قدسی سابق الذکر اتفاق افتاده است در اینجا نقل میکنیم :

« آورده اند که محمد خان قدسی در یکی از سفرها قصیده‌ئی در مدح **عبدالله خان زخمی** ؛ که از اولاد حضرت خواجه ها بود و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار داشت؛ بحضورش برد و در مجلس ایستاده تمام قصیده را بخواند ؛ چون فارغ شد **عبدالله خان** برخاست و هردو دستش گرفته برمسند خود نشاند و خود باپیراهن و تنبان سفید که در برداشت بر پالکی سوار شده از لشکر برآمد وخیمه را باخزانه و جمیع کارخانجات ودواب در وجه صله بدو بخشید. بعد از چند روز حاج محمد خان قصیدهٔ رنگین‌تر از آن در مدح **صاحبقران ثانی** گفته بعرض رسانید و پادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده بود، گفت : حاجی صلهٔ که عبدالله خان بتو داده است هیچکس نمیتواند داد ؛ اما اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش را از آن پر کردند. و گویند نوبت دیگر حاجی را بحکم پادشاه بطلا و نقرهٔ مسکوك وزن کرده بودند (۱). »

غزل ذیل را ، قدسی در استقبال ازغزل **ففور یزدی** گفته وچنانکه نوشته اند ازوی پیش برده است :

(۱) تذکرهٔ مرآة الخیال ص : ۸۵ ـ ۸۶ چاپ بمبئی

دارم دلی ؛ اما چه دل؛صدگونه حرمان در بغل
چشمی و خون در آستین ؛ اشکی وطوفان در بغل
کو قاصدی از کوی او ، تا در نثار مقدمش
هر طفل اشک از دیده ام آید برون جان از بغل
بوی ترا یك صبحدم گرباد آرد در چمن
گل غنچه گردد تا کند بوی تو پنهان در بغل
برقع زعارض برفکن یك صبحدم تا از صبا
گردد فرامش صبح را خورشید تابان در بغل
« قدسی » ندانم چون شود سودای بازار جزا
او نقد آمرزش بکف من جنس عصیان در بغل

از تأثیرات روشنی که در ادبیات دوره صفوی در نتیجه ارتباطات فکری و ادبی ایران و هند پیدا شد ؛ همانا نفوذ و شیوع طرز افکار و خیالات و عرفان و تصوف مخصوص هندیان وبعبارت جامع «سبك هندی » است ، در ادبیات عصر صفوی ، این تأثیر چنانکه از فصول گذشته بخوبی آشکار میگردد، بی سابقه و بی مقدمه نبوده است بلکه پیش از دوره صفوی ، کم و بیش ، سبك هندی در ادبیات فارسی و مخصوصاً در ادبیات در بار هرات » راه یافته بود ولی شیوع و رواج آن در دورهٔ صفوی شد.

راه یافتن طرز افکار پرپیچ وخم وخیالات باریك واندیشه‌های مالیخولیائی مانند، هندیان در مغز و دماع شاعر ایرانی و بالنتیجه در ادبیات فارسی ؛ تغییر بزرگی در ادبیات فارسی داد واشعار این دوره را از اشعار دوره های پیش بکلی ممتاز و جدا ساخت.

بواسطهٔ اهمیت اینموضوع و برای شرح دادن معنی «سبك هندی» و بالتبع سبکهای دیگری که در شعر موجود است و بیان اختلاف وفرق سبکهای شعری با یکدیگر ؛ فصلی جداگانه میآوریم وتا آنجا که شایسته و در خور این رساله است بشرح و تعریف میپردازیم .

فصل پنجم

تعریف « سبك هندی » ، واشاره به « سبك خراسانی » (سبك ترکستانی)و «سبك عراقی» وذکر ممیزات هر یك

مقدمه

مقصود از «سبك » ؛در گفتگوی از عالم شعر و ادب ؛ روش خاصی است که گروهی از شعرا و سخنوران یك سر زمین یا یك زمان در فکر و خیالات شاعرانه و اشارات و کنایات و همچنین در الفاظ و صنائع و اوزان و اقسام و انواع شعری و عروضی ، از آن پیروی میکنند فی‌المثل روش شعرای عرب که در جاهلیت این بوده : گریه برخرابه ها و اطلال ودمن ودیار محبوب کنند ؛ و اظهار اشتیاق بدیدار آنها نمایند و همچنین بتوصیف و بیان آثار ومظاهرطبیعت ازقبیل تاریکی هراسناك شب ، وضعیت بیابان بی پایان و وحشتناك ، رعد و برق و باران و نیز بتعریف از حسب و نسب و شجاعت خود ونجابت و اصالت اسب و شتر بپردازند ، پیوند وانسجام معانی‌را در شعرخود چنانکه شایسته است مراعات نکنند ، بی تناسب از معنی وارد معنی دیگر شوند ، باستدلال و منطق در اشعار خویش کمتر توجه کنند ، در آوردن الفاظ و جملات هیچ

مقید بصنائع لفظی نباشند بلکه استحکام و متانت آنهارا مورد رعایت سازند، مجموع این مزایا و ممیزات «سبك شعر جاهلی» را تشکیل میدهد و از اینرو اگر کسی در شعر خود پیروی از روش و اسلوب مذکور بکند میگویند بسبك شعر جاهلی شعر گفته است چنانکه از شعرای ایران نخستین کسی که پیروی از سبك مذکور کرده و در شعر فارسی نام اطلال و دمن و گریه بر آنها و «نوای غراب بین» و دیگر خصائص سبك شعر جاهلی را آورده است **منوچهری** دامغانی است که در اغلب قصائد خود از آوردن اصطلاحات مخصوص بسبك عربی و حتی گاهی از تقلید اوزان مخصوص بشعر عرب خودداری نکرده است مثلا درقصیدهٔ نادرهٔ خود که مطلعش اینست :

فغان از این غراب بین و وای او که در نو افکندم آن نوای او

علاوه بر آنکه کلمه « غراب بین » (کلاغ شوم تفرقه انداز که بآن تطیر میزنند) و «نوای» اورا (که مخصوص بفکر عرب و بدویان و علم «زجرالطیر» آنها است) در شعر فارسی آورده است ، و زن «مخبون مستفعلن» را (که مقصورهٔ **دُرَیدی** بدان گفته شده و مخصوص باشعار عرب و آهنگ « حُدیِ » است) نیز تقلید کرده چنانکه خود درآخر قصیدهٔ مذکوره گفته است :

اما صحابتازی است و من همین کنم بپارسی اما صحای او

(کلمهٔ اما صحا اشاره است بدین بیت از مقصورهٔ دُرَیدی :

اماصحا اما ارعوی اما انتهی . . . . .) .

پس ازمنوچهری ، **امیری معزی** سمرقندی و**لامعی گرگانی** اورا

در پیروی از سبک عربی تقلید کردند چنانکه معزی در قصیدهٔ مطول معروف خود :

ای ساربان منزل مکن   جز در دیار یار من
تا یك زمان زاری کنم   بر ربع و اطلال و دمن

گریه و زاری برربع واطلال و دمن میکند.

نخستین سبکی که شعرای پارسی گوی ، بعد از اسلام ، در ادبیات و شعر فارسی انتخاب کردند «سبك خراسانی» است که گاهی بدان «سبك ــ ترکستانی» نیز گفته میشود چه آنکه گویندگان این سبك بیشتر از ترکستان و خراسان قدیم : بلخ ، بخارا ، سمرقند ، خوارزم بوده اند بعد از سبك خراسانی «سبك عراقی» و بعد از آن «سبك هندی» نیز در شعر فارسی داخل میشود . در اینجا بتعریف مختصر هریك و ذکر ممیزات آن از سبك دیگر میپردازیم و چون دوسبك خراسانی و عراقی از حیث زمان مقدم برسبك هندی میباشد ازاینرو دراینجا نیزاول بذکر آن دو شروع میکنیم و پس از آن سبك هندی را شرح میدهیم .

۱ ــ سبك خراسانی و ممیزات آن

آغاز پیدایش زبان و ادبیات فارسی بعد از اسلام ، از سر زمین پهناور فضل خیز خراسان شد و این ستاره سعادت ایران ازشرق این کشور طلوع کرد زیرا نخستین امرای مستقل و نیمه مستقل ایرانی که بفکر احیاء زبان فارسی و استقلال ملت ایران افتاده ، **صفاریان و سامانیان** بوده اند که در مرز و بوم خراسان تشکیل سلطنت و امارت مستقلی دادند و درباری آراسته بوجود دانشمندان و فضلا و شعرای ایرانی (از قبیل : **محمدبن وصیف** سکزی (کاتب

وشاعر **یعقوب بن لیث** صفاری و **ابو سلیك گرگانی** (معاصر **عمرو لیث**) ، **و شهید بلخی ومحمد قرالاوی ورودکی وخسروانی خراسانی و ابو شکور بلخی و دقیقی وباعمی** (پدر و پسر) و **کسائی مروزی** (از شعرای دوره سامانیان) ترتیب دادند، پس از سامانیان ،غزنویان نیز که مرکز پادشاهیشان خراسان آنروز بود پیروی از آن امرای فضل پرور کردند و شعرا و نویسندکان و دانشمندان را در دربار خود گرد آوردند و در ترویج شعر و سخن فارسی و تشویق شعرا وفضلای فارسی گوی کوشیدند و در نتیجه نوابغ و پهلوانانی درادبیات فارسی همچون : **عنصری ،فرخی، منوچهری،غضائری رازی ، مسعود سعد** در کشور ایران پیدا شدند و پایهٔ سخن و شعر فارسی را باوج رفعت و آسمان عظمت رسانیدند .

سلجوقیان که بعد از **غزنویان** فرمانروای ایران شدند بازمرکز سلطنت خودرا در خراسان و عراق قرار داده و در آنجا بترویج و تشویق از شعر و شعرای فارسی زبان میپرداختند و بر اثر همین توجه وتشویق، شعرای نامداري مانند : **انوری ابیوردی ، رشید وطواطو معزی سمرقندی** (ملك الشعرا) بوجود آمدند .

همگی این شعرا ، که پهلوانان ادب و شعر فارسی و پیشقدمان احیاء زبان و ادبیات کنونی هستند در دوره های مختلفه مذکور بسبك خراسانی شعر میگفتند و بعبارت دیگر « سبك خراساني » از مجموع اشعار آنان و روش و اسلوبی که در اوزان شعر و قصیده گوئی بر گزیده بودند پیدا شده است . ممیزات وخصوصیات «سبك خراساني بقرارذیلست

۱ ـ کثرت قصائد مطول و محکم و کمی غزل، بطریقی که در عصرهای بعد شائع و معمول شد.

۲ ـ استحکام و متانت معانی،

۳ ـ فصاحت و جزالت الفاظ،

٤ ـ عدم شیوع صنائع لفظی و تصنعات منشیانه در نزد سخنگویان اولی این سبک

۵ ـ پیوند و انسجام معانی بیکدیگر و تسلسل و ترتب آنها، باین معنی که شاعری از همان آغاز قصیده فکر و مضمون و مقصد خود را دنبال میکند و از یك معنی بی تناسب وارد معنی دیگر نمیشود. این خصوصیت در اشعار ناصر خسرو، که یکی از پهلوانان این سبك است، بخوبی آشکار است.

٦ ـ توصیف مناظر طبیعی و مظاهر و آثار طبیعت با تشبیهات نزدیك بذهن و طبیعت. از بزرگان و متقدمین که توصیفات نیکو در شعر خود آورده است، **کسائی** مروزی است که در اغلب قطعات کوچکی که از او در تذکره ها باقی مانده است، وصف مظاهر و مناظر طبیعی کرده است. از جمله گفته است:

بکشای چشم و ژرف نکه کن بشنبلید ... تابان بسان گوهر اندر میان خوید
برسان عاشقی که زشرم رخان خویش ... دیبای سبز را برخ خویش برکشید
نیلوفر کبود نگه کن میان آب ... چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
همرنگ آسمان و بکردار آسمان ... زردیش برمیانه چو ماه ده وچهار
چون راهبی که دورخ اوسال و ماه زرد ... وز مطرف کبود ردا کرده وازار

نرگس نگر بگونه همی عاشقی بود	از عاشقان آن صنم خلّخی نژاد
گوئی مگر کسی به نشان ز آب زعفران	انگشت زرد کرده بکافور برنهاد

سرود گوی شد آن مرغك سرود سرای
چو عاشقی که بمعشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید، گوید که عاشقا شبگیر
بگیر دست دل آرام سوی باغ خرام

تشبیهات و استعارات لطیف و بدیع مانند اشعار **کسائی** :

گوئی کسی مگر بنشان ...، و چون راهبی که بدورخ .... که گذشت و چون این شعر او

دستش از پرده برون آمده چون عاج سفید
گفتی از میغ همی تیغ زند زهره و ماه
پشت دستش بمثل چون شکم قاقم نرم
چون دم قاقم کرده سر انگشت سیاه

و چون این شعر **شهید بلخی** :

ابر همی گرید چون عاشقان	برق همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من	چونکه بنالم بسحرگاه زار

و این ابیات **ابوشعیب صالح هروی** که در توصیف ترسا پسری گفته است :

دوزخی کیشی بهشتی روی و قد	آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد
لب چنان کز خامهٔ نقاش چین	بر چکد بر سیم از شنگرف مدّ !

۸ ــ ابتکار مضامین و تشبیهات و کنایات و استعارات چنانکه از شواهد فوق برمیآید . علت این امر واضح است زیرا شعرائی که بسبك

خراسانی شعر میگفته‌اند ؛ چنانکه بیان شد ؛ اولین شعرای ایران بعداز اسلام و پیش قدمان زنده کردن زبان و ادبیات فارسی بوده اند و بدین جهت هرچه در شعر خودآ ورده اند مخلوق وزادهٔ فکر بکر خودشان بوده است و شعرای قرون بعد از آنان تقلید کرده اند .

از بزرگان و پهلوانان سبک خراسانی: **فردوسی، رودکی، منوچهری عنصری ، فرخی و ناصرخسرو** · میباشند

۲ – سبک عراقی و ممیزات آن

« سبک عراقی » سبکی است که شعرای نامدار و سخنوران بزرگ عراق ایران (مقصود ازعراق در اینجا اصفهان وری وشیراز و سائر شهرهای این نواحی میباشد) آنرا بوجود آ ورده اند و پایهٔ آنرا در قرن ششم و هفتم و هشتم هجری بمنتهی درجه ترقی و عظمت رسانده اند .

یکی از پیران فضلای معاصر که خود از اهل عراق ایران است و در اصفهان سکونت دارد وعمری در عالم شعرو ادب بسر آ ورده تألیفاتی نیز دارد ، در سنجش بین سبک خراسانی و سبک عراقي چنین می گفت: تاهنگامی که سخن و شعر در نزد سخنوران و گویندگان خراسان بود و پهلوانان سبک خراسانی در مضمار ادب و فنون آن گوی مسابقه را از هم میربودند، شعر جنبهٔ رزمی داشت و از آن مردمی و مردانگی برمیخاست و از آنزمان که گویندگان عراق آ غاز شعر گوئی بسبک خودکردند شعرجنبه‌بزمی ونرمی و .... بخود گرفت»

این سخن گرچه تا اندازهٔ مبنی برمزاح است ولی بکلی دور از حقیقت نیست .

از ممیزات « سبك عراقی » امور ذیل است:

۱ ـ کثرت غزل و کمي قصائد مطول .

۲ ـ دقت و لطف معانی و دلچسبی و جذاب بودن آن.

۳ ـ روانی و شیوائی الفاظ و آسانی جمله بندی.

٤ ـ دخول تدریجی اصطلاحات عرفانی و تصوف از قبیل : می ساغر ' پیرمیکده ' پیر میفروش ' مرغ زندخوان . دیرمغان ' آتش وحدت آتش عشق ' بتکده ' می آتشین . و امثال اینها . این اصطلاحات ازقرن پنجم و ششم در ادبیات دیده میشود و در قرون چهارم و قبل از آن وجود نداشته است .

شعرا اصطلاحات مذکوررا از عرفا و متصوفه گرفته اند و گاهی بین اصطلاحات مذکوره و اصطلاحات شرعی از قبیل : کعبه و مسجد و محراب مقایسه میکرده اند چنانکه بتکده را با مسجد و میکده را با کعبه در شعر میآورده اند . خاقانی گوید :

گر محرم عیدند همه کعبه‌ستایان　　تو محرم‌می‌باش و مکن کعبه ستائی

۵ ـ آمیختگي مضامین و افکار شاعرانه ' با خیالات و عقائد عرفان و تصوف چنانکه از غزلیات حافظ بخوبی این آمیختگی آشکار میگردد

از بزرگان و نامداران سبك عراقی : **جمال الدین و کمال الدین** (اصفهاني) و **خواجوی کرمانی** و **سعدی** و **حافظ** میباشند .

(این نکته‌را لازم‌است‌در اینجا تذکر دهیم که برخی از نویسندگان معاصر « سبك عراقی »را مخصوص اصفهان ازشهرهای عراق‌ایران دانسته و در مقابل آن « سبك فارسی » را برای شعرای شیراز ذکر کرده اند و کمال الدین

و **جمال الدین** را از گویندگان «سبک عراقی» و **حافظ** و **سعدی** را از گویندگان «سبک فارسی» ذکر کرده اند) ولی نظر ما در تقسیم سبکهای سه گانه که در این رساله مختصر یاد کرده ایم، بتغییرات کلی است و از این نظر شاعر عراقی و شاعر فارسی در مقابل شاعر خراسانی سبك خاصی دارند و اگر بنا باشد ممیزات و خصوصیات جزئی را در نظر بگیریم باید برای هر شاعری سبکی جداگانه و مخصوص ذکر کنیم.

۳ — سبك هندی و مزایای آن از آنچه در فصول اول این رساله نگارش یافت تا اندازهٔ اخلاق غریب و عادات و رسوم شگفت انگیز و خیالات باریك هندیان و برخی از علل طبیعی و محیطی آنان روشن شد. در اینجا میخواهیم کیفیت ظهور این خیالات باریك و افکار دور از طبیعت و اصطلاحات و مضامین خاص هندی را ــ که از مجموع سبك هندی بوجود آمده و یکی از سبکهای شعر ایران شده است ـ در شعر بیان کنیم. یکی از محققین و متتبعین فضلای معاصر در توصیف و تعریف سبك هندی چنین نوشته است:

«.. افکار و احساسات اهالی این سر زمین بتأثیر عوامل سیاسی و طبیعی بسیر در عوالم توهم و تخیل و مجسم انگاشتن معانی باریك و لطیف که از عالم ماده و جسم دور میباشد متمایل است و در ادای این تخیلات و توهمات وسائل مزبوره که بمنزله اصل و آنچه جز اوست از فروع آن میباشد تشبیه معقولات است بمحسوسات وبالعکس ولی رعایت تناسب تام بین مشبّه و مشبه به و بیان این قبیل تشبیهات است بطریق استعاره

که نوعی از مبالغه در تشبیه میباشد نتیجهٔ این سبك بیان ؛ پیدایش معانی و مضامینی است بسیار غریب و دور از ذهن کسانی که بافکار هندی آشنا نیستند و بهترین نامی که بدین طرز بیان ، میتوان داد « خیال بندی » است که منتخب و مستعمل خود هندیها است . نمونهٔ « خیال بندی »این است که از مژهٔ دلدار یکمشت سوزن بسازند و آنرادر خیاطخانهٔدل بریزند و خیاط گریه رابگویند تا از تکه ها و پاره های دل برای، چشم پیراهن بدوزندو آنگاه این معنی را در قالب الفاظ فارسی بریزندوبگویند :

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند گریه ازپارهٔ دل دوخته پیراهن چشم

(عرفی)

و یا آنکه بر سر مژگان بی نم خود خاك بریزند و آنگاه دست دل خود را بگیرند و باتفاق او بگدائی روند تا قدری غم بدست آورند و در ادای این معنی گویند :

خاك دیگر بر سر مژگان بی نم میکنم

دست دل میگیرم و دریوزهٔ غم میکنم .»

نظیری

سبك هندی از زمان تیموریان هندوایران ، در ایران رواج گرفت و روز بروز بر شیوع آن افزوده شد و مخصوصاً در دربار تیموریان هرات و دورهٔ **سلطان حسین بایقرا** و وزیر دانش پرور او **امیرعلی شیر نوائی** که هر دو متمائل بتصوف و سبك هندی بودند، رواج کامل یافت اغلب شعرای ایران خاصه غزل سرایان تا اواخر قرن دوازده هجری پیرو این سبك بودند . و از میان آنان استادانی همچون : **صائب ، کلیم ، عرفی**

برخاستند که پایهٔ این سبك را بمنتهی درجهٔ کمال رساندند و دراختراع مضامین و افکار غریب وباریك گوی سبقت‌از یکدیگر ربودند اشعار فارسی شعرای هندی الاصل که طبعاً بدین سبك شعر گفته اند هیچ در نظر صاحب ذوقان و بلند طبعان ایرانی مطبوع و پسندیده نیست زیراشعرای مذکور ابداً در آوردن استعارات و تشبیهات رعایت‌تناسب نکرده اند و اغراقات و مبالغه های رکیك دوراز ذهن و طبیعت را بحد افراط رسانده اند ولی شعرای ایرانی بر اثر هوش و ذوق‌لطیف و خدا دادی نسبةً این سبك را معتدل کرده وبرخی‌در این‌سبك بمرتبهٔ پهلوانی رسیده اندچنانکه بعضی از مستشرقین و غیر ایرانیان سخن و شعر آنان را بر سخن و اشعار بسیاری از شعرای بزرك ایران ترجیح میدهند

از بزرگان و نامداران این سبك :**صائب تبریزی؛ عرفی ،نظیری ابوطالب ،فیض ، امیرخسرودهلوی ، بابا فغانی، فیضی دکنی و عبدالقادربیدل** (ساکن و متولد شدهٔ هند) میباشند وما در فصلهای بعدمختصری از شرح حال ومقام ادبی وشعری هر یك سخن‌خواهیم‌راند

سبك هندی باسبك‌خراسانی بکلی متمائز است‌وهیچ وجه‌مشابهت ندارد‌ولی باسبك عراقی دربعضی‌ازمزا یااشتراك‌دارد واین معنی‌ازممیزات آن‌دو روشن میگردد .

از جملهٔ ممیزات « سبك هندی » امور ذیل است :

۱ ـ مضامین باریك ، افکار پیچ در پیچ خیالات دور از طبیعت و استعارات و کنایات وتشبیهات غیر لطیف و مخصوص بذوق‌وطبع‌هندیان و خلاصه «خیالبافی » بتمام معنی بعضی از نمونه‌این« خیالبافی» در سابق

ذکرشد و اینك برای اینکه کاملاروش « خیالبافی » (سبك هندی)روشن
گردد بعضی نمونه های دیگر نیز در اینجا ذکر میشود :

نرگس از چشم تو دم زد، در دهانش زد صبا
درد دندان دارد اکنون میخورد آب از قلم!!

مگر بسرمه اثر کرد ضعف طالع من
که بی عصا نتواند بچشم یار رسید ! !

نیم سنگ فلاخن لیك دارم بخت ناشادی
که بر گرد سرهر کس که گردم دورم اندازد

بخیهٔ کفشم اگر دندان نما شد عیب نیست
خنده آرد کفش من بر هرزه گردیهای من

خوش هوای سالمی دارد دیار نیستی
ساکنانش جمله یکتا پیرهن خوابیده اند

صائب تبریزی

دل از غبار نفس زخم خفته در نمك است
ز موج پیرهن این محیط پر خسك است

ز عرض شبهه تهی نیست نقطهٔ تحقیق
تو آنچه کردهٔ ازخویش انتخاب سگ است

• •

باوج آگهیت نردبان نمیخواهد
نگاه تا مژه برخاسته است برفلك است

دگر مپرس ز سامان گریه ام «بیدل»
زشور اشك خود اینجا کباب را نمك است!!

تا بدر بوزهٔ راحت طلبیدن رفتم
مژه گشتم سر موئی بخمیدن رفتم!!
تا بمقصد بلدم گشت زمین گیری عجز
همه جا پیشتر از سعی رسیدن رفتم
نبض جهدم شرر آتش کاغذ کرده است
یك مژه راه بصد چشم پریدن رفتم !!
(عبدالقادر بیدل)

فیضی دم پیری است قدم دیده بنه — کام از مژه مینهی پسندیده بنه
از عینك شیشه هیچ نگشاید هیچ — لختی بتراش ازدل و بر دیده بنه
(فیضی دکنی)

۲ ـ اظهار بثّ و شکوی از زندگانی ونشان دادن بدیها وزشتیهای دنیا و خلاصه بد بینی بحیات و بمردمان و اشیاء این دنیا. این معنی از قصیدهٔ **عرفی شیرازی** که یکی از زمامداران این سبك است بخوبی روشن است:
جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار
نیافتم که فروشند بخت در بازار
کفن بیاورو و تابوت جامه نیلی کن
که روزگار طبیب است و عاقبت بیمار
ز منجنیق فلك سنك فتنه میبارد — من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
چنین که ناله زدل جوشد و نفس نزنم — عجب مدار گر آتش بر آورم چو چنار

ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
که پیش روی ز الماس میکشم دیوار
کدام فتنه شبی سر نهاد بربالین
که صبحدم نشد از خواب روی من بیدار
اگر ز بتهٔ خاری کنم شبی بالش
بسعی زلزله در سینه ام خلاند خار
بصید موری اگر ناوکی بزه بندم
دهان باز کند در گز بدنم سوفار
یقین شناس که منصور از آن اناالحق زد
که وارهد ز زمانه بدستگیری دار

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
که روی مردم عالم دو باره باید دید ! !

حیف و صد حیف که در سینهٔ بی حاصل من
نیست آهی که بساط دو جهان بر چینم

هر که آمد در غم آباد جهان چون گردباد
رو زگاری خاك خورد آخر بهم پیچید و رفت
(صائب)

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آنهم «**کلیم**» باتو بگویم چسان گذشت
یکروز صرف بستن دل شد باین و آن
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت
(ابو طالب کلیم)

۳ ـ اظهار ملالت و کسالت و تمایل بغم و الم بطریق اغراق و مبالغه

در عالم بیوفا کسی خرم نیست　　شادی و نشاط در بنی آدم نیست

آنکس که در این زمانه او را غم نیست　　یا آدم نیست یا در این عالم نیست

(از رباعیات هلالی جغتائی)

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد

هست بیگانهٔ ما هر که الم نشناسد

من و آن غمزه که چون تیغ برآرد ز میان

طائر بتکده و مرغ حرم نشناسد

یارب آنکس که نهد تهمت شادی بر من

تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد

ما شهیدان شهادتگه عشق ازلیم

زخم ما مرهم و الماس ز هم نشناسد

ای مرگ مرا زیاد شرمنده مکن　　نومیدم از آن گوهر ارزنده مکن

یار آیدو جان رود خدایا نفسی　　مهلت ده و در قیامتم زنده مکن

عرفی شیرازی

آنچه میدانند ماتم : تن پرستان ؛ سور ماست

دار نخل دیگران و رایت منصور ما است

صائب

ایدل ، غم آشنای توشد ترك او مکن

هر روز با یکی نتوان آشنا شدن

سلطان مصطفی میرزا صفوی

ما زما در دست برسر خاك برسر زاده ایم

همچو طفل غنچه در دامان نشتر زاده ایم

نام ما مردود عالم روزی ما خون دل

ماو غم گو یا بیك طالع زمادر زاده ایم

(میرزا طاهر واقعه‌نویس معاصرشاه عباس‌ثانی وشاه‌سلیمان)

هر صبح چوگل شگفته وخوش گردم گردر دل دلهای مشوش گردم

چون شام شود باز پریشان وملول درخرمن‌خویش‌افتم‌آتش گردم

(ازرباعیات عرفی)

بعد مردن ببرای باد بجائی خاکم که فشانند مصیبت‌زدگان برسرخویش

(از غزلیات عرفی)

٤ ــ عُجب و غرورها واعتقادشاعر ببلندی مقام خود و اظهارآن در شعر . **ابوطالب کلیم** گوید :(۱)

یا بردو مین پایهٔ اوج عشراتم و ینك عددفنّم از آلاف زیاد است

برهندسه‌ومنطقی‌و هیئت‌وحکمت دستی است‌مرا کش‌ید بیضازعباداست

وین جمله چوطی شد نمکین علم حقیقت

کاستاد علوم است برین جمله مزاداست

در سلسلهٔ وصف خط این بس که زکلکم

هر نقطه سویدای دل اهل سواد است

پوشم نسب شعر چه دانم که تودانی

کاین پایه مرا ثامن این سبع شداد است

(۱) از ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون انگلیسی .

صائب گوید

ز صدهزار سخنور که درجهان آید یکی چوصائب شوریده حال برخیزد

گرچه طبعم کم ز خورشید جهان افروز نیست

در نظرها اعتبارم چون چراغ روز نیست

افکار مولوی وسنائی است بی سخن

گر زانکه فکر **صائب** ما را عدیل هست

کلیم گوید :

از هنرحال خرابم نشد اصلاح پذیر

همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

۵ ـ مبالغه واغراق خارج از حدچنانکه ازامثله و شواهد مذکور برمیآید .

سبك مخصوص هندی که تا اندازهٔ در بیان و تعریف آن بسط و شرحی شد نه تنها در شعر آورده شده است بلکه نویسندگان هندی و بالتبع نویسندگان ایرانی عصر تیموری و صفوی در نثر عربی و فارسی نیز اغراقها و تشبیهات و استعارات بارد این سبك را استعمال کرده و در استعمال الفاظ و جملات ؛ تصنعات وقیود غیر مطبوعی (لزوم مالایلزم) اعمال نموده و استدلالهای منطقی نمای مضحك وشگفت انگیزی آورده اند .

سیدغلامعلی آزادهندی (واسطی بلگرامی)، در کتاب **سبحة المرجان** که در خصوص نویسندگان و شعراو مؤلفین هندوستان بعربی تألیف کرده است در صفحهٔ ۲٤ کتاب مذکور چنین مینویسد :

« و نیز پس از تألیف رساله، قیاس صحیحی از روی قواعد منطق

استخراج کردم که عبارتست ازالقاء نورمحمدی(ص)درصلب آدم علیه السلام و تقریر قیاس بدینگونه است : نورمحمد(ص) در آدم حلول کرد و آدم در هند حلول کرد .. نتیجه میدهد که نور محمد (ص) در هندحلول کرد از راه طریقهٔ مساوات .... » آنگاه شرح مبسوطی (خارج از موضوع) در باب قیاس مساواة و جزئیات و گفتگو های در آن ذکر میکنند

وهمو در ضمن شرح حال **مسعودبن سعد سلمان** چنین اظهار خودبینی میکنند : « و او مثل من آشنا بزبانهای سه گانه (عربی ، فارسی و هندی) است و دارای دیوان بزبانهای فارسی ، عربی و هندی میباشد . و من صاحب دیوان عربی و فارسی هستم و دیوان هندی ندارم لیکن بدقایق شعر هندی ماهرم و در نرجس و شقائق آن ناظر !! »

از جملهٔ ممیزات سبك هندی تکلفات غیر مستحسنی است که شعرا و نویسندگان در نظم و نثر مرتکب آن شده اند از قبیل آوردن معماهای غریب وعجیب و نوشتن کتب بی نقطه و امثال اینها

از جمله کسانیکه در این بیهوده کاریها اتلاف وقت کرده اند **شیخ فیضی اکبر آبادی** است که تفسیری بی نقطه مسمی به **سواطع الالهام** تألیف کرده و در مدت دو سال آنرا بپایان رسانده و در سال ۱۰۰۲ از تالیفش فراغ یافته است . از او متکلف تر مؤلف **سبحة المرجان** است که تفسیر مذکور را بزرگترین تصنیفات فیضی میداند و از هر دو بیکار تر **امیر حیدر معمائی** کاشانی است که سورهٔ اخلاص را از اول تا بآخر تاریخ اتمام آن یافته ! و ده هزار روپیه **از فیضی** صلت مادهٔ تاریخ گرفته است این تکلفات واغراقات بیمزه درنثر دورهٔ صفوی نیز؛ کم وبیش ؛ دیده میشود که در فصول بعد بدان اشاره خواهد شد.

فصل ششم

ادبیات عصر صفوی و ذکر علل و عوامل انحطاط ادبیات در این عصر

عموم نویسندگان معاصر در کتابهای ادبیات و رساله ها وجزوه‌ها و خطابه های خود عصر صفوی را ؛ دورهٔ انحطاط ادبیات ایران بیان کرده اند . بعضی از این نویسندگان در حقیقت براثر تتبع و تفحص کامل دارای این اعتقاد شده اند (هرچند کمی بخطا رفته باشند) و لی عدهٔ کثیری محض تقلید از فلان مستشرق و یا فلان معلم ، بی آنکه خود کنجکاوی وجستجو کرده باشند ، هماره درهر کوی وبرزن ودرهر مجلس و انجمن و در هرخطابه و مقاله داد و شکایت از انحطاط ادبیات دورهٔ صفوی دارند .

ادوارد برون در تاریخ ادبیات ایران چینن مینویسد : (۱)

« .... اشعار و ادبیات فارسی از دورهٔ صفویه تا امروز قوس نزول خود را طی نموده و بقدری بی ملاحت و یکنواخت است که اگرچنانکه یك صد غزل و یا قصیده از یك عده ازشعرای چهار قرن اخیر انتخاب کنیم بطوری که قصاید و غزلیات مزبور فاقد مطالبی راجع بمحیط و زمان و تخلص شاعر باشد غیر ممکن است کسی بتواند اقلا بطور تقریب تاریخ نظم آنهارا بیان نماید یا آنکه تفاوتی مابین اشعار شعرای زمان **شاه اسمعیل** صفوی بادورهٔ **ناصرالدین** شاه قاجار قائل گردد »

(۱) از ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد برون - عصر صفویان

یکی از معاصرین در تاریخ ادبیات نوشته است :

« ... با این همه عصر صفوی را میتوان بطور عموم عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت ... غزل وشعر عرفانی متروك گردید زیرا شاهان صفوی از هردو اعراض داشتند نظم و نثر فارسی تنزل صریحی نمود وسخن فارسی بقیهٔ لطافت و بساطت مغول را باخت وعبارت پردازی و زیور و زینتهای زائد لفظی بیشتر معمول گردید »

یکی دیگر از فضلا و محققین معاصر مینویسد :

« .... اما شعر و ادب در این عصر (عصر صفوی) گذشته از آنکه ترقی نکرد روبتنزل و انحطاط گذارد بطوریکه در میان شعرا و ادبای عهد صفوی که نامشان در تذکره ها ثبت است یکنفر که بتوان اورا از شعرای درجهٔ اول و دوم محسوب داشت دیده نمیشود واین یکی از مسائل حیرت آور است که فکر محققین را بخود متوجه ساخته است . »

داوری وحکمی که دیگر معاصرین دربارهٔ ادبیات دورهٔ صفوی کرده‌اند نزدیك و متشابه است با آنچه ذکر شد . اغلب این نویسندگان ، علت انحطاط و تنزل ادبیات را در عهد صفوی ، ناشی ازعدم توجه و یامخالفت پادشاهان صفوی بشعر و ادب ذکر کرده اند و عموماً تنزل را در شعر و نثر هردو دانسته اند .

بعقیدهٔ نگارنده این موضوع تا کنون چنانکه بحقیقت نزدیك باشد کنجکاوی نشده است و دارای آن اهمیت است که بیشتر در بارهٔ آن بحث و تحقیق شود . آنچه بر نگارنده در نتیجهٔ تفحص و مطالعهٔ

یاد تا آنجا که درخور استعداد وی بوده است ـ معلوم شده است آنستکه
ولا ادبیات دورهٔ صفویه بطور عموم ـ چنانکه نوشته اند ـ نسبت بدورههای
قبل وبعد راه انحطاط نه پیموده است وثانیاً شاهان و شاهزادگان صفوی
آن اندازه که نوشته اند مخالف باشعر و ادب نبوده بلکه بسیاری خود دارای
ذوق و طبع ادبی بوده و کم وبیش در ترویج از شعر و تشویق از شعرا
میکوشیده اند ـ چنانکه اشاره خواهد شد.

آنچه دستاویز اغلب نویسندگان در خصوص عدم توجه شاهان
صفوی بشعر و ادب شده است، حکایتی است که از **شاه طهماسب** و ندادن
صله به **محتشم** شاعر نقل شده است چند داستان دیگر نیز مشابه آن
نسبت بشاهان دیگر صفوی در تذکره ها نوشته اند.

اسکندر بیك منشی، مؤلف تاریخ «**عالم آرای عباسی**» در
ضمن شرح حال شاه طهماسب صفوی چنین مینویسد«..... در اوائل
حال حضرت خاقانی جنت مکانی (**شاه طهماسب**) توجه تمام بحال این
طبقه (شعرا) بود. چندگاه میرزا **اشرف جهان** و **مولانا حیرتی** همصحبتان
بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند و در اواخر ایام حیات که در
امر بمعروف و نهی از منکر مبالغه عظیم میفرمودند چون این طبقهٔ
علیّه را وسیع المشرب شمرده، ازصلحاء و زمرهٔ اتقیاء نمیدانستند زیاده
توجهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن **قطعه** و**قصیده** نمیدادند
مولانا **محتشم کاشی** قصیدهٔ غرائی درمدح آنحضرت و قصیدهٔ دیگر در
مدح مخدرهٔ زنان شه زاده **پری خان خانم** بنظم آورده از کاشان فرستاده
بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت. شاه جنت مکان فرمودند که من

راضی نیستم که شعرا زبان بمدح وثنای من آلایند، قصاید در مدح حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند ، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن ازما توقع نمایند ، زیرا بفکر دقیق معانی بلند واستعاره های دور ازکار در رشتهٔ بلاغت در آورده به ملوك نسبت میدهند که بمضمون : از احسن اوست اکذب او «اکثر درموضوع خود نیست . اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و درشان معانی ایشان، نشان ایشان بالاتر از آن است و محتمل الوقوع است . غرض که مولانا صلهٔ شعر ازجانب اشرف نیافت . چون این خبر بمولانارسید هفت‌بند غرّاء بتدریج بمعرض عرض در آورده شد و همگی بجایزه و صله مفتخر و سرافراز گشتند . »

بیشتر نویسندگان وفضلای معاصر ، این حکایت‌را دلیل بر مخالفت **شاه طهماسب** باشعرا و شعر و ادب گرفته اند ولی‌بعقیده نگارنده این حکایت دلیل بر مخالفت نمیشود بلکه شاه طهماسب میخواسته است شعرا را از گزافه گوئی و اغراقها وتملقها که عادت اغلب آنان بوده است باز دارد .

میدانیم یکی از بزرگترین معائبی که بادبیات و شعرفارسی وارد است ، روح تملق و مدیحه گوئی بیجا و اغراق است که در وجود اغلب شعرا بوده و شعر ایشان نیز مشتمل بر آنها می باشد و این خود یکی از لکه های ننگین شعر و ادب فارسی است که حتی دامن بزرگترین ومعروفترین شعرای‌فارسی نیز بدان آلوده است. بیشتر شعرای ایران طبع بلند و سرشار خود را بگفتن قصائد طولانی در مدح شاه و امیر

وزیر و شاهزاده بکار برده و انواع و اقسام صفات و کارهای غیر ممکن و دور از طبیعت و کفر آمیز بوی نسبت داده اند چنانکه اغلب قصائد **انوری** و **معزی** در مدح شاهان گفته شده و صفات و کارهای مذکور بآنان نسبت داده شده است. **انوری** گوید :(۱)

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم در قبضهٔ شمشیر نشاندی دبران را
در نسبت شاهی تو همچون شه شطرنج نامی است و دگر هیچ نه ؛ بهمان و فلانرا
تو قرص سپهری و بخواند بهمین نام خبّاز که جلوه گری هیئت نان را
گر ابر سر تیغ تو بر کوه ببارد آبستنی نار دهد ما در کان را
در خون دل لعل که فاسد نشود هیچ قهر تو گرفتار ببندد خفقان را
در بیشه گوزن از پی داغ تو کند پاك درسال نخست از نقط بیهده ران را
در گاز بامید قبول تو کند خوش آهن الم یتك و خراشیدن سانرا ! !

• • • • • • • • • • • •

گیتی همه در دامن این ملك جوان باد تا حصر کند دامن هرچیز میان را !
باقی بدوامی که در افتاد سنینش ساعات شمارند الوف دوران را
قائم بوزیری که ز آثار وجودش مقصود عیان گشت وجود حیوان را
.. آنخواجهٔ دیرینه که تدبیر صوابش در بندگی شاه کشد قیصر و خانرا ! !

امیر معزی با اینکه نسبت بشاعر بزرگوار بزرگ منش ایران **فردوسی** علیه الرحمه ، اعتراض میکند و در حقیقت سوء ادبی اظهار مینماید ؛ که چرا آنهمه از رستم دروغ گفته است ، خود در وصف شاه معاصرش ، **سلطان سنجر** ، تملق و اغراق بیمزه و خارج از حد امکان

(۱) از قصیده معروف : باز این چه جوانی و جمالی است جهانرا...

میگوید و گمان می کندکه راست می گوید :

..... گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ

گفتهٔ ما راست است از پادشاه نامور

کردگار دادگر هرماه برفتحی دگر

بیعت و پیمان کند باشهریار دادگر !!

برزمین از موکب توسست گردد کوهسار !!!

برسپهر ازمرکب تو باز . پس ماند قمر !!!

چند مثالی که در اینجا ذکر شد مشتی از خروار و قطره ایست از دریا .

شاید ادعائی دور ازعقل نباشد که بگوئیم : اگر ملتی دارای شعر و ادبیات نباشد بهتر از آن است که دارای ادبیاتی باشد که اکثر مشتمل برمدح وتملق وطلب صلت و جایزه است . ازاین نظر اگر **شاه طهماسب** شعرا را منع کرد ازاینکه درمدح خود او و دیگر کسان شعر بگویند نباید مورد ملامت و نکوهش واقع گردد بلکه میتوان گفت خود این کار یك نوع خدمتی در راه تهذیب شعر بوده است قرائن دیگر نیز دردست است که شاه طهماسب و بیشتر شاهان و شاهزادگان نیمهٔ اول دورهٔ صفوی خود دارای ذوق شعر و ادب بوده و کم و بیش توجه و تمایل باین عطیه خدا دادی داشته اند ،

بنا براین **اولاً** بطور کلی نباید گفت دورهٔ صفوی دورهٔ انحطاط شعر و ادب بوده است **ثانیاً** آن اندازه از انحطاط و پستی را که در عالم ادبیات دراین دورمواقع شده است نبایدمطلقاً ناشی ازعدم توجه ویامخالفت

شاهان صفوی بادبیات دانست . **ثالثاً** باید بین نظم و نثر این دوره تفصیل قائل شد و نیز خود این عصررا از حیث رواج ادبیات و ضعف وپستی آن بدو قسمت تقسیم کرد.

برای هریك ازمسائل فوق ادله و شواهد زیادی داریم که دراینجا برای رعایت ایجاز و اختصار ، که مبنای این رساله برآن است ؛ فقط اشاره بآنها میشود.

امااینکه گفتیم : این عصررا بطور کلی نمیتوان عصر تنزل ادبیات بمعنی اعم دانست از آن جهت است که در امتداد این دوره شعرا و علما و عرفا و حکمای بزرگی که بعضی از آنها در خود ایران بوده و بعضی بهندوستان مسافرت کرده(از قبیل : **صائب ، عرفی ، ابوطالب کلیم وحشی ، هاتف ، محقق کرکی ، محقق اردبیلی ، آقاحسین و آقا جمال خوانساری، محمد تقی مجلسی ، میرفندرسکی ، محمدباقر مجلسی ، شیخ بهائی ؛ میرداماد ، ملاصدرا ، ملا محسن فیض و دیگران)**، از ایران برخاسته اند و بعضی از آنها درمرتبهٔ شعر و ادب و فلسفه و حکمت وفقه واصول بدرجهٔ نائل شده که بپایهٔ علمای سلف رسیده بودند وحتی برخی از نویسندگان ایرانی و مستشرقین ؛ بعضی از آن شعرا و علما را برشعراء و علمای گذشته نیز برتری میدهند.

و اینکه گفتیم انحطاط ادبیات این عصر بطور کلی از عدم توجه شاهان صفوی بادبیات ناشی نبوده است از شرح و تفصیل قسمت سوم معلوم میشود در اینجا نیز اضافه میکنیم که یکی از علل عمدهٔ انحطاط ادب در دورهٔ صفوی ، نتیجه خرابیها و نابسامانیهای دورهٔ تیمور و مغول بوده

است چه در تاریخ ادبیات مسلم شده است که آثار نیك و بد هر عصر ادبی در عصر دیگر ظاهر میشود . اگر علت انحطاط ادب در این عصر فقط عدم توجه سلاطین صفوی میبود میبایست فلسفه وحکمت در این عصر بدرجاتی تنزل و انحطاطش بیشتر میشد زیرا سلاطین مذکور بفلسفه هم نظر مساعدی نداشتند و بیشتر هم و توجه ایشان بترویج علوم مذهب شیعه و اخبارو آثار ائمه اثناعشر معطوف بود، معهذا فلسفه درعصر مذکور نسبت بعصرهای قبل و بعد رواج و رونقی داشت و فلاسفهٔ بزرگی از قبیل **میرداماد** و **ملاصدرا** در پایتخت سلاطین صفوی وجود و پرورش یافتند .

اما قسمت سوم که گفتیم بایداین عصررا از حیث ضعف ورواج ادب بدو دوره و از حیث نظم و نثر بدو قسمت تقسیم کرد برای آنستکه در نیمهٔ اول این عصر تنزل و پستی ادبیات چندان محسوس نیست و در نیمهٔ دوم بنهایت درجه ابتذال و پستی رسیده بوده است و نیز آن اندازه که انحطاط در نظم این دوره روی داده است در نثر آن روی نداده بلکه میتوان گفت نثر نیمهٔ اول ایندوره از دوره های مغول و تیموری و از نیمهٔ دوم همین عصر و از دوره‌های مختصر افشار وزند و حتی قسمتی از دورهٔ قاجار بدرجاتی بهتر، روانتروبی تکلف تر است و در حقیقت اساس نثر امروزی همان نثر دورهٔ صفوی است . بعلاوه یکی از مزایای بزرگ اینعصر ازحیث ادبیات ، رواج زبان فارسی است در تألیفات . میدانیم علما و نویسندگان ایرانی در دوره های اسلامی تا پیش از دورهٔ مغول عموم کتب علمی، فلسفی، دینی و حتی ادبی و تاریخی خود را بزبان عربی مینوشتند و از اینرو بسیاری ازعلمای بیگانه، این نویسندگان

وبزرگان ایرانی رااز نژاد عرب انگاشته اند . در دوره‌های مغول وتیموری رواج نثر پارسی از دوره‌های سابق بیشتر شد ولی بازهم قسمت عمده کتب علمی و فلسفی و مذهبی بزبان عربی نوشته میشد ولی از ابتدای دورهٔ صفوی کم کم علمای ایرانی شروع کردند که کتب علمی و مذهبی رابزبان فارسی نیزبنویسند و ازینرو در ایندوره کتب بسیاری بزبان فارسی نوشته شد وزبان مذکوربعداز دوقرن رواج ورونقی گرفت .

عصر مذکور را باید بدین طریق بدو نیمه تقسیم کنیم : نیمه اول از **شاه‌اسمعیل** اول تا مرگ **شاه‌عباس ثانی** (۹۰۶ ـ ۱۰۷۷) نیمهٔ دوم از **شاه‌سلیمان** تا هجوم افاغنه باصفهان (۱۰۷۷ ـ ۱۱۳۶)

نیمه‌اول‌از شاه‌اسمعیل تا مرگ شاه‌عباس دوم (۹۰۶ ـ ۱۰۷۷)

در این نیمه از عصر صفوی (برخلاف عقیدهٔ ـ اکثر معاصرین) بازار شعر و ادب چندان بی رونق نبوده و متاع و کالای آن کسادی نداشته است علاوه بر شعرا و نویسندگان نسبةً نامی که در این نیمه بوجود آمده اند و قبلا بنام بعضی از آنان اشاره شد عده زیادی از شاهان و شاهزادگان صفوی نیز دارای ذوق و طبع ادبی و کم و بیش دارای دیوان، تذکره وتألیف بوده اند و چون گفتار وروش و منش؛ افراد هر ملت وجامعه، بدلیل ناموس طبیعی : «الناس علی دین ملوکهم» از اخلاق و عقائد شاهان وشاهزادگان و زمامداران امور آن جامعه سرچشمه میگیرد از اینرو هنگامیکه در یك ملت شاهان وشاهزادگان توجه بادب و شعر داشته باشند ناگزیر افراد آن مملکت نیز متوجه بعالم شعر و ادب خواهند بود برای اثبات مدعی در اینجا چند تن از شاهان

وشاهزادگان صفوی را که دارای طبع شعر و صاحب تألیفات بوده اندنام میبریم تا معلوم گردد که نسبت عدم توجه آنان بشعر وادب بطور کلی چندان مقرون بصواب و حقیقت نیست .

۱ ــ **خطائی صفوی** (شاه اسمعیل اول) . در تذکره ها نوشته اند که گاهی بفارسی و بیشتر بترکی شعر میگفته و تخلص به « خطائی » میکرده است مولانا امیدی در این مطلع اشاره بتخلص مذکور کرده است :

قضا در کارگاه کبریائی　　فکنده طرح اسلیمی خطائی

شعر ذیل را در تذکره ها بنام شاه اسماعیل ضبط کرده اند وخالی از ملاحت و سادگی نیست

بیستون نالهٔ زارم چو شنید از جاشد　　کرد فریاد که فرهاد دگر پیداشد

شاه اسماعیل در ۸۹۲ متولد شده و در ۹۳۰ وفات یافته است

۲ ــ **عادل صفوی** ــ (شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل صفوی) ــ شاه طهماسب علاوه بر اینکه از بهترین ، باتدبیرترین ، عادلترین سلاطین آن دورهٔ ایران بوده از فضل و کمال نیز بی بهره نبوده است . از تذکرهٔ که در شرح حال خود و قضایای دورهٔ سلطنتی نوشته مراتب عقل وسیاست و فضل و کمال و استحضارش باشعار خوب پیشینیان معلوم میگردد ــ گویند در ۲۰ سالگی از همه معاصی توبه کرد و خوردن شراب را که در میان درباریان و خانوادهٔ سلطنتی و بالنتیجه در میان عموم مردم شائع شده بود ، با نهایت تدبیر و جدیت منع کرد و آن عادت شوم و زشت را از میان برد ، خود این کار بر بزرگی روح وتدبیر و سیاست مذهبی واجتماعی او بخوبی دلالت دارد .

این چند شعر را بوی نسبت داده‌اند :

یك چند پی زمرّد سوده شدیم یك چند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر رنك که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

شاه طهماسب از کوچکی بسلطنت ایران رسید و در ۹۸۴ وفات یافت گویند ۱۱۴ هزار سپاه جنگی و ۲۴ هزار اسب و استر برای سفرها داشت .

۳ - **بهرام میرزا صفوی** - (پسر شاه‌اسمعیل و برادر شاه‌طهماسب وفاتش ۹۵۵) وی از شاهزادگان فاضل وشاعر صفوی بوده اشعار ذیل منسوب بدوست :

بهرام در این سراچهٔ پر شروشور تا کی بحیات خویش باشی مغرور ؟
کر دست در این بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام بگور

حاصل خود گرچه عمري بر سر دل کرده ام
غیر درد دل نمیدانم چه حاصل کرده ام ؟

٤ - **القاص میرزا صفوی** - (فرزند شاه اسماعیل ، بربرادر خود شاه طهماسب یاغی شد و بسلطان عثمانی پیوست و مدتها مایهٔ فتنه و آشوب گردید) وی دارای ذوق ادبی بوده و گاهی شعر میگفته است . بسال ۹۸٤ در مشهد درگذشت . این اشعار بنام وی ثبت شده است :

منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال
برزم ، دشمن جانم ببزم دشمن مال

چون شیر درنده در شکاریم همه دایم بهوای نفس درجدالیم همه
گر پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که درچه حالیم همه

۵ - **سام میرزا صفوی** - (از فرزندان شاه اسمعیل و از فاضلترین شاهزادگان صفوی) وی تذکرهٔ از تمام شعرا و نویسندگان عصر خود فراهم کرده و آنرا « **تحفهٔ سامی** » نام نهاده است . این شعر از اوست :

حاصل عمر نثار ره یاری کردم　　شادم از زندگی خویش که کاری کردم

۶ - **شاه اسمعیل دوم** - فرزند شاه طهماسب که بشجاعت و قساوت در میان شاهان صفوی معروف است . در زمان پدر برااثر سوء خلق ، در قلعهٔ قهقهه محبوس گردید و مدت بیست سال در حبس بود تاپس از مرگ پدر امرا اورا براریکهٔ سلطنت نشاندند و وی درمدت دو سال و اند سلطنت خود اغلب شاهزادگان صفوی را از دم تیغ بیدریغ گذراند تا آنکه در سال ۹۸۶ جهانرا از گزند خویش آسوده ساخت . گویند طبعی موزون و ذوقی لطیف داشته است . و این اشعار ازاوست.

دوران مارا زوصل شادان نکند　　جز تربیت رقیب نادان نکند

هرگز نرساند دل مارا بمراد　　کاری بمراد نامرادان نکند

۷ - **جاهی صفوی** - نامش سلطان ابراهیم فرزند بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل . وی از جمله مقتولین بدست شاه اسماعیل ثانی است . بانواع فضائل و کمالات آراسته و بحسن خط و صنعت نقاشی وموسیقی مشهور بوده است ، قتل وی در ۹۸۵ اتفاق افتاده این اشعار را بنام او نوشته اند :

گفتی که چرا « جاهی » مسکین شدهٔ خاموش

زو پرس که شاید سخنی داشته باشد

یار آمد بسرت دردم رفتن « جاهی »

دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری

تا ازسمن توسنبل آمد بیرون		صدناله چومن زبلبل آمد بیرون
پیوسته زسبزه گل برون میآید		این طرفه که سبزه ازگل آمدبیرون

۸ - **ابوالقاسم میرزا** - از دختر زادگان **شاه عباس** اول است در زمان **شاه صفی** از بینائی چشم محروم گردید. این اشعار ازاوست :

آزرده زنا دیدن روی پدرم		ورنه بخدا که این زمان شاد ترم
قطع نظر ازمردم چشمم کردم		تا منّت مردمان نباشد بسرم

شور مجنون وپریشانی زلف لیلی		چه شود گر اثری زان بدل مابخشند؟

در آغاز جوانی وفات کرد.

۹ - **سلطان حسن صفوی** فرزند شاه محمد پسر شاه طهماسب ساکن ری بوده و سرانجام، پس از محاربات رشیدانه که بالشکریان شاه اسماعیل دوم کرد و مردانگیها از خود ظاهر ساخت بدست آنان مقتول گردید - این رباعی از اوست :

رویت که زباده لاله میروید ازاو		از تاب شراب لاله میروید ازاو
دستی که پیالهٔ زدست تو گرفت		گرخاك شود پیاله میرویدازاو

۱۰ - **شاه عباس دوم** فرزند شاه صفی ازشاهان بزرگ وباتدبیر صفوی بوده و در دوره سلطنت خود آبادیهای بسیار درایران ایجاد کرده و اغلب آبادیهای او منسوب بشاه عباس اول شده است. در ۱۰۵۲ پس از شاه صفوی در ۹ سالگی بتخت شاهی نشست و بعد از آنکه بحد رشد رسید بکارهای مملکتی پرداخت قندهار را از دست لشگریان هند بدر

آورده و عمارات عالیه بنا فرمود و علما و فضلا را تقویت کرد و بتألیف و تصنیف وادار ساخت تا سر انجام در ۱۰۷۷ که از مازندران قصد اصفهان داشت در دامغان وفات یافت و در قم دفنش کردند. این شعر منسوب بدو است :

بیاد قامتی در پای سروی گریه سر کردم
چو گلبن برگ برگش را ز دیده تازه تر کردم

اغلب علما و فضلا و شعرا و حکمای نامی دورهٔ صفوی در این نیمه میزیسته‌اند و از بزرگترین شعرای این دوره، **صائب** بوده است که شرح و ترجمهٔ حال او و منتخبات اشعار و دیوانش در هندوستان و ایران کراراً بطبع رسیده‌است.

ادوارد برون و **ریو** [۱] **صائب** را از بزرگترین شعرای قرون اخیرهٔ ایران میدانند [۲] ولی معذالك صائب و شعرای دیگر که دارای سبك او بوده اند ازقبیل **ابوطالب کلیم**، **عرفی**، **نظیری** نیشابوری، در ایران زیاد معروف نشده اند و ارباب تذکرهٔ شعرای ایران چندان بشرح حال و ذکر اشعار آنان نپرداخته اند رضا قلیخان هدایت در **مجمع الفصحا** در بارهٔ صائب میگوید: « باری در طریق شاعری طرزی غریب داشت که اکنون پسندیده نیست »

برون نوشته‌است که رضاقلی خان هدایت راجع بچهار نفر از شعرائیکه **شبلی** در کتاب **شعرالعجم** راجع بآنها تذکر میدهد : (**نظیری** - وفات ۱۰۲۱ هـ - **طالب آملی** - وفات ۱۰۳۶ هـ - **ابوطالب کلیم** - وفات ۱۰۶۱ هـ - **صائب** - وفات ۱۰۸۸ هـ) هیچ تذکر نداده‌است وچیزی

۱ - *Rieu* (۲) از ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون (قسمت عصر صفوی)

در بارهٔ آنها ننوشته‌است .معلوم نیست برون‌از روی چه‌مدرك این سخن‌را گفته است با اینکه هدایت در کتاب مجمع الفصحا راجع بسه تن از شعرای مذکور یادآوری کرده و شرح حال و منتخبی از اشعار آنان‌را نوشته وفقط از **طالب آملی** ذکری نکرده‌است ؟ جای‌شگفت‌است که برون جملهٔ مذکور در فوق : « ۰۰۰باری در طریق شاعری۰۰۰ » را در بارهٔ صائب از کتاب مجمع‌الصفحاء وقول هدایت نقل میکند!!!(۱)

از مزایای قابل‌ذکر این‌دوره، رواج صنائع ظریفه و فنون جمیله و شیوع ساختمانها و عمارات از قبیل : قصورسلطنتی و پلها وکاروانسراها و مدارس و مساجد میباشد که هنوز بقایای آنها چشم صنعتگران دنیارا خیره میکند. **آذربیکدلی** که‌نزدیك بعصر صفوی بوده است در **آتشکده** مینویسد که در آخر دورهٔ صفویه ۱۲ هزار خانواربنّادر خود شهراصفهان سکونت داشته اند، گذشته از توابع و نواحی اصفهان.

نیمهٔ دوم از مرك شاه‌عباس دوم تا هجوم افغانها
(۱۰۷۷ — ۱۱۳۵)

در این نیمه شعر و ادب در ایران و دربار صفوی بمنتهی درجهٔ پستی و زشتی رسید و گویا انحطاط در شعر و ادب بهمان اندازه رخ‌دادکه‌در اوضاع سیاسی و دربار صفوی‌هرج ومرج و بی‌نظمی رخ‌داد.

محض بدست دادن نمونه از اشعار و ادبیات این نیمه‌چند فقره و مثال دراینجا ذکرمیکنیم :

عبدالعزیز خان نامی که از خانان ترکستان بوده و بر اثر عللی از آنجا متواری شده بوده است نامهٔ ازخراسان بشاه‌سلیمان نوشته و در آن

(۱) از ترجمهٔ فارسی تاریخ ادبیات ادوارد برون (گلزار ایران)

اشعار ذیل را درج کرده بوده‌است : (۱)

من بپابوس شه ایران سلیمان میروم　　خان خانانم ولیکن نزد شاهان میروم

هست دردی بر دلم هر چند ظاهر خوشدلم　　حالیا خوش وقت اقبالم که سامان میروم!

حالیا اقبال گردیده چنون همراه من　　قطره‌ٔ بودم ولیکن سوی عمان میروم !

پادشاه ملك تورانم اباخیل وحشم　　سرقدم کرده بنزد شاه ایران میروم

چون کمینه خانه‌زاد آستان عبدالعزیز　　رو بکعبه کردم وسوی سلیمان میروم

شاه سلیمان مهمانداری باهدایا بسوی او گسیل داشته واورا ترغیب بآمدن باصفهان کرده و نامه بوی فرستاده واشعار ذیل‌را در آن نوشته‌است

گوهر یکتای چنگیزی صفا آوردهٔ　　دانهٔ ملك بدخشانی صفا آوردهٔ !

خیر مقدم مرحبا ای شاه ترکستان زمین　　همچو یاران شرط یکرنگی بجا آوردهٔ!

هست دردی بر دلت هم از حوادث غم مخور　　میشود درد تدوا چون رو بما آوردهٔ

کردهٔ طوف حریم مرقد موسی رضا　　حرمت آل پیمبررا بجا آوردهٔ

من سلیمانم ولی جدم علی مرتضی است　　زان سبب شاها بدین در التجا آوردهٔ

ملاحظه گردد اشعاری که از جانب خان ترکستان ؛ و جوابی که از طرف پادشاه ایران نوشته شده ، ازحیث سستی و پستی و عامی منشی بچه پایه است ! معلوم نیست که کوچه گردها و قلندران و نقالان هندوستان نیز اگر شعر بگویند از آن پست‌تر و سستر باشد .اشعار مذکوررا لابد ملك الشعرای وقت و منشی و دبیر سلطنتی گفته است !! پس اشعار سایر طبقات مردم چگونه خواهد بود ؟!

---

(۱) نقل از تاریخ صفویه یا « سفرنامه » سید علی نوهٔ سید علیخان که معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بوده وچند سفر بایران کرده واحوال شعرا و وقائع آن دوره‌را بعربی نگاشته است .

آذر بیگدلی در آتشکده در شرح حال **نجات** نامی که معاصر شاه **سلطان حسین** بوده است مینویسد :

« .... گویند بسیار خوش صحبت بوده و درزمان شاه سلطان‌حسین صفوی در کتابخانه ملازم بوده و خط نستعلیق را خوب می نوشته و شعر بسیاری دارد که قابل هیچ تذکره نیست ! (با اینکه تذکرهٔ آتشکده مشتمل بربسیاری از اشعار سست و بیمعنی است ، معلوم میشود که اشعار این شاعر چه اندازه ناقابل بوده‌است) لطفهای بیمزه موزون کرده وچون در آن زمان این طریقه غیر مرضیه شایع بود خیالات سید مشارالیه در این فن سرآمد معاصرین‌خود بوده لهذا نزد خواص وعوام معزّز ومحترم بوده بهرحال از ایشان چندشعری‌که خالی از قبایح بنظررسیده‌دراین دفتر ثبت شد :

آن قدر یاد کرده‌ایم‌ترا   آن قدرها که‌یادما نکنی

ز گریه‌شب‌همه‌شب خلق را ز خواب برآرم

برای آنکه ترا دیگری بخواب نبیند »

باری بعقیدهٔ نگارنده ، نهایت انحطاط و فرومایگی‌شعر و ادب در این نیمهٔ از دوره صفوی بوده و گویا کسانیکه بدوره صفوی ، از حیث ادبیات وشعر ؛ زیاد بدبین هستند ، تصادف با شعر و ادب این نیمه از دوره صفوی کرده اند و ما نیز در این عقیده و رأي (نسبت باین نیمه) با آنان همراه هستیم .

فصل هفتم

چگونگی نظم و نثر در عصر صفوی و ذکر نمونه‌ای از نثر این عصر و ممیزات آن

در فصول پیش در بارهٔ نظم این دوره و چگونگی آن؛ تا آنجا که در خور این مختصر بود؛ شرح و بسط داده شد. اینك مختصری دربارهٔ نثر ایندوره و ممیزات آن بیان میگردد.

نویسندگان نخستین نثر پارسی که در حقیقت زنده کننده زبان و شعر و نثر پارسی بوده اند؛ در تألیف و تصنیف کتابهای فارسی؛ هیچ مقید بعبارت پردازی و صنائع لفظیه و تکلفات منشیانه که در قرون بعد متداول شد نبودند. عبارات و جملاتشان ساده و کوتاه بود. کلمات و اصطلاحات عربی زیاد نداشت. کنایات و استعارات، تشبیهات غریب و دور از فهم در آنها دیده نمیشد، تنها نقصی که در نثر آن زمان وجود داشت آن بود، که بر اثر شیوع زبان عربی در آن عصر و تبحر نویسندگان ایرانی در آن زبان؛ گاهی سبك جمله بندی فارسی تقلید از جمله بندی عربی میشد و از این جهت در بعضی عبارات آثار ترجمهٔ از عربی هویدا بود. ولی این نقیصه کم کم بواسطهٔ ظهور دانشمندان و فضلای ماهر و زبردست ایرانی از میان رفت و نثر فارسی مراحل تکامل و ترقی را پیمود. در عصر مغول و تیموریان صنائع لفظی و تکلفات بیمزهٔ منشیانه رواج و شیوعی تمام در نثر فارسی یافت و چنان نویسندگان بدان صنائع بی معنی مقید شده بودند که غالباً معانی را فدای الفاظ میکردند و از اینرو بسیاری از عبارات و جملات آنان بی معنی میشد و یا اگر معنی داشت انتقال بدان بسی مشکل و یا متعذر بود.

جملهٔ ذیل یکی از جملات معمولی تاریخ وصاف است:

«.... و انواع فِرَق ضاله را از مجوس و مثمن و ثنوی بحکم:

و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن منه تتبّع نمایند، اگر کسی بمقراض لای نفی سر شمعهٔ الاالله برندارد بلام الف تیغ که عین مسئلهٔ : واقتلوا المشرکین کافة است اورا هیئت دال دهند!!..»

در عهد صفوی، باز دو باره نثر فارسی طریق سادگی و بی تکلفی پیش گرفت و اغلب کتب فارسی این عهد سهل العبارة و عام المنفعه است. کتب فارسی **مجلسی**، **شیخ بهائی** کتاب **عالم آرای عباسی** کتاب **زینة المجالس**، وهزاران کتب فارسی دیگر این عهدرا؛ اغلب کسانیکه سواد فارسی داشته باشند میفهمند، در حقیقت شالودهٔ فارسی امروز ما ازدورهٔ صفوی ریخته شد وفارسی امروز بافارسی آنروزاختلاف فاحشی ندارد. فارسی دورهٔ صفوی استحکام و متانت صرفی و نحوی؛ فارسی قرون چهارم و پنجم و ششم را ندارد ولی از حیث روانی وآسانی و نزدیك بودن بانشاء امروز، بر آن برتری دارد.

چنانکه ازین پیش اشاره کردیم، اغراقات و تشبیهات ومبالغه های ناپسند سبك هندی در نثر این عصر نیزراه یافته است. اینك محض نمونه چند مثال از کتاب **خلدبرین** دراینجا نقل میگردد: (۱)

در توصیف توپچیان رومی: «.... ومهارت ایشان درانداختن توپ و تفنك و ضربزن و امثال آن بحدی است که دیدهٔ موررا درشب تار ازیك فرسنك راه بربلاس سیاه هدف تیر خود میسازند!! وباصابت نظر در کمانداری توپ رخنه در سد سکند می اندازند!!...»

دروصف معرکهٔ چالدران ورزم شاه‌اسمعیل باسلطان‌عثمانی:

«.... و از آن جانب عسکر قیصر نیز چون بحر پرشور و شر بموج درآمده باتیغ و سنان و کمندو کمان بمعرکهٔ میدان شتافتند. گردوغبار

(۱) ـ کتاب خلد برین تالیف میرزا محمد طاهر وحید از منشیان ودبیران عصر صفوی. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

معرکهٔ کارزار دیدهٔ دوربین ثوابت و سیارورا تیره و تار کرد و از صهیل مراکب بادپای وهای وهوی دلیران نبرد آزمای سررشتهٔ رفتار از کف چرخ بیمدار بیرون برد !! و غریو کوس و نفیره کره نای و نعرهٔ رویینه خم و هندی درای گوش آسمان را کر ساخت ! وجوش وخروش مبارزان شیر صولت و فریادو فغان بهادران پلنک خصلت چرخ نیلی پوش را ازهول روز قیامت در گمان انداخت . از بیم تیغ دلیران دل دربر شیران بیشهٔ جنك وجان در تن نهنگان لجهٔ نام وننك چون عکس خورشید در آب طپان و مانند برك بید ازباد وزان، لرزان گردید و از سهم سهام خون آشام که درچله خانهٔ بیدر کمان گوشه گیر بود جگر پردلان و زهرهٔ صاحب جگران آب شده برخاك معرکه چکید !! . سنان نیزه های دراز دست سران را از پای در آورد ، و حلقه های کمند شصت خم درگردن سروران کارلقمه گلو گیر کرد ! گرز گران بر سپرهای فراخ دامن بازار آهنگران را رواج داد و خنجر زره شکاف ازراه خون گرمی قدم درسراچهٔ دلهانهاد...»

دروقتی که لشگر روم (برخلاف قرار داد ـ بقول مورخ) **ایرانیان را بدم توپ وتفنك بستند ولشگر قزلباش راشکست دادند.**

« ، ، . . . و چون خاقان سکندر شان (شاه اسمعیل اول) دیدکه رومیان دفتر عهد وپیمان را برطاق نسیان گذاشته معرکهٔ میدان را باندا ختن توپ وتفنك دریای آتش سوزان ساختند : شعلهٔ خشم و غضبش زبانه بکرهٔ اثیر کشید و باتیغ مغفر شکاف متوجه معرکهٔ مصاف گردید و هر که را برسرزد تاجگر شکافت وهر که رابر کمر زد چون جوزا دوپیکر ساخت و هلال تیغش مانند آفتاب درمغرب هرسپر ومغفر که غروب کرد ازافق میان مبارزان طالع شد و سنان جان ستانش چون اژدهای آتش فشان بهرکه روی آورد پشت پا بدنیازد ،مصراع : ناکام بکام وی فرورفت. ناوك دلدوزش چون تیر

شهاب بهرطرف که شتاب کرد فوجی از مردهٔ شیاطین از آن لشکر هزیمت قرین را ! از آسمان زین برزمین افکند و کمند افعی مانندش بر کمر هر دلاوری که حلقه‌زد گره گشای رشتهٔ حیاتش گردید و عمود بیستون نمودش بر هر سپری که سایه انداخت مرد و مرکب را چون دانه درون خاك نهان ساخت !!...»

باوجود اشتمال نثر عصرصفوی بربرخی تشبیهات و استعارات و مبالغات ناپسند و دور از طبیعت ، معهذا ، چنانکه گفتیم ، بدرجاتی ، نثر عصرمذکور ، آسان تر وساده تروبی تصنع تر از نثر دورهٔ پیش‌ازدورهٔ صفوی‌عموماً و برخی ازنثر های دورهٔ بعدازدورهٔ صفوی (امثال دُرّهٔ نادری میباشد)

چند مثال دیگر نیز از نثر این دوره از کتاب **نورس چمن** که درفن انشاء و ترسل نوشته‌شده است (۱) و بهتر خصوصیات نثرعصر مذکوررا روشن میسازد دراینجا نقل می کنیم :

در آنچه محرران باید رعایت کنند . ـ . « : . و بکوشند تامعنی و معانی را در الفاظ جزل موجز درج کنند و از الفاظ و استعارات غریب و مشکل در قلم آوردن احتراز نمایند تا اگر مکتوب الیه نویسنده نباشد تواند خواند و در مطالعهٔ آن محتاج باغیر نگردد و اگر خواننده نبوده باشد ، چون بروی خوانند زود بفهم او رسد و باستفسار حاجت نیفتد و همچنین بمطلعی مبهم افتتاح ننماید وزود سر مقصود و مطلوب باز کند چه ایشان‌را ضجرت و ملالت باشد و یمکن که تمام مطالعه ننماید و در تحصیل غرض بسته ماند و عرض نوشتجات بسیار بسیط و سخت باریك نکنند و خطاب بقدر مرتبت و منزلت مخاطب باید کردنه زیاد و نه کم . . . . . .

ومکتوب ملوك و خوانین و اکابررا بر ظهر و حواشی چیزی ننویسند و در اخوانیات و زیر دستان جائز داشته اند و اگر خطاب باخواتین و دیگر

(۱) کتاب مذکوررا یکی از مترسلان عصر شاه عباس ثانی نوشته است . (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)

نساء باشد ذکر زمین بوسی ووصف آرزومندی نبایدنوشت وچون نوشته بآخررسد آنرا باز خواند که اگرسهوی باشد اصلاح نماید ونامهٔ بزرگان‌را فراخ بپیچد و نامهٔ کهتران را اگر تنك بپیچد قصوری‌ندارد»

درتهنیت‌نوروز : «بنقطهٔ اعتدال‌ربیع که موجب‌ابتهاج‌مزاج‌لطیف‌وواسطهٔ ارواح‌وضیع‌وشریف‌است، برجنابعالی مبارك‌بادوآثار استبشارنوروزدلفروز وانواراستیفای‌لذات‌عشرت‌اندوزکه‌سرمایه‌اوقات‌شادمانی‌وپیرایهٔ‌بساط‌ونشاط کامرانی‌است‌برخدّام‌وسایراحباب‌مبارك‌وفرخنده‌باد.برب‌العبادوالنبی‌وآله»

درتهنیت زفاف : «امید که فلانی‌را همواره ازدواج سعادت‌قرین وامتزاج میمنت آئین بمبارکی‌مقرون‌باشد وبعشرت وشادمانی‌معجون‌اگر بایثاراین عقدمسعودفلك عقدثریّا‌نثارگرداندرخورورواست واگربتهنیت این‌زفاف‌سعادت‌اتصاف‌گردون جواهر زواهرکواکب‌را برافشاند سزاست.

زخداامیدوارم که بکام دل بمانی همه‌روز درفراغت‌همه‌شب‌بشادکامی

چون در ایام عشرت انجام و اوقات فرخنده فرجام ترك زحمت و تخفیف تصدیعات از باب‌محسّنات است بدعا اختتام واقع شد. همیشه‌دست مراد در گردن عروسان آرزو حمایل باد.»

ازخصوصیات و مزایای‌نثراین‌دوره دخول برخی القاب درباری و اصطلاحات فنی است از زبان‌ترکی در زبان و کتب فارسی ازقبیل القاب درباری : **ایشیك آقاسی** ' **ایچ آقاسی** ' **شاه‌قلی** ' **صوفی‌قلی** و غیراینها وازقبیل‌اصطلاحات‌مربوط باسلحه‌ومهمات جنگی‌که بیشترازعثمانی‌های‌آن زمان‌اقتباس‌شده‌بوده‌است‌چون.تادرغه_ بادنه‌باولیچ_قدر اندازونظائراینها.

اکنون این رسالهٔ مختصر را در همین‌جا ختم میکنیم تا انشاءالله در موقع فراغ و فرصت بجرح و تعدیل و بسط و تکمیل آن بپردازیم.

طهران_صبح چهارشنبه ۲۱ خردادماه ۱۳۱۴ ع.شهابی

کتب خانہ

جامعۂ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس عاملہ، مجلس انتظامی [illegible] صدور شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ کے لئے لے سکتے ہیں۔

۲- اساتذۂ جامعۂ عثمانیہ و کلیات ملحقہ [illegible] اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ماہ کے لئے [illegible] لے سکتے ہیں۔

۳- طلباء [illegible] جماعت کے طلبہ تین کتابیں [illegible] ایل ایل بی [illegible] طلبہ دو کتابیں [illegible] لے سکتے ہیں۔

۴- مدت ختم ہونے پر کتاب [illegible] واپس [illegible]

۵- شرائط [illegible] کتابیں [illegible]

۶- کتابوں پر کسی قسم کا نشان [illegible]

۷- [illegible]